



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

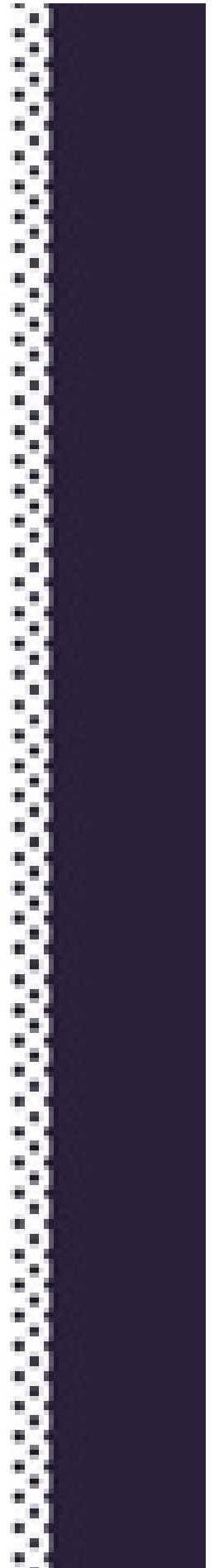


عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مؤلفہ :
سیدہ اسماعیلہ المسلمین، ڈاکٹر فاطمہ مجیب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استضعاف در قرآن و راهکارهای آن جهت هدایت مستضعفین

نویسنده:

هاشم مجتهدی

ناشر چاپی:

مارینا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	استضعاف در قرآن و راهکارهای آن جهت هدایت مستضعفین
۱۶	مشخصات کتاب
۱۷	اشاره
۲۱	فهرست مطالب
۳۰	مقدمه
۳۱	فصل اول: کلیات و مفاهیم
۳۱	اشاره
۳۳	۱- بیان مسأله
۳۵	۲. تعریف اصطلاحات
۳۵	اشاره
۳۵	استضعاف
۳۶	مستضعفین
۳۶	استکبار
۳۶	قرآن
۳۷	هدایت
۳۷	۳. ضرورت تحقیق
۳۸	۴. پیشینه پژوهش
۴۰	۵. سؤالات اصلی پژوهش
۴۰	سؤالات اصلی پژوهش
۴۰	سؤالات فرعی پژوهش
۴۱	۶. فرضیات پژوهش
۴۱	۷. اهداف مطالعاتی
۴۱	اهداف کلی

۴۲	اهداف اختصاصی
۴۲	۸. روش تحقیق
۴۴	فصل دوم: مفهوم شناسی استضعاف در قرآن
۴۴	اشاره
۴۶	مقدمه
۴۷	۱. وجوه استضعاف در قرآن
۴۷	اشاره
۴۷	۱-۱. استضعاف
۴۹	۱-۲. استکبار
۵۱	۱-۳. ملأ
۵۳	۱-۴. مترفین
۵۵	۱-۵. مستضعفین
۵۶	۲. تاریخچه استضعاف
۵۹	۳. آیات استضعاف در قرآن
۵۹	اشاره
۵۹	۳-۱. سلب قدرت
۶۰	۳-۲. نداشتن راه و چاره
۶۲	۳-۳. عدم موقعیت اجتماعی
۶۲	۳-۴. فقدان ایمان تحقیقی
۶۴	۳-۵. استضعاف مؤمنان ناوابسته
۶۶	۳-۶. به ضعف کشاندن دیگران
۶۸	۳-۷. فرو دست شده
۶۹	۳-۸. زیر دست بودن
۷۰	۳-۹. ضعیف شده
۷۱	۳-۱۰. به ترس کشاندن
۷۲	۳-۱۱. ناتوان

۷۳	۴. کاربردهای مفهومی استضعاف
۷۵	نتیجه‌گیری فصل
۷۸	فصل سوم: گونه‌شناسی استضعاف در آیات قرآن
۷۸	اشاره
۸۰	۱. اقسام استضعاف در قرآن کریم
۸۰	اشاره
۸۰	۱-۱. استضعاف اعتقادی و ایمانی
۸۲	۱-۲. استضعاف فکری و عقلی
۸۳	۱-۳. استضعاف اقتصادی
۸۴	۲. نمونه‌های استضعاف در قرآن
۸۴	اشاره
۸۴	۱-۲. نخستین مستضعف و مستکبر
۸۶	۲-۲. هابیل، مظلومی از تبار مستضعفان
۸۷	۲-۳. حضرت نوح(علی‌نبینا و علیه‌السلام) نماد ایستادگی مستضعفان در برابر مستکبران
۸۹	۲-۴. حضرت هود ۷ مستضعف دیگر تاریخ بشریت
۹۱	۲-۵. حضرت صالح(علیه‌السلام) مستضعف قوم ثمود
۹۳	۲-۶. حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) در میان آتش جهل مستکبران
۹۴	۲-۷. حضرت لوط(علیه‌السلام)، مستضعفی دیگر از تبار پیامبران
۹۵	۲-۸. مستضعفان بنی‌اسرائیل؛ قربانیان جامعه استکباری
۹۷	۲-۹. حضرت یحیی(علیه‌السلام)، شهیدی از تبار مستضعفان
۹۸	۲-۱۰. حضرت عیسی و مادر پاک دامن:
۹۹	۲-۱۱. پیامبر مکرم اسلام ۶ رهبر قیام مستضعفان علیه مستکبران
۱۰۴	نتیجه‌گیری فصل
۱۰۶	فصل چهارم: عوامل استضعاف
۱۰۶	اشاره
۱۰۸	مقدمه

۱۰۸	اختلاف ۱.
۱۰۸	اشاره
۱۱۱	۱-۱. عوامل و زمینه های ایجاد اختلاف و تفرقه
۱۱۱	۱-۱-۱. تعصبات مذهبی و قومی
۱۱۳	۱-۱-۲. خودپرستی یا کبر و غرور
۱۱۴	۱-۱-۳. جهل و کج فهمی معارف اسلام
۱۱۶	۱-۱-۴. کینه ورزی و عقده های شخصی
۱۱۷	۱-۱-۵. ریاست طلبی و دنیاگرایی
۱۱۸	۱-۱-۶. تمسخر و تخاطب به القاب و اسامی زشت
۱۲۰	۱-۲. آثار و پیامدهایی ایجاد اختلاف و تفرقه
۱۲۰	۱-۲-۱. ضعف و ناتوانی
۱۲۰	۱-۲-۲. هلاک و نابودی امت
۱۲۱	۱-۲-۳. برائت پیامبر ۶ از متفرقین
۱۲۱	۱-۲-۴. عذاب سخت
۱۲۱	۲. استکبار
۱۲۱	اشاره
۱۲۴	۲-۱. عوامل پیدایش استکبار
۱۲۴	اشاره
۱۲۴	۲-۱-۱. ثروت
۱۲۶	۲-۱-۲. قدرت
۱۲۶	۲-۱-۳. فقر فکری
۱۲۹	۲-۱-۴. توهم برتری بینی
۱۳۰	۲-۲. شیوه های استکبار
۱۳۰	اشاره
۱۳۰	۲-۲-۱. استضعاف کشیدن مردم
۱۳۱	۲-۲-۲. بردگی انسان ها

- ۱۳۱ ۲-۳-۲. فریب مردم
- ۱۳۲ ۲-۳. ویژگی‌های مستکبران
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۳ ۲-۳-۱. پیمان شکنی
- ۱۳۳ ۲-۳-۲. اتهام دروغ به دیگران
- ۱۳۴ ۲-۳-۳. کشتن مخالفان
- ۱۳۵ ۲-۳-۴. مخالفت با حق
- ۱۳۵ ۲-۳-۵. درخواست‌های نامعقول
- ۱۳۶ ۲-۳-۶. لجاجت و حق ناپذیری
- ۱۳۶ ۲-۳-۷. احساس غرور و قدرت
- ۱۳۷ ۲-۴. آثار استکبار
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ ۲-۴-۱. استمرار شرک
- ۱۳۸ ۲-۴-۲. ممانعت از ایمان
- ۱۳۹ ۲-۴-۳. تکذیب آخرت
- ۱۳۹ ۲-۴-۴. محرومیت از محبت الهی
- ۱۴۰ ۳. افساد
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۱ ۳-۱. عوامل زمینه ساز فساد
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۲ ۳-۱-۱. عدم وجود کنترل درونی
- ۱۴۲ ۳-۱-۲. احساس عدم وجود کنترل بیرونی
- ۱۴۳ ۳-۱-۳. احساس عدم بازخواست
- ۱۴۴ ۳-۱-۴. عدم ضمانت‌های لازم
- ۱۴۴ ۳-۱-۵. توجیهات ذهنی بی‌اساس جاهلانه
- ۱۴۵ ۳-۱-۶. عدم اطلاع از قوانین لایتغیر جهان هستی

- ۱۴۵ ----- ۳-۱-۷. سلطه بر مردم
- ۱۴۶ ----- ۳-۲. آثار و پیامدهای فساد
- ۱۴۶ ----- اشاره
- ۱۴۷ ----- ۳-۲-۱. تضعیف جبهه حق
- ۱۴۸ ----- ۳-۲-۲. تضعیف اعتقادی دیگران
- ۱۴۸ ----- ۳-۲-۳. ایجاد ناامنی
- ۱۴۸ ----- ۳-۲-۴. به تباهی کشیدن جامعه
- ۱۴۸ ----- ۳-۲-۵. دور ماندن از سعادت
- ۱۴۹ ----- ۴. ظلم
- ۱۴۹ ----- اشاره
- ۱۵۱ ----- ۴-۱. منشأ و عوامل ظهور ظلم
- ۱۵۱ ----- اشاره
- ۱۵۱ ----- ۴-۱-۱. کینه توزی
- ۱۵۲ ----- ۴-۱-۲. خودکامگی
- ۱۵۳ ----- ۴-۱-۳. جاه طلبی
- ۱۵۵ ----- ۴-۱-۴. خودخواهی
- ۱۵۷ ----- ۴-۲. آثار ظلم
- ۱۵۷ ----- اشاره
- ۱۵۷ ----- ۴-۲-۱. عذاب وجدان
- ۱۵۷ ----- ۴-۲-۲. قصاص در دنیا
- ۱۵۷ ----- ۴-۲-۳. عقوبت و عذاب آخرت
- ۱۵۸ ----- ۴-۲-۴. لعن خداوند و محروم از بخشایش او
- ۱۵۸ ----- ۴-۲-۵. تنگدستی مردم و سلب آرامش
- ۱۵۸ ----- ۴-۲-۶. ویرانی و زوال حکومت
- ۱۵۹ ----- ۴-۲-۷. ایجاد تفرقه
- ۱۵۹ ----- ۵. نبود عدالت

۱۵۹ اشاره
۱۶۰ ۵-۱. اقسام عدالت
۱۶۰ اشاره
۱۶۰ ۵-۱-۱. عدالت میان خدا و خلق
۱۶۱ ۵-۱-۲. عدالت میان بندگان
۱۶۱ ۵-۱-۳. عدالت در برابر مردگان
۱۶۱ ۵-۱-۴. عدالت اجتماعی
۱۶۲ ۵-۲. آثار و نتایج عدالت اجتماعی
۱۶۲ اشاره
۱۶۲ ۵-۲-۱. تأثیر در افکار و عقاید
۱۶۳ ۵-۲-۲. تأثیر در اخلاق فردی
۱۶۴ ۵-۲-۳. تأثیر در رفتار عمومی
۱۶۴ ۵-۲-۴. پایداری اجتماع
۱۶۵ ۵-۳. کاربردهای عدالت
۱۶۵ اشاره
۱۶۵ ۵-۳-۱. شهادت به حق
۱۶۵ ۵-۳-۲. قضاوت به حق
۱۶۶ ۵-۳-۳. حق طلبی و حق دهی
۱۶۶ ۵-۳-۴. انجام فرائض و ترک گناهان
۱۶۷ ۵-۳-۵. احترام به اموال و حقوق مردم
۱۶۷ ۶. غفلت از قدرت خدا
۱۶۷ اشاره
۱۶۹ ۶-۱. غفلت از قدرت برتر الهی
۱۷۰ ۶-۲. دنیاگرایی
۱۷۰ ۶-۳. تسلط شیطان
۱۷۱ ۶-۴. هوا پرستی

۱۷۱	۶-۵. سطحی نگری
۱۷۲	۶-۶. فراموش کردن روز حساب
۱۷۲	۷. استهزاء و تمسخر
۱۷۵	۸. پیروی از هوای نفس
۱۷۵	اشاره
۱۷۶	۸-۱. استکبار
۱۷۷	۸-۲. تکذیب پیامبران
۱۷۷	۸-۳. اعتقاد به عقاید باطل
۱۷۸	۹. کفر
۱۸۱	۱۰. تکذیب
۱۸۴	۱۱. استفاده از تهدید
۱۸۶	۱۲. تطمیع
۱۸۷	۱۳. تحریف حقایق
۱۸۸	۱۴. شکنجه و کشتار
۱۹۰	۱۵. فال ناخوشایند زدن
۱۹۲	۱۶. برانگیختن احساسات
۱۹۲	۱۷. خوار شمردن مصلحان
۱۹۴	نتیجه‌گیری فصل
۱۹۶	فصل پنجم: راهکارهای قرآن برای برون رفت از استضعاف
۱۹۶	اشاره
۱۹۸	مقدمه
۱۹۹	۱. وجود رهبری صالح
۱۹۹	اشاره
۲۰۱	۱-۱. شرایط و ویژگی‌های رهبری یک جامعه اسلامی
۲۰۴	۲. استمداد از خدا
۲۰۸	۳. امر به معروف و نهی از منکر مستکبران

۴. اتحاد و انسجام ۲۱۳
- اشاره ۲۱۳
- ۴-۱. آثار اتحاد و انسجام از نظر قرآن ۲۱۵
- ۴-۱-۱. پیروزی ۲۱۵
- ۴-۱-۲. نجات از درگیری مخرب: ۲۱۶
- ۴-۲. موانع اتحاد و انسجام ۲۱۶
- ۴-۲-۱. اطاعت ناپذیری از رهبر ۲۱۶
- ۴-۲-۲. هوا پرستی و عدم اخلاص ۲۱۷
- ۴-۲-۳. تعصب کور ۲۱۷
- ۴-۲-۴. تکبر و خود پسندی ۲۱۸
- ۴-۲-۵. حسادت، کینه ورزی و بدگمانی ۲۱۸
- ۴-۲-۶. تحزب گرایی ۲۱۹
۵. معرفی چهره واقعی مستکبران ۲۱۹
- اشاره ۲۱۹
- ۵-۱. مغرور و قدرت طلب بودن ۲۲۰
- ۵-۲. نشنیدن حرف حق ۲۲۰
- ۵-۳. پیمان شکنی ۲۲۱
- ۵-۴. دیگران را دروغ گو پنداشتن ۲۲۳
- ۵-۵. کشتن مخالفان و پیامبران ۲۲۴
- ۵-۶. اغواگری و گمراه کردن مردم ۲۲۵
۶. تحقیر و درهم کوبیدن شکوه کذایی مستکبران ۲۲۶
۷. صبر و پایداری ۲۳۰
- اشاره ۲۳۰
- ۷-۱. آثار و پیامدهای صبر و پایداری ۲۳۴
- اشاره ۲۳۴
- ۷-۱-۱. رستگاری و پیروزی ۲۳۴

- ۲۳۵ ۲-۱-۷. امداد خداوند
- ۲۳۵ ۳-۱-۷. ایمنی از جزع
- ۲۳۶ ۴-۱-۷. آسان سازی حوادث
- ۲۳۶ ۸. کسب توانایی‌های لازم
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۶ ۱-۸. آمادگی علمی و فکری
- ۲۳۷ ۲-۸. آمادگی جسمی
- ۲۳۷ ۳-۸. آمادگی اقتصادی
- ۲۳۹ ۴-۸. آمادگی روحی
- ۲۴۰ ۹. خودباوری و اتکا به نفس
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۲ شیوه‌های ایجاد و تقویت اعتماد به نفس
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۲ ۱. خودارزش مندی
- ۲۴۲ ۲. خودشناسی
- ۲۴۳ ۳. خوداتکایی
- ۲۴۳ ۴. رویارویی با مشکلات
- ۲۴۳ ۵. به دست آوردن تکیه گاه معنوی
- ۲۴۴ ۱۰. برانگیختن عواطف
- ۲۴۵ ۱۱. حمایت از مستضعفان
- ۲۵۱ ۱۲. اجرای قانون
- ۲۵۲ ۱۳. جهاد
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۶ ۱-۱۳. فواید و آثار جهاد
- ۲۵۶ اشاره
- ۲۵۷ ۱-۱۳-۱. خشنودی خداوند

۲۵۷ ۱۳-۱-۲. هدایت الهی و قرار گرفتن در مقام محسنان
۲۵۸ ۱۳-۱-۳. دستیابی به بصیرت
۲۵۸ ۱۳-۱-۴. دست یابی به آرامش
۲۵۹ ۱۴. هجرت
۲۵۹ اشاره
۲۶۰ ۱۴-۱. هجرت حضرت موسی (علی نبینا و علیه السلام)
۲۶۱ ۱۴-۲. هجرت بنی اسرائیل
۲۶۲ ۱۴-۳. هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)
۲۶۳ نتیجه‌گیری فصل
۲۶۴ نتیجه‌گیری
۲۶۶ منابع
۲۷۴ درباره مرکز

استضعاف در قرآن و راهکارهای آن جهت هدایت مستضعفین

مشخصات کتاب

سرشناسه: مجتهدی، هاشم، 1364 -

عنوان و نام پدیدآور: استضعاف در قرآن و راهکارهای آن جهت هدایت مستضعفین / مولف هاشم مجتهدی.

مشخصات نشر: قم: مارینا، 1396.

مشخصات ظاهری: 256 ص.

شابک: 250000 ریال: 6-58-6621-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [249] - 256؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: مستضعفان در قرآن

موضوع: *The Oppressed (Mostazafān) in the Qur'an

موضوع: مستضعفان

موضوع: *The Oppressed (Mostazafān)

موضوع: استکبار -- جنبه های قرآنی

موضوع: *Oppression (Social trait) -- Qur'anic teaching

موضوع: اسلام و عدالت

موضوع: Islam and justice

رده بندی کنگره: 1396 5 الف 3 م / BP230/12

رده بندی دیویی: 297/483

شماره کتابشناسی ملی: 4988336

وضعیت رکورد: فاپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

مفهوم‌شناسی استضعاف در قرآن و راهکارهای آن جهت هدایت مستضعفین

حجت الاسلام دکتر هاشم مجتهدی

ص: 3

فهرست مطالب

فهرست مطالب ۵

مقدمه ۱۳

فصل اول: کلیات و مفاهیم

۱- بیان مسأله ۱۷

۲- تعریف اصطلاحات ۱۹

استضعاف ۱۹

مستضعفین ۲۰

استکبار ۲۰

قرآن ۲۰

هدایت ۲۱

۳- ضرورت تحقیق ۲۱

۴- پیشینه پژوهش ۲۲

۵- اهداف مطالعاتی ۲۴

اهداف کلی ۲۴

اهداف اختصاصی ۲۵



۶. روش تحقیق..... ۲۵

فصل دوم: استضعاف در قرآن

مقدمه..... ۲۹

۱. وجوه استضعاف در قرآن..... ۳۰

۱-۱. استضعاف..... ۳۰

۲-۱. استکبار..... ۳۲

۳-۱. ملأ..... ۳۴

۴-۱. مترفین..... ۳۶

۵-۱. مستضعفین..... ۳۸

۲. تاریخچه استضعاف..... ۳۹

۳. آیات استضعاف در قرآن..... ۴۲

۱-۳. سلب قدرت..... ۴۲

۲-۳. نداشتن راه و چاره..... ۴۳

۳-۳. عدم موقعیت اجتماعی..... ۴۵

۴-۳. فقدان ایمان تحقیقی..... ۴۵

۵-۳. استضعاف مؤمنان ناوابسته..... ۴۷

۶-۳. به ضعف کشاندن دیگران..... ۴۹

۷-۳. فرو دست شده..... ۵۱

۸-۳. زیر دست بودن..... ۵۲

۹-۳. ضعیف شده..... ۵۳

۱۰-۳. به ترس کشاندن..... ۵۴

۱۱-۳. ناتوان..... ۵۵

۴. کاربردهای مفهومی استضعاف..... ۵۶



نتیجه گیری فصل..... ۵۸

فصل سوم: گونه شناسی استضعاف در آیات قرآن

مقدمه..... ۶۳

۱. اقسام استضعاف در قرآن کریم..... ۶۳

۱-۱. استضعاف اعتقادی و ایمانی..... ۶۳

۲-۱. استضعاف فکری و عقلی..... ۶۵

۳-۱. استضعاف اقتصادی..... ۶۶

۲. نمونه های استضعاف در قرآن..... ۶۷

۱-۲. نخستین مستضعف و مستکبر..... ۶۷

۲-۲. هابیل، مظلومی از تبار مستضعفان..... ۶۹

۳-۲. حضرت نوح علیه السلام نماد ایستادگی مستضعفان در برابر مستکبران..... ۷۰

۴-۲. حضرت هود علیه السلام مستضعف دیگر تاریخ بشریت..... ۷۲

۵-۲. حضرت صالح علیه السلام مستضعف قوم ثمود..... ۷۴

۶-۲. حضرت ابراهیم علیه السلام در میان آتش جهل مستکبران..... ۷۶

۷-۲. حضرت لوط علیه السلام، مستضعفی دیگر از تبار پیامبران..... ۷۷

۸-۲. مستضعفان بنی اسرائیل؛ قربانیان جامعه استکباری..... ۷۸

۹-۲. حضرت یحیی علیه السلام، شهیدی از تبار مستضعفان..... ۸۰

۱۰-۲. حضرت عیسی و مادر پاک دامن علیهما السلام..... ۸۱

۱۱-۲. پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رهبر قیام مستضعفان علیه مستکبران..... ۸۲

نتیجه گیری فصل..... ۸۷

فصل چهارم: عوامل استضعاف

مقدمه..... ۹۱



۱. اختلاف..... ۹۱
- ۱-۱. عوامل و زمینه‌های ایجاد اختلاف و تفرقه..... ۹۴
- ۲-۱. آثار و پیامدهایی ایجاد اختلاف و تفرقه..... ۱۰۳
۲. استکبار..... ۱۰۴
- ۱-۲. عوامل پیدایش استکبار..... ۱۰۷
- ۲-۲. شیوه‌های استکبار..... ۱۱۳
- ۳-۲. ویژگی‌های مستکبران..... ۱۱۵
- ۴-۲. آثار استکبار..... ۱۲۰
۳. افساد..... ۱۲۳
- افساد در اصطلاح مفسران:..... ۱۲۳
- ۱-۳. عوامل زمینه ساز فساد..... ۱۲۴
- ۲-۳. آثار و پیامدهای فساد..... ۱۲۹
۴. ظلم..... ۱۳۲
- ۱-۴. منشأ و عوامل ظهور ظلم..... ۱۳۴
- ۲-۴. آثار ظلم..... ۱۴۰
۵. نبود عدالت..... ۱۴۲
- ۱-۵. اقسام عدالت..... ۱۴۳
- ۲-۵. آثار و نتایج عدالت اجتماعی..... ۱۴۵
- ۳-۵. کاربردهای عدالت..... ۱۴۸
۶. غفلت از قدرت خدا..... ۱۵۰
- ۱-۶. غفلت از قدرت برتر الهی..... ۱۵۲
- ۲-۶. دنیاگرایی..... ۱۵۳
- ۳-۶. تسلط شیطان..... ۱۵۳



۱۵۴	۴-۶. هوا پرستی
۱۵۴	۵-۶. سطحی نگری
۱۵۵	۶-۶. فراموش کردن روز حساب
۱۵۵	۷. استهزاء و تمسخر
۱۵۸	۸. پیروی از هوای نفس
۱۵۹	۱-۸. استکبار
۱۶۰	۲-۸. تکذیب پیامبران
۱۶۰	۳-۸. اعتقاد به عقاید باطل
۱۶۱	۹. کفر
۱۶۴	۱۰. تکذیب
۱۶۷	۱۱. استفاده از تهدید
۱۶۹	۱۲. تطمیع
۱۷۰	۱۳. تحریف حقایق
۱۷۱	۱۴. شکنجه و کشتار
۱۷۳	۱۵. فال ناخوشایند زدن
۱۷۵	۱۶. برانگیختن احساسات
۱۷۵	۱۷. خوار شمردن مصلحان
۱۷۷	نتیجه گیری فصل

فصل پنجم: راهکارهای قرآن برای برون رفت از استضعاف

۱۸۱	مقدمه
۱۸۲	۱. وجود رهبری صالح
۱۸۴	۱-۱. شرایط و ویژگیهای رهبری یک جامعه اسلامی
۱۸۷	۲. استمداد از خدا

۱۰ // استضعاف در قرآن و راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین

۳. امر به معروف و نهی از منکر مستکبران ۱۹۱
۴. اتحاد و انسجام ۱۹۶
- ۴-۱. آثار اتحاد و انسجام از نظر قرآن ۱۹۸
- ۴-۲. موانع اتحاد و انسجام ۱۹۹
۵. معرفی چهره واقعی مستکبران ۲۰۲
- ۵-۱. مغرور و قدرت طلب بودن ۲۰۳
- ۵-۲. نشنیدن حرف حق ۲۰۳
- ۵-۳. پیمان شکنی ۲۰۴
- ۵-۴. دیگران را دروغ گو پنداشتن ۲۰۶
- ۵-۵. کشتن مخالفان و پیامبران ۲۰۷
- ۵-۶. اغواگری و گمراه کردن مردم ۲۰۸
۶. تحقیر و درهم کوبیدن شکوه کذابی مستکبران ۲۰۹
۷. صبر و پایداری ۲۱۳
- ۷-۱. آثار و پیامدهای صبر و پایداری ۲۱۷
۸. کسب توانایی های لازم ۲۱۹
- ۸-۱. آمادگی علمی و فکری ۲۱۹
- ۸-۲. آمادگی جسمی ۲۲۰
- ۸-۳. آمادگی اقتصادی ۲۲۰
- ۸-۴. آمادگی روحی ۲۲۲
۹. خودباوری و اتکا به نفس ۲۲۳
- شیوه های ایجاد و تقویت اعتماد به نفس ۲۲۵
۱۰. برانگیختن عواطف ۲۲۷
۱۱. حمایت از مستضعفان ۲۲۸



۲۳۴	۱۲. اجرای قانون
۲۳۶	۱۳. جهاد
۲۳۹	۱-۱۳. فواید و آثار جهاد
۲۴۲	۱۴. هجرت
۲۴۳	۱-۱۴. هجرت حضرت موسی (علی نبینا و علیه السلام)
۲۴۴	۲-۱۴. هجرت بنی اسرائیل
۲۴۵	۳-۱۴. هجرت پیامبر اکرم ﷺ
۲۴۶	نتیجه گیری فصل
۲۴۷	نتیجه گیری
۲۴۹	منابع
۲۵۵	مقالات

استضعاف و استکبار از جمله روابط اجتماعی است که در آن، طرف غالب به استعمار دیگری می پردازد. استضعاف بیانگر حاشیه روانی و تضعیف می باشد. استضعاف در وهله نخست، بیشتر تبادر اقتصادی دارد و با توجه به کاربرد آن در جوامع امروز این بعد از استضعاف برجسته می شود؛ اما در منطق قرآنی، استضعاف، مفهومی عام داشته و کلیت روابط اجتماعی را در بر می گیرد. استضعاف و استکبار، در عرصه اجتماعی بخشی از نزاع تاریخی حق و باطل را شکل می دهند. بدین سان، استکبار با غلبه موقت خویش تلاش دارد حق را پنهان و محو کند؛ اما باطل رفتنی است و سرانجام، حق تجلی یافته و حق پرستان پیروز خواهند شد.

پدیده استضعاف غالباً در برابر نوعی برتری طلبی نمایان می شود. کاربرد واژه استضعاف در برابر «استکبار» در بسیاری از آیات، گواهی بر این سخن است. این ویژگی معنایی استضعاف و کاربرد قرآنی آن سبب شده است که در پی رویکرد اجتماعی مسلمانان به قرآن، معنایی اصطلاحی برای استضعاف در تقابل با اصطلاح استکبار در ادبیات سیاسی اجتماعی مسلمانان فراهم آید. از این دو اصطلاح برای تقسیم جوامع انسانی به دو طبقه «مستضعف» و «مستکبر» استفاده می شود؛ مستضعفین کسانی هستند که بیرون از کانون قدرت و ثروت زندگی را با محرومیت از امکانات رفاهی و معیشتی موجود در جامعه می گذرانند. در فرهنگ اسلامی، مستضعف کسی است که در شناخت حق یا عمل به آن ناتوان شده باشد.

قرآن کریم در خصوص برون رفتن از استضعاف راهکارهایی از قبیل انذار و تذکر به مستکبران در مورد ظلم آنها به مستضعفین یا جهاد و ایستادگی در مقابل مستکبران یا هجرت از مکان را پیشنهاد نموده است.

واژه های استضعاف و مستضعفین از واژه هایی هستند که ریشه قرآنی دارند. استضعاف، پدیده تازه ای نیست که امروزه طرح شده یا مختص جامعه ای خاص باشد، بلکه پیشینه ای به درازای تاریخ بشر دارد. این مسئله از هاییل و قایل آغاز شده است و همچنان به طور گسترده میان افراد و جوامع انسانی به چشم می خورد. البته روشن است که این پدیده شوم، همیشه به یک شکل و یک رنگ ظاهر نشده، بلکه جلوه های گوناگونی داشته و در هر برهه و هر مکانی، به شکل ویژه ای پدیدار شده است.

خداوند در آیات قرآن در تحلیل علت ایجاد پدیده استضعاف و استکبار به این نکته اشاره می کند که ریشه آن را می بایست در دو طرف قضیه جست؛ زیرا زمانی مستکبران می توانند به استضعاف دیگران پردازند که گروه دوم به تکالیف و مسئولیت های خویش نپرداخته باشند. در حقیقت نوعی پذیرش و کوتاهی از سوی گروهی موجب می شود تا مستکبران بتوانند به این شکل ظهور و بروز کنند و دیگران را به استثمار بکشند.

استکبار همواره درصدد تجاوز به حقوق دیگران است و اصولاً با تجاوز به حقوق دیگران رشد می کند. مستکبر، همواره در خوف و اضطراب به سر می برد و از انتقام افراد تحت سلطه، هراسان است. از سوی دیگر، تلاش روزافزون در به دست آوردن هرچه بیشتر منافع و منابع دیگران، خواب راحت را از چشمان استکبار ربوده است و از این جهت، همواره دلهره و نگرانی با مستکبران همراه است. معمول مستکبران، این است که در جهت دستیابی به اهداف شوم خود، از زمینه ها و راهکارهایی نظیر، ایجاد

اختلاف بین مردم مستضعف، ترویج فساد و فحشا، منزوی کردن مردم استفاده می کند.

خودبرترینی و استکبار، از نوع بیماری های روحی هستند که پی آمدهای شومی در جامعه دارند. اصولاً مبنای تمام ظلم ها و ستم های انسان، چیزی جز منفعت طلبی نیست و این موضوع، در قدرت های استکباری در حد بالایی وجود دارد. آنان به تنها چیزی که اهمیت می دهند، منافع مادی و حیوانی آنان است. از این رو، در صورت به خطر افتادن این منافع، حاضرند که از مردم کشور خویش بگذرند و دوستان و متحدان و نوکران خود را فدا کنند تا منافع آنها تأمین شود.

مستکبران برای برتری یافتن بر توده های مستضعف از راه های گوناگونی وارد می شوند و از اشکال مختلفی بهره می گیرند و چون نمی توان به استضعاف تن داد، باید برای رهایی از آن، با همه نمودهای شوم استکبار آشنا شد. این امر، وظیفه مستضعفان را سنگین تر می کند.

در فصل اول این پژوهش، به بررسی کلیات پرداخته و در فصل دوم، استضعاف در قرآن مورد بحث واقع شده است. در فصل سوم، به گونه شناسی استضعاف اشاره شده. در فصل چهارم عوامل ایجاد استضعاف بحث خواهد شد و در فصل پنجم، راهکارهای قرآن جهت برون از استضعاف بحث شده است.

تاریخ شاهد بر گواه این مطلب است که از اولین روزی که بشر پا به کره خاکی نهاد با اینکه از نظر امکانات و رفاهیات خیلی به دور بوده همیشه به دنبال برتری یافتن بر دیگران بود، تا جایی که راضی به ظلم کردن به هم نوعان خود می شد. کشته شدن هاییل توسط قایل شاهد گویایی بر این ادعا است. تا به امروزه در بسیاری از برخوردهای اجتماعی، مدیریتی و یا حتی کشورهای جهان شاهد زورگویی یک رفتار تهاجمی که معمولاً به صورت مداوم تکرار می شود هستیم. این نوع زورگویی به معنای آسیب رساندن، ایجاد ترس، تشویش یا وضعیت نامساعد برای طرف مقابل خواهد بود. در اصطلاح دین مبین اسلام به این زورگویی «استضاف» گفته می شود. در غالب

تضعیف و استضعاف کِشی ها که در آن قصد و نیت، تحقیر و شرمنده کردن، سرافکنده کردن یا به دست گرفتن کنترل شخص دیگری بر اساس منافع صورت می گیرد.

از اصلی ترین اهداف پیامبران در طول تاریخ که از جانب خدا مبعوث می شدند این بوده تا مردم به استضعاف کشیده را بیدار سازند تا خود را از قید و بند مستکبران آزاد نمایند. همانطور قرآن کتاب هدایت است: «ذَلِكْ

الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (1) خداوند برای هدایت انسان ها هر آنچه لازم بوده در این کتاب هدایت بخش بیان نموده است. قرآن کتابی است که تا قیامت هدایت بشر را بعهده دارد و از چنان عمقی بر خوردار است که با گذشت زمان معانی جدیدی را کشف می کند. از جمله روش های ارزشمند و کارآمد قرآن در جهت تربیت درست انسان ها و نجات جامعه بشری از ضلالت و گم راهی، توجه دادن آنان به وجود دشمنان و شیوه برخورد آنان در عرصه های گوناگون زندگی است. به دیگر سخن، یکی از اقدامات شایسته قرآن در جهت هدایت افراد و جوامع بشری، این است که آنان را از وجود دشمنان گوناگون مطلع سازد تا فکر نکنند هیچ

مانعی آنان را در این جهت تهدید نمی کند. بنابراین می توان نتیجه گیری نمود که قرآن کتاب انسان سازی و هدایت برای هر مسئله ای از مسائل بشریت راهکار و هدایت نامه ای دارد.

2. تعریف اصطلاحات

اشاره

در ابتدای پژوهش لازم است در خصوص واژه های کلیدی به کار رفته در متن، تعاریفی هر چند به صورت کلی و مختصر بیان گردد:

استضعاف

استضعاف از ریشه ضَعْف و ضُعْف است که در دو معنای «ضعیف یافتن» یا

ص: 19

«ضعیف شمردن» و «به ضعف کشاندن» کاربرد دارد. (1)

پدیده استضعاف غالباً در برابر نوعی برتری طلبی نمایان می شود. کاربرد واژه استضعاف در برابر «استکبار» در بسیاری از آیات، گواهی بر این سخن است.

مستضعفین

واژه مستضعف نیز از ریشه (ض ع ف) است و اسم مفعول در باب استفعال، به معنای کسی است که او را به ضعف کشانده و در بند و زنجیر کرده اند. (2)

در اصطلاح منظور فردی است که مظلوم واقع شده و باید او را یاری کرد.

استکبار

استکبار همان برتری خواهی و بزرگ بینی هست. استکبار از ریشه «ک ب ر» و به معنای برتری خواهی، امتناع از پذیرش حق از روی عناد و تکبر است. (3)

استکبار، از دیدگاه برخی، به طور کلی خُلُق ناپسند و صفتی مذموم است.

قرآن

قرآن، اسمی جامد و غیر مشتق و علم ارتجالی است و بدون آن که پیشینه استعمال در زبان عرب داشته باشد (4)،

خداوند به عنوان اسم خاص برای وحی ای که بر پیغمبرش نازل فرموده، قرار داده

است. قرآن در اصل مصدر است و به کتابی که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) اختصاص پیدا کرده است. و چنان که علما گفته اند: وجه نامگذاری این کتاب مقدس به قرآن، آن است که این کتاب، جامع فوائد و آثار تمامی کتب آسمانی است بلکه جامع آثار تمامی علوم است.

ص: 20

1- . طریحی، مجمع البحرین، ج 3، ص 19

2- . جوهری، تاج اللغة و صحاح العربیه، ج 4، ص 1390.

3- . مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج 10، ص 17.

4- . بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 373 374.

هدایت، شناختن درست و صحیح هدف، انتخاب راه و طریق صحیح برای رسیدن به هدف و پایداری در مسیر است. «هدایت» از ریشه «هدأ» و در لغت به معنای سکون، آرامش، بدون سر و صدا و حرکت، سکونت گزیدن می باشد و نیز بمعنای توقف از حرکت، سکونت و خواب در شب، ساکت نمودن بچه و خواباندن آن آمده است. (1) هدایت در اصطلاح عبارتست از نشان دادن هدف و راهنمایی افراد. در برخی موارد مقصود از هدایت پایداری و استوار ماندن در مسیر و راه است. بنابراین هدایت، شناختن درست و صحیح هدف، انتخاب راه و طریق صحیح برای رسیدن به هدف و پایداری در مسیر است و هدایت در عام ترین معنای خود شامل همه مخلوقات خداوند می گردد.

3. ضرورت تحقیق

در طول تاریخ بشریت رسم بر این بوده که هر جا مستکبری باشد باید مستضعفی هم مقابل آن باشد، یعنی تقابل استضعاف و استکبار همیشگی بوده است. آیه شریفه به این مطلب اشاره دارد: “قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِّنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ” (2) مستکبران قوم صالح به مستضعفانی که به او ایمان آورده بودید، به تمسخر گفتند آیا شما اعتقاد دارید که صالح را خدا به رسالت فرستاده است؟ مؤمنان پاسخ دادند: آری ما به آیینی که از طرف خدا بر او فرستاده شده است، ایمان داریم.

در این آیه، استضعاف و استکبار در مقابل یکدیگر قرار گرفته است و این تقابل گواه بر آن است که اگر در یک جامعه، گروهی به عنوان مستضعف وجود داشته باشند،

ص: 21

1- . فراهیدی، العین، ج 4، ص 79.

2- . اعراف(7): 75.

حتما در برابرشان گروهی مستکبر هستند که توانایی های آنان را ربوده و ضعف و ناتوانی را بر آنان تحمیل کرده اند.

یکی از اهداف جهاد اسلامی، رهانیدن مستضعفان از چنگال مستکبران و ستمگران است و بدون آن دست یابی به این امر اساسی امکان پذیر نیست. از همین رو، خداوند در قرآن، دستورهایی در قالب های گوناگون برای هدایت و برانگیختن مؤمنان به جهاد و مبارزه آورده است.

با توجه به تأکیدات قرآن در حمایت از مستضعفین و احقاق حق آنها از ظالمان و مستکبران بر آن شدم تا در خصوص عوامل ایجاد استضعاف و راهکارهای هدایتی قرآن برای برون رفتن مستضعفین از استضعاف پایان نامه ای تدوین نمایم. باشد که توانسته باشیم در این امر مهم گامی برداشته شده باشد.

پژوهش های فراوانی در زمینه استضعاف و مستضعفین انجام پذیرفته است، اما در این راستا پژوهش حاضر در تلاش است تا به بررسی راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین بپردازد، تا در نهایت بتوان از نتایج حاصل از این پژوهش کمکی به مستضعفین جهان شده باشد.

4. پیشینه پژوهش

استضعاف و استکبار، پدیده تازه ای نیست که امروزه طرح شده یا متعلق به جامعه ای خاص باشد، بلکه پیشینه ای به درازای تاریخ بشر دارد. البته روشن است که این پدیده شوم، همیشه به یک شکل و یک رنگ ظاهر نشده، بلکه جلوه های گوناگونی داشته و در هر برهه و هر مکانی، به شکل ویژه ای پدیدار شده است. مستکبران برای برتری یافتن بر توده های مستضعف از راه های گوناگونی وارد می شوند و از اشکال مختلفی بهره می گیرند و چون نمی توان به استضعاف تن داد، باید برای رهایی از آن، با همه نمودهای شوم استکبار آشنا شد.

لذا بعضی ها بوسیله نوشتن کتاب یا مقاله سعی در یاری رساندن به مستضعفان بوده اند؛ کتاب و مقالاتی که در این زمینه نوشته شده است عبارتند از:

1. کتاب استضعاف و استکبار از دیدگاه امام خمینی، موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی¹

در کتاب حاضر، نقش انقلاب اسلامی در برابر «استضعاف» و «استکبار» از دیدگاه امام خمینی (ره) ذیل شش فصل تبیین شده است. در فصل اول مفهوم مستضعف و مستکبر توضیح داده شده و مصادیق آنها بازگو می شود. فصل دوم به عوامل استضعاف اختصاص می یابد. در فصل سوم از آثار استکبار و استضعاف سخن می رود. فصل چهارم با مطالبی درباره چگونگی مواجهه تاریخی مستضعفین و مستکبرین تدوین می گردد. در فصل پنجم نقش مستضعفین در پیروزی انقلاب، همچنین عملکرد انقلاب اسلامی برای مستضعفان تبیین می شود. در فصل ششم، وظیفه و مسئولیت مسلمانان و مستضعفان جهان در مقابل استکبار از قول امام خمینی¹ تشریح می گردد. کتاب با فهرست تفصیلی موضوعی و فهرست ماخذ به پایان می رسد.

2. کتاب استکبار و استضعاف در قرآن، تالیف محمد سروش

در این کتاب مولف به توضیح مفاهیم کلی پرداخته و در ادامه به زمینه ها و عوامل پدید آمدن استضعاف و استکبار مورد بحث قرار داده و در بخش دیگر کتاب در خصوص بنی اسرائیل از استضعاف تا استکبار مطلب را بیان نموده است و در نهایت در مورد مبارزه با استضعاف مطالبی را بیان نموده است.

3. کتاب مستضعفان از دیدگاه اسلام، تالیف ولی الله باقری

مولف در کتاب مذکور مفهوم استضعاف و استکبار را تعریف نموده و در فصلی دیگر از کتاب ماهیت و جنبه های استکبار و استضعاف و در بخش دیگر از کتاب در خصوص تاریخ مستضعفان مطالبی را عنوان و در بخش دیگر مستضعفان را به اقسامی تقسیم نموده و در بخش دیگر انگیزه های مستکبران و ابزارها و شیوه های مستکبران را

بیان داشته و در نهایت فصل پایانی را با موضوع همراه با برنامه سازان به منظور ارائه برنامه هائی جهت حمایت مستضعفین بیان داشته است

4. مقاله مستضعف در قرآن و روایات، نوشته فاطمه ترکی

در این مقاله، محقق به طور سئوالی «مستضعف به چه کسی گفته می شود؟» تبیین موضوع داشته است. و در ادامه در مورد مستضعف در قرآن و روایات مطالبی را بیان نموده. و در قسمت از مقاله در مورد روش عمومی مستکبران مباحثی رو مطرح نموده و در قسمت دیگر به وضعیت موجود جوامع پرداخته است.

5. مقاله مستضعفین حقیقی چه کسانی هستند؟ نوشته حضرت آیت الله العظمی مظاهری

در این مقاله محقق محترم به تعریف مستضعف پرداخته و در ادامه سرنوشت مستضعفین در برزخ مورد بحث قرار داده و در ادامه در مورد جایگاه مستضعفین در قیامت مباحثی را ارائه نموده و با توجه به چند آیه در مورد ریشه یابی سرنوشت مستضعفین در آخرت ارائه مطلب نموده و در نهایت، در مورد مستضعفین حقیقی چه کسانی هستند؟ چند گروه از مستضعفین را بیان نموده است.

5. سؤالات اصلی پژوهش

سؤالات اصلی پژوهش

سؤالات اصلی عبارتند از:

1. عوامل ایجاد استضعاف چیست؟
2. راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفان چیست؟

سؤالات فرعی پژوهش

سؤالات فرعی عبارتند از:

1. استضعاف چیست؟
2. معانی استضعاف با توجه به آیات قرآن چیست؟
3. چه آیاتی در قرآن به اهمیت استضعاف پرداخته است؟
4. تاریخچه استضعاف چیست؟
5. اقسام استضعاف چیست؟
6. چه گونه های از استضعاف در قرآن وجود دارد؟

6. فرضیات پژوهش

1. استضعاف یعنی دیگری را به ضعف کشاندن است.
2. با توجه به آیات قرآن برای استضعاف معانی از قبیل: فرو دست شده، سلب قدرت، نداشتن راه و چاره، عدم موقعیت اجتماعی، فقدان ایمان تحقیقی، به تضعیف کشاندن دیگران، ذکر شده است.
3. تاریخچه استضعاف به درازای تاریخ بشر بر می گردد.
4. برای استضعاف می توان اقسامی از قبیل استضعاف اعتقادی، فکری و مادی متصور شد.
5. در قرآن کریم مکرر از نمونه استضعاف انبیاء و صالحین توسط مستکبران ذکر شده است.
6. در قرآن برای رهایی مستضعفین از دست مستکبرین راهکارهایی بیان شده است.

7. اهداف مطالعاتی

اهداف کلی

1. تبیین و معرفی جامع، از مستضعف و مستضعفین.
2. بیان و معرفی اقسام مستضعفین.
3. بیان گونه هائی از استضعاف در قرآن به دلیل اثبات مطلب، استضعاف در طول تاریخ.
4. حمایت و کمک به طبقات مستضعف و محروم است.
5. امیدوار کردن مستضعفان.

6. بیان عوامل ایجاد استضعاف، توسط مستکبران.

7. بیان راهکارهای قرآن برای هدایت مستضعفین.

8. روش تحقیق

روش و ابزار گردآوری اطلاعات: کتابخانه ای همراه با تحلیل و نقد در مباحث نظری به روش تحقیق بنیادی و کاربردی استفاده شده است.

تحقیق بنیادی: در این روش تحقیق کشف ماهیت اشیاء پدیده ها و روابط بین متغیرها، اصول، قوانین و ساخت یا آزمایش تئوری ها و نظریه ها می پردازد و به توسعه مرزهای دانش رشته علمی کمک می نماید. هدف اساسی این نوع پژوهش تبیین روابط بین پدیده ها، می باشد. تحقیق بنیادی نظری از روش های استدلال عقلانی و قیاسی استفاده می کند و بر پایه مطالعات کتابخانه ای انجام می شود. تحقیق بنیادی تجربی از روش های استدلال استقرائی استفاده می کند و بر پایه روشهای میدانی انجام می شود.

تحقیق کاربردی: در این روش تحقیق با استفاده از نتایج تحقیقات بنیادی به منظور بهبود و به کمال رساندن رفتارها، روش ها، ابزارها و الگوهای مورد استفاده جوامع انسانی انجام می شود. هدف تحقیق کاربردی توسعه دانش کاربردی در یک زمینه خاص است.

فصل دوّم: مفهوم شناسی استضعاف در قرآن

اشاره

ص: 27

واژه مستضعف و مستکبر از جمله واژگان توصیفی اسلام و مشخص قرآن هستند که به اشکال مختلف این دو مفهوم و مفاهیم وابسته و مفاهیم عمقی تر از اینها مثل استکبار و استضعاف را توصیف می کنند و برای صورتبندی و تعریف معادل های متنوع بیرونی به کار می روند. از آنجایی که در گفتمان دینی مفاهیم حق و باطل، به عنوان مفاهیم محوری و بنیادی هستند ذیل آنها مفاهیمی مثل عدل و ظلم را داریم.

از جمله مصادیق جبهه باطل ظلم است که نقطه مقابل آن نیز عدل است. در حوزه ظلم مصادیق عینی تری داریم مانند: کسی که ظلم می کند (مستکبر)، کسی که بر او ظلم می شود (مستضعف)، کسی که ظلم می پذیرد، کسی که با ظلم مقابله می کند. در حوزه عدل هم مصادیق عینی متفاوتی داریم: مانند کسی که عدالت ورزی می کند، کسی که خواهان عدالت است، کسی که دشمن عدالت است. هر کدام از این مفاهیم زیر مجموعه خود را پیدا می کنند که مثلاً بحث مستضعف و مستکبر نیز با یک دایره گفتمانی وسیع در این عرصه قرار می گیرد.

واژه مستضعف با چند نمونه و مصداق ریز تر در مفاهیم دینی و قرآنی مطرح شده است. برای مثال مستضعفین فعال از این نمونه هستند. یعنی مستضعفینی که هر چند مورد ظلم قرار گرفته اند اما این ظلم را بر نتابیده و حتی با آن به مقابله پرداخته و سرانجام پیروز خواهند شد.

در نقطه مقابل این تلقی از مستضعفین، مستضعفینی وجود دارد که مورد ذم هستند. یعنی کسانی که منفعل اند و وقتی ظلم بر آنها واقع می شود آن ظلم را می پذیرند چون

چاره ای جز این ندارند، قدرت واکنش ندارند، بنابراین تسلیم وضع موجود می شوند و حتی از ظلم فرار نمی کنند. زیرا آن را به عنوان سرنوشت محتوم پذیرفته اند، در حالیکه از این وضعیت رنج می برند.

1. وجوه استضعاف در قرآن

اشاره

در قرآن کریم در خصوص استضعاف آیاتی بیان شده است، اما در آیات دیگر از قرآن کلماتی وجود دارد که مقابل معنی کلمه استضعاف می باشند که می توان به عنوان شبکه مفهوم شناسی استضعاف آنها را معرفی نمود:

1-1. استضعاف

واژه «استضعاف» ریشه قرآنی دارد. این واژه و مشتقاتش دارای بار عقیدتی و پرمعنای خاصی است. «استضعاف» از ماده «ضعف» است. لغت شناسان، ضعف را در برابر «قوت» دانسته اند. (1)

از این رو، در زبان فارسی، که قوت به توانایی تفسیر می شود، باید ضعف را مترادف با «ناتوانی» دانست. ناتوانی، دایره وسیعی دارد و شامل ضعف در بدن، نفس و حالات گوناگون می گردد.

راغب اصفهانی می نویسد: ضعف در مقابل قوت است و کسی که ناتوان می شود، ضعیف است. ضعف گاه در نفس و گاه در بدن و گاه در حال است. برخی ضَعْف و ضِعْف را دو لغت دانسته اند. خلیل می گوید: «ضَعْف (با ضَمِّ میم) ناتوانی بدنی است و ضَعْف (با فتح میم) ناتوانی در عقل و اندیشه». (2)

«استضعاف»، مصدر باب استفعال است و این وزن، دارای معانی گوناگونی است. دو معنای شایع آن، یکی «طلب» است؛ مثل «استغفار» به معنای طلب آمرزش، و دیگری

ص: 30

1- فیومی، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج 2، ص 8.

2- راغب اصفهانی، المفردات، ص 296.

«مفعول را بر وصفی یافتن» است؛ مانند «استحسان» به معنای خوب و نیکو یافتن. (1)

واژه استضعاف را نیز به یکی از دو معنا یا معانی نزدیک به آن، تفسیر کرده اند. لغت شناس قدیم عرب، ابوعبدالله خلیل فراهیدی می نویسد: «استضعفُته» یعنی او را ناتوان یافتم و در اثر ناتوانی اش، به ناروا بر او مسلط شدم. (2) در صحاح اللغه «استضعفه» «عده ضعیفاً» معنا شده است؛ یعنی او را ناتوان شمرد و ضعیف به حساب آورد. (3)

ابن اثیر در معنای مستضعف می نویسد: مستضعف کسی است که دیگری او را ضعیف کرده و به واسطه فقر و بیچارگی اش، بر او قلدری و گردن کشی می کند. (4) در کتاب مصباح المنیر نیز برای استضعاف دو معنا ذکر شده است: «رأیته ضعیفاً او جعلته كذلك»، یعنی او را ناتوان دیدی یا او را ناتوان نمودی. (5) نتیجه این که هیچ یک از لغت شناسان مستضعف را به معنای ضعیف ندانسته اند.

پدیده استضعاف غالباً در برابر نوعی برتری طلبی نمایان می شود. کاربرد واژه استضعاف در برابر «استکبار» در بسیاری از آیات، گواهی بر این سخن است. این ویژگی معنایی استضعاف و کاربرد قرآنی آن سبب شده است که در پی رویکرد اجتماعی مسلمانان به قرآن، معنایی اصطلاحی برای استضعاف در تقابل با اصطلاح استکبار در ادبیات سیاسی اجتماعی مسلمانان فراهم آید. از این دو اصطلاح برای تقسیم جوامع انسانی به دو طبقه «مستضعف» و «مستکبر» استفاده می شود.

واژه استضعاف در قرآن نیامده است؛ اما مشتقات آن مجموعاً 13 بار به کار رفته که 8 مورد آن به صورت فعلی و در قالب واژه های «أَسْتَضْعِفُوا» «إِسْتَضْعَفُونِي»

ص: 31

- 1- . لويس معلوف، المنجد في اللغة و الادب و العلوم، ص ز.
- 2- . خليل بن احمد، العين، ج 1، ص 281.
- 3- . جوهری، تاج اللغة و صحاح العربيه، ج 4، ص 1390.
- 4- . ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج 3، ص 88.
- 5- . فیومی، مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ج 2، ص 9.

«يُسْتَضَعْفُونَ» و «يَسْتَضَعِفُ» آمده است و 5 مورد دیگر به گونه اسم مفعول به صورت «مستضعفين» و «مستضعفون» استعمال شده است.

2-1. استکبار

واژه «استکبار»، از ماده «کبر» است، این واژه مقابل واژه «استضعاف» می باشد، از این رو، باید معنای «کبر» را در فرهنگ نامه ها بیابیم. جوهری، در الصحاح «کَبْرًا» را بزرگ شده و «کِبْرًا» را عظمت و کبریا معنا کرده است. (1) و فیومی در المصباح المنیر «کَبْرًا» را به معنای «عَظْمًا» دانسته است. (2)

و احمد بن فارس، اصل ماده این کلمه، «ک-ب-ر»، را مقابل صِغَر و کوچکی دانسته و «کَبْرًا» را به پیری و «کَبْرًا» را به عظمت تفسیر کرده است. (3)

لغت شناسان و فرهنگ نویسان دیگر نیز تفسیرهایی چون همین تعبیرات آورده اند.

«استکبار»، مصدر باب استفعال است که آن را چنین معنا کرده اند: تکبر و استکبار، به معنای تعظم و بزرگی کردن است. (4) راغب می نویسد: «کبر» از حالات و ویژگی های روحی انسان است که در دیگر موجودات نیست و آن، خوش آمدن از خود و در نتیجه خود را برتر و بزرگتر از دیگران دیدن است. «استکبار» دو گونه است، یکی تلاش برای بزرگواری، به این که آنچه را می خواهد و می طلبد و شرایطی که برای تلاش خود در نظر گرفته است، پسندیده و زیباست؛ و دیگری، خودنمایی و اظهار کمالاتی است که در او نیست و البته این مرسوم است و استکبار در قرآن در تمام موارد استعمال آن به معنای دوم است. (5)

ص: 32

1- . جوهری، تاج اللغة و صحاح العربیه، ج 2، ص 801 .

2- . فیومی، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج 2، ص 208.

3- . ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج 5، ص 153.

4- . جوهری، تاج اللغة و صحاح العربیه، ج 2، ص 802.

5- . راغب اصفهانی، المفردات، ج 2، ص 802.

«تکبر» نیز بر دو قسم است: یکی افزونی شایستگی‌ها و بیشتر بودنش از شایستگی دیگران که به این معنا حق تعالی به «متکبر» توصیف شده است؛ و دیگری به معنای با زحمت و مشقت، کمالات را به خود بستن و خود را متصف به آن‌ها نشان دادن، که در عموم مردم، تکبر به این معناست و «کبریاء» به معنای «برتر از انقیاد و تسلیم» است و هیچ کس جز تعالی «تکبر» صحیح است. (1)

علامه طباطبائی (رحمه الله) نیز تصریح می‌کند که استکبار همیشه نارواست و قید «به غیر حق» در آیه شریفه: «فَأَسْتَكْبِرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ حَقٍّ» (2) توضیحی است، نه آن که استکبار به حق نیز وجود داشته باشد. (3)

اینک در پرتو توضیحات لغت شناسان به این نتایج می‌رسیم: 1. استکبار، ریشه در یک بیماری روحی خود بزرگ بینی دارد. 2. مشخصه آشکار استکبار، «بزرگی طلبی» است. 3. استکبار، چیزی جز خود را برتر از دیگران دانستن، و همه را زیر دست خویش دیدن و در یک کلمه «سلطه بر مردم» نیست. 4. هر چند برخی لغت شناسان میان تکبر و استکبار فرق گذاشته‌اند، اما با تأمل در مجموع آنچه از فرهنگ نامه‌ها نقل کردیم، می‌توان تفاوت را به شرح ذیل به بیان کرد:

1. متکبر، خود را بزرگتر از دیگران می‌داند، ولی «مستکبر» با تظاهر به آن، در پی دست یافتن به بزرگی است. تکبر، از حالت نفسانی شخص حکایت می‌کند که خود بزرگ بین است و استکبار از رفتار او حکایت می‌کند که برای رسیدن به بزرگی، دست و پا می‌زند. 2. متکبر، خود را جلوتر از دیگران می‌داند و مستکبر تلاش می‌کند تا همه را پشت سر بگذارد و جلودار شود. از این رو، ممکن است، متکبر در انزوا باشد و تلاشی برای جلو ولی مستکبر در پی تحمیل خود بر دیگران و اظهار بزرگی خویش است.

ص: 33

1- . همان

2- . سجده (32): 15.

3- . طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، ص 376.

عَلَّامَه طباطبایی؛ در این باره می نویسد: مستکبر کسی است که می خواهد به بزرگی دست یابد و در صدد است که بزرگی خود را به فعلیت برساند و به رخ دیگران بکشد و متکبر کسی است که بزرگی را به عنوان یک حالت نفسانی در خود سراغ دارد و برای خود پذیرفته است. (1)

افزون بر آن، امین الاسلام طبرسی نیز تفاوتی دیگر را ذکر کرده و آن این که تکبر، بزرگی کردن است چه شخص سزاوار آن باشد و چه نباشد، ولی استکبار، طلب بزرگی و سروری بدون شایستگی است. (2)

پس استکبار در مقابل استضعاف است و در قرآن کریم از مستکبرین به لفظ ملا- هم تعبیر شده است؛ یعنی افرادی که از نقطه نظر شخصیت های اجتماعی جائزانه و موقعیت های ظالمانه خود پر بوده و نقطه خالی به جای نگذارده بودند.

3-1. ملأ

برخی لغت شناسان، «ملأ» را به معنای «جماعت» دانسته اند (3) و هیچ گونه قید و توضیحی برای آن نیاورده اند، ولی برخی دیگر معمولاً قیودی در معنای آن ذکر کرده اند. مثلاً صاحب مقایس اللغه، لغت شناس قرن چهارم، ملأ را به «مردم اشراف» معنا کرده است. (4)

و دائرة المعارف قرن بیستم نیز ملأ را اشراف معنا کرده اند. در قاموس اللغه، معانی متعددی برای ملأ ذکر شده است. یکی «جماعت» و دیگری «اشراف» و شارح قاموس اللغه در توضیح معنای دوم می نویسد: ملأ عبارت از اشراف، چهره های سرشناس و رؤسای هستند که سخن آنان مورد توجه دیگران است. او در ادامه می افزاید: ویژگی دیگر ملأ، تجمع و به هم پیوستگی آنان در اداره امور است. (5)

در

ص: 34

- 1- . همان، ج 12، ص 234.
- 2- . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 146.
- 3- . جوهری، تاج اللغه و صحاح العربیه، ج 1، ص 72.
- 4- . ابن فارس، معجم مقایس اللغه، ج 5، ص 346.
- 5- . زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج 1، ص 119.

مجمع البیان نیز ملاً به «اشراف» تفسیر شده است. (1)

راغب اصفهانی نیز به این ویژگی در مفهوم ملاً تصریح کرده است که ملاً گروهی اند که بر رأی و نظر یگانه ای اتفاق داشته باشند. (2)

از مجموع کلمات اهل لغت استفاده می شود که شایعترین معنای ملاً- اشراف است؛ جماعتی که از قدرت و موقعیت در جامعه برخوردارند به طوری که هیبت آنان چشم و قلب توده مردم را پر کرده و به پیروی از آنان واداشته و کسی را یارای مخالفت با آنان نیست.

معمولاً در معنای کلمه ملاً یک معنای منفی نیز لحاظ است و بیشتر به اطرافیان حاکمان مستکبر، ظالم و ستمگر یا اشراف و مستکبران مخالف پیامبران گفته می شود، ولی استعمالش در قرآن، عامتر از این معناست و به خواص و اطرافیان عاقل یا مؤمن نیز اطلاق می شود. مثلاً اشراف و اطرافیان ملکه سبا را «ملاً» خوانده است با این که آنان در عین کافر بودن، اشخاصی منطقی و فهیم بودند و چون بلقیس از آنان مشورت خواست، او را به طغیان، فساد و استکبار دعوت نکردند:

“قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ إِنِّي الْقِيءَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * ... يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ افْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ * قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَ أَوْلُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ” (3)

ملکه گفت: ای اشراف، نامه پرارزشی به سوی من افکنده شده ... ای اشراف، نظر خود را در این امر مهم برایم بازگوید که من هیچ کاری را بدون حضور و مشورت شما انجام نداده ام. گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصمیم نهایی با توست، بین چه دستور می دهی.

این گونه سؤال و جواب، نشان از حکومت منطقی و عاقلانه حاکم و اطرافیان اوست.

ص: 35

1- . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 124.

2- . راغب اصفهانی، المفردات، ج 2، ص 407.

3- . نمل(27):29-33.

حاکم، به ادب و احترام از نامه سلیمان یاد می کند و محترمانه از اطرافیانش رأی و نظر می خواهد و اطرافیان نیز گر چه او را به پشتیبانی و قدرت خود دلگرم می کنند ولی او را به جنگ و طغیان تشویق نمی کنند، بلکه به تصمیم گیری مدبرانه و صحیح باز می خوانند.

4-1. مترفین

یکی دیگر از واژه هایی که در قرآن به معنی استکبار بکار رفته واژه «مترفین» است. «مترفین» اسم مفعول از باب افعال و از کلمه «تُرفه» به معنی وسعت دادن در نعمت است. (1)

وقتی گفته می شود: «أَتْرَفَ فُلَانٌ» معنایش این است که فلانی نعمتش از حد گذشته است. این واژه و مشتقات آن هشت مورد در قرآن مجید آمده است. اصل این واژه در کلام خدای سبحان و اولیای خدا یاد نشده مگر با ملامت و مذمت.

از آنجایی که بسیاری از متنعمان، غرق شهوات و هوسها می شوند، واژه «مترفین» در قرآن به معنی کسانی که مست و مغرور به نعمت شده و طغیان کرده اند آمده است و مصداق آن غالباً پادشاهان و جباران و ثروتمندان مستکبر و خودخواه است؛ آنهایی که با قیام انبیاء به دوران خودکامگیشان پایان داده می شد و منافع نامشروعشان به خطر می افتاد و مستضعفان از چنگال آنها رهایی می یافتند و به همین دلیل با انواع حيله ها و بهانه ها، به تخدیر و تحمیق مردم می پرداختند و امروزه نیز بیشترین فساد دنیا از همین «مترفین» سر چشمه می گیرد. (2)

قرآن کریم ویژگی های مترفین در اینگونه بیان نموده است:

1. انکار توحید و معاد: قرآن کریم در این باره می فرماید: “وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ” (3) ولی اشرافیان (خودخواه) از

ص: 36

1- . راغب اصفهانی، المفردات، ج 1، ص 327.

2- . مکارم شیرازی، نمونه، ج 21، ص 38.

3- . مؤمنون (23): 33.

قوم او (نوح) که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می کردند و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم، گفتند: این بشری است مثل شما از آنچه می خورید، می خورد و از آنچه می نوشید، می نوشد. پس چگونه می تواند پیامبر باشد؟

از استدلال آنها که گفتند: او مانند سایر مردم است چون مثل انسان می خورد و می نوشد، معلوم می شود که برای انسان غیر از خوردن و نوشیدن که از خواص حیوانات است کمال و فضیلت دیگری سراغ نداشتند. تنها خوشبختی بشر را در این می دانستند که همانند حیوانات در بهره وری از انواع لذات آزاد باشد. (1)

2. تقلید کورکورانه از آئین گذشتگان خود: مترفین جوامع به هنگام خطر افتادن اسباب عیش و نوش و خوشگذرانی خویش بدون توجه به منطق و براهین و حیانی پیامبران الهی از سنت های متحجر گذشتگان خود دم می زدند. “وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ” (2) و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذارکننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما پدران خود خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم.

در آیه مورد بحث، این گفتار “إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ” را از توانگران اهل آبادی ها نقل کرده و آن بدان جهت است که طبع تنعم و نازپروردگی انسان را وادار می کند از بار سنگین تحقیق، شانه خالی نموده دست به دامن تقلید کورکورانه شود. (3)

همچنین از گفتار ذکر شده معلوم می شود گرایش به مادی گری و دنیاطلبی قدرت اندیشه (خرد) را تضعیف و آدمی را به سمت تقلید کورکورانه سوق می دهد.

ص: 37

1- . طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 15، ص 42.

2- . زخرف(43): 23.

3- . طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 138.

3. ملاک و معیار قرار دادن ثروت و امکانات مادی: «وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» (1) و آنها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند اموال و اولاد ما از همه بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد.

4. ظلم و جرم: «وَاتَّبَعَ

الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا تَرَفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ» (2) و آنان که ستم می کردند، از تنعم و کامجویی پیروی کردند و گناهکار بودند و نابود شدند. از جمله «كَانُوا مُجْرِمِينَ» بر می آید که مردمان خوشگذران و پیرو لذات، مردمانی بودند که به جرم و بزهکاری عادت کرده و در انجام آن پافشاری می کردند. (3)

5. فسق: از خصوصیات دیگر مترفین، فسق یعنی از حد و حقوق حقه خارج شدن است: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْبَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا» (4) و هنگامی که بخواهیم، شهر و دیاری را هلاک کنیم. نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می داریم سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می کوبیم.

5-1. مستضعفین

واژه «مستضعف» از ماده «ضعف» است، اما چون به باب استفعال برده شده به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده اند و در بند و زنجیر کرده اند. (5) مستضعف کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد. بلکه مستضعف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته، ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که به دست و پای او

ص: 38

1- . سبأ(34): 35.

2- . هود(11): 116.

3- . طبرسی، مجمع البیان، ج5، ص 309.

4- . اسراء(17): 16.

5- . شعرانی، دایره المعارف لغات قرآن، ج2، ص 75.

نهاده اند ساکت و تسلیم نیست و پیوسته تلاش می کند که زنجیرها را بشکند و آزاد شود، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آیین حق و عدالت را برپا کند. (1)

به عبارت دیگر مستضعفین کسانی هستند که بیرون از کانون قدرت و ثروت زندگی را با محرومیت از امکانات رفاهی و معیشتی موجود در جامعه می گذرانند.

در فرهنگ اسلامی، مستضعف کسی است که در شناخت حق یا عمل به آن ناتوان شده باشد.

مستضعفین در لغت قرآن کسانی هستند که در روی زمین مورد تعدی و غلبه افراد ستمگری قرار گرفته و در نتیجه سیطره و استیلای آنان، اختیار و آزادی خود را از دست داده و در تحت قیمومت آن طائفه ستمگر قرار گرفته اند و مستکبرین در مقابل مستضعفین، افرادی هستند که بر اساس

سرکشی و بلند پروازی پیوسته در صدد تجاوز به حقوق اولیه مردم ضعیف بوده و با انواع حیل و خدعه ها آنان را مورد تعدی و تجاوز قرار می داده اند. (2)

2. تاریخچه استضعاف

با بررسی داستان های قرآنی، این حقیقت به دست می آید که موضوع مستضعفان در آغاز آفرینش انسان ریشه دارد. هنگامی که مسئله جانشینی خدا در زمین و هستی یافتن موجودی جدید مطرح گردید و خداوند اراده خود را در این زمینه با فرشتگان در میان گذاشت، آنان در مقام پرسش گفتند: آیا می خواهی موجودی در زمین قرار دهی که فسادگری و خون ریزی کند و زمین را تباه سازد؟ در حالی که ما به تسبیح و تقدیس تو مشغولیم. بنابراین، با وجود ما چه نیازی به آن موجود خواهد بود؟ خداوند سبحان در پاسخ آنان فرمود: من چیزی می دانم که شما از آن آگاه نیستید. (3)

شاید این پرسش از آن رو مطرح شد که خون ریزی و تبه کاری برآمده از استکبار

ص: 39

1- . مکارم شیرازی، نمونه، ج 16، ص 19-20.

2- . حسینی تهرانی، معادشناسی، ص 66-70.

3- . بقره(2): 30.

مستکبران و به استضعاف کشیده شدن مستضعفان را می دیدند و چون این بخش از عمل انسان در نظر آنان مهم جلوه می نمود، بدان توجه کردند و موجب پرسش و حتی اعتراضشان گردید.

خداوند «آدم» را آفرید و دانش «اسماء» را بدو آموخت و دستورها، توصیه ها، و آموزش های لازم را در اختیارش نهاد و پی آمدهای ناگوار سرپیچی از فرمان های خود را به وی گوشزد کرد و انسان را به آنان شناساند. سپس به آنان فرمود: در برابر این موجود سر تعظیم فرود آورید و بر او سجده کنید. فرشتگان خدا که فضیلت آدم را دریافتند، فرمان خدا را پیروی کرده و در مقابل او کرنش نمودند، ولی ابلیس با خود برتری و استکبار ورزیدن از این فرمان الهی سرپیچی کرد. (1) و گفت: من از او برترم. مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای (2) و آتش بر خاک برتری دارد. این نخستین باری بود که استکبار آرامش هستی را به هم زد. از این رو، خداوند شیطان را با لعنت و نفرین از درگاه خود راند. شیطان که تا قیامت مهلت خواسته بود و کینه آدم را به دل گرفته بود، او و همسرش را فریفت و زمینه اخراج آنان را از بهشت فراهم کرد. (3)

در اینجا ابلیس آدم و همسرش را به استضعاف کشید و از مقام و جایگاهی که داشتند به زیر آورد. در این زمینه، قرآن می فرماید: “فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ” (4) پس شیطان آنان را لغزانید و از بهشتی که برایشان آماده شده بود، اخراج کرد و به آنها گفتیم به زمین فرود آید؛ در حالی که بعضی از شما با برخی دیگر دشمن خواهید بود و برای

ص: 40

1- . همان: 30-34.

2- . ص (38): 76.

3- . طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ص 94.

4- . بقره (2): 36.

شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود. بر این اساس، ابلیس که مستکبری خودبین بود، آدم و حوا را به استضعاف کشید. و این آغازین رویارویی استکبار و استضعاف بود. از این رو، ابلیس پایه گذار و نماد تمامی روابط استکباری در همه دوران ها گردید. هر فرد یا گروهی که از اندیشه استکباری برخوردار باشد، گام در مسیر ابلیس نهاده و روشی همانند روش او در پیش گرفته است و به نسبت پلیدی کردار و افکارش در حزب او جا دارد. هر فرد یا گروهی که از سوی او و دسیسه هایش گرفتار شود، به گونه ای مستضعف به شمار می رود. چنان که آدم گرفتار خباثت او شد و مرتکب ترک اولی شد.

در طول تاریخ بشریت انبیاء و پیروانشان همواره از سوی ستمگران و مستکبران تاریخ، مورد آزار و شکنجه بودند. با بهانه های واهی آنان را به تمسخر می گرفتند؛ به آنان ساحر و جادوگر خطاب می کردند؛ دروغ گویشان می خواندند و حقوق ایشان را پایمال می کردند. با ابزارهای گوناگون آن بزرگواران را به سخت ترین شکل مورد ستم و بی مهری قرار می دادند؛ ناشایست ترین تهمت ها و افتراها را به آنان نسبت می دادند.

ستم پیشه گان نابخرد برای حفظ آنچه که به خیال خود موجب عزت و سرافرازی شان بود، آشکارترین آیات الهی را نادیده گرفته و با فرستادگان خدا به مقابله بر می خاستند. آنان به چیزی کمتر از به استضعاف کشیدن بی پناهان و درماندگان بسنده نمی کردند و برای دست یابی به اهداف شوم خود که همان استعمار، استعمار و استضعاف مستضعفان بود، به هر کار غیر انسانی دست می زدند.

قرآن کریم این سرکشان تاریخ را به عنوان مستکبران و جبهه مقابل ایشان را مستضعفان نامیده است. از این رو، پیام آوران نجات و کمال و سعادت انسان و دل سوختگان تکامل انسان در برابر استکبار مستکبران ایستادگی می کردند و با آگاهی بخشی توده های رنج کشیده و تقویت بیدار دلان، آنان را در مسیر دست یابی به اهداف مقدس شان یاری می دادند و خود نیز چونان شمع می

سوختند تا دین حق و بندگان خدا

را از گرفتاری‌ها برهانند و در این راه پرفراز و نشیب، افزون بر تحمل سختی‌ها و دشواری‌های طاقت فرسا، جانهای پاک خود و عزیزانشان را نیز فدا می‌ساختند.

شرایط زندگی آنان، مقاومت‌ها و تلاش‌های پی‌گیر و تحمل دشواری‌هایی بود که در طول حیات پربار خویش داشتند. مظلومیت و محرومیتی که با آن روبرو بودند، نشان از به استضعاف کشیده شدن آنان و پیروانشان دارد. مؤمنانی که با وجود تهدیدهای جدی شکنجه‌های درد آور و... تا پای جان پیمان خود را نشکستند و لحظه‌ای تردید به خود راه ندادند.

هر کدام از انبیاء و فرستادگان خدا در زمان خود، متناسب با دشمنی مستکبران، شدیدترین و رنج‌آورترین شکنجه‌ها و استضعاف‌ها را تحمل کرده و برخی از آنان در این راه مقدس به شرف شهادت رسیدند. نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) خاندان او به عنوان آخرین پیام آوران الهی به تناسب عظمت دینی که آوردند، بیشترین ضربه‌ها را دیدند و با شکوه‌ترین فداکاری‌ها را کردند و علمای دین نیز پس از غیبت کبری به راه آنان ادامه دادند و از این رو، مورد ستم و استضعاف ظالمان قرار گرفتند.

3. آیات استضعاف در قرآن

اشاره

مصدر استضعاف در قرآن نیامده است؛ اما وجوه معنایی آن مجموعاً 13 بار به کار رفته که 8 مورد آن به صورت فعلی و در قالب واژه‌های «أَسْتَضْعِفُوا»،

«إِسْتَضْعَفُونِي»، «يُسْتَضْعَفُونَ» و «يَسْتَضْعِفُونَ» آمده است و 5 مورد دیگر به گونه اسم مفعول به صورت «مستضعفین» و «مستضعفون» استعمال شده است. در قرآن مشتقات «استضعاف» در معانی زیر بکار رفته است.

1-3. سلب قدرت

هنگامی که حضرت موسی (علی نبیا و علیه السلام) برای گرفتن وحی به کوه طور رفت، هارون (علیه السلام) را جانشین خود در قوم بنی اسرائیل کرد. سامری که از طبیعت

بنی اسرائیل برای گرایش به بت پرستی آگاه بود از گردآوری زور و زر و زیورهایشان گوساله ای زرّین ساخت که بانگ بر می آورد، و بنی اسرائیل در غیبت موسی به پرستش آن پرداختند، هارون نتوانست آنان را از چنین کاری بازدارد. چون موسی به نزد قوم خود بازگشت، با دیدن چنین واپس گرایی سخت به خشم آمد و الواح را که بر روی آنها وحی را نقش کرده بود بر زمین کوفت و ریش برادرش هارون را گرفته به سوی خود کشید و او را مسئول این فاجعه دانست، هارون گفت: "قَالَ ابْنُ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ"

الظَّالِمِينَ" (1) پسر مادرم، بی گمان آن مردم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند، پس (با این کارت) دشمنان را شاد مکن، و مرا در کنار ستمگران مگذار. مراد، عدم قدرت شخص بر انجام وظیفه است خواه هارون تلاش جسمانی به کار برده خواه نبرده باشد، بی اعتنایی آن مردم به هارون و نافرمانی از دستور او، به ناتوانی انداختن و ضعیف خواستن وی است.

بنابراین، استضعاف در این مورد، نه ناتوانی در اندیشه و خرد است، و نه ناتوانی در جسم، و نه کوتاهی کردن در کار و تلاش است، بلکه ناتوان شدن از انجام وظیفه در موردی خاص، مانند نهی از منکر، بوسیله مردمی نادان و برانگیخته شده از سوی قدرت طلبی است که از موقعیت مردمی موسی دچار حسادت شده، خواسته است بدین وسیله مردم را گرد خود بکشاند.

2-3. نداشتن راه و چاره

یکی دیگر از معانی استضعاف، نداشتن هیچ راه گریز از ستم و وسیله بیرون آمدن از تنگنا و چاره سازی در برابر دشواریها است. این دسته از مستضعفان خود وظیفه ای بر دوش ندارند، لیکن دیگران که چنین وضعی ندارند موظف و مکلف هستند که از هر

ص: 43

راهی شده، بویژه با پیکار، به رها ساختن آنان دست یازند: “وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا” (1) و چرا شما در راه خدا (و در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید همانان که می گویند پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما.

بعد از این که هجوم های مکرر مشرکان قریش را دفع کردند و قدرت یافتند. در این هنگام که توان فریادرسی مستضعفان مظلوم را پیدا کردند، خداوند آنان را بر سستی در دفاع از مظلومان تحت ستم، توییح می کند. در سال سیزدهم بعثت، هجرت مسلمانان از مکه شروع شد و هر کس از زن و مرد که توانست از آن شهر ظلم و ستم فرار کرد و به مدینه آمد، ولی تعدادی زن و مرد و کودک ضعیف و ناتوان در مکه ماندند و مورد ظلم و ستم مشرکان بودند. (2)

این دسته از زنان و مردان و کودکان به ناتوانی افتاده، ستم و ستمگر را درک می کنند و می شناسند، و نیز می دانند که تنها چاره گرفتاریشان بیرون رفتن از آن آبادی است، لیکن راه و چاره ای

برای بیرون رفتن ندارند و نمی یابند، از این رو دست دعا به درگاه پروردگار برداشته از خداوند می خواهند که سرپرستی و رهبری و یآوری برای نجاتشان قرار دهد. از آیه شریفه می توان این نتیجه را گرفت که از اهداف جهاد اسلامی، تلاش برای رهایی مستضعفان از سلطه ستمگران است.

ص: 44

1- . نساء(4): 75.

2- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 669.

بار دیگر قرآن دست مسلمانان را گرفته و به گذشته تاریخشان باز می گرداند و به آنها می فهماند که در چه پایه ای بودید و اکنون در چه مرحله ای قرار دارید تا درسی را که در آیات قبل به آنها آموخت به خوبی درک کنند.

قبایل ناتوان و پراکنده عرب پیش از اسلام پیوسته در معرض تاخت و تاز خودی و بیگانه بودند، و داشتند از روی زمین ناپدید می شدند، تازمانی که بعثت پیامبر اکرم (ک) آنان را نجات داد و به صورت امتی به هم پیوسته و نیرومند درآورد. قرآن با اشاره به همین موقعیت است که می فرماید: «وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضَعَّ عُنْفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصَرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (1) و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید می ترسیدید مردم شما را برابند پس خدا به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد باشد که سپاسگزاری کنید.

3-4. فقدان ایمان تحقیقی

برخی از افراد برای ایمان آوردن به چیزی، چه حق باشد و چه باطل، چشم به شخصیت های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و علمی دوخته اند، و هرچه بدانان دستور دهند چشم بسته و نیندیشیده می پذیرند و از آنان پیروی می کنند، و چون این گونه ایمانها و پیرویهها سرانجام سوئی دارد، در هنگام دیدن خطر و چشیدن کیفر، هر کدام از پیروی کنندگان و پیشوایان، مسئولیت را به گردن دیگری می اندازند، لیکن این کار هم هیچ نتیجه ای برایشان ندارد و از دچار شدن به کیفر این جهانی و سقوط از سطح والای

ص: 45

انسانی، و کیفر آن جهانی و فرو افتادن در ژرفای دوزخ نجاتشان نمی دهد: “وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءَ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنَ مَحِيصٍ” (1) و همگی برای (حسابرسی) خدا نمایان می شوند؛ پس ناتوانان به آنان که بزرگی فروختند می گویند: ما پیرو شما بودیم، آیا شما چیزی از عذاب خدا را از ما برطرف کننده هستید؟

گویند: اگر خدا ما را ره نموده بود بدون شک ما هم شما را هدایت می کردیم. چه بیتابی کنیم و چه پایداری ورزیم (فرو آمدن کیفر) بر ما یکسان است، هیچ راه گریزی نداریم.

در قیامت همه خلائق برای خدا و در پیشگاه او به گونه ای ظاهر می شوند که میان او و آنان هیچ حاجب و مانعی وجود نداشته باشد، البته در دنیا هم حجایی وجود نداشت، اما توهم می نمودند که خدایشان از آنها غایب است، ممکن هم هست جمله مزبور کنایه باشد از اینکه آن روز بندگان برای حساب اعمال خالص می گردند، به هر حال آیه شریف می فرماید در آن روز مستضعفان به اقویا و مستکبران می گویند که ما در دنیا مقلد و مطیع شما بودیم و از خود استقلال عقیده و روش نداشتیم، پس آیا امروز، شما که اولیاء ما بوده و دارای عزت و قدرت بودید، ولی از ایمان به خدا و آیات او تکبر و استنکاف و رزیدید و از راه او اجتناب کردید، می توانید چیزی از عذاب الهی را از ما دفع کنید؟ ولی از آنجا که ضعفاء و افراد مقلد بدون هیچ دلیل و برهانی مطیع افراد مستکبر شده و خود را از حریت عقیده و ایمان ساقط کرده بودند و این گروه اندک مستکبر هرگز بدون مساعدت و خواست خود افراد مستضعف قادر نبودند تا آنها را پیرو

ص: 46

خویش سازند، پس مستضعفان خودشان با خضوع و ذلت این قدرت تسلط را به آنان اعطا کردند. اقویا و مستکبران در جواب آنها می گویند، اگر ما می دانستیم که چگونه از عذاب رهایی حاصل می شود، شما را نیز نجات می دادیم، و یا اگر در دنیا خدا ما را هدایت کرده بود ما هم شما را به سوی دین حق هدایت می کردیم، اما حالا دیگر جزع و فزع یا صبر برای ما یکسان است، و هیچ گریزگاهی برای ما نیست تا از عذاب خدا به آنجا بگریزیم. طبق توضیح داده شده منظور کلمه از «ضعفاء» بر نبود ایمانی که برخاسته از تحقیق باشد دلالت دارد.

5-3. استضعاف مؤمنان ناوابسته

هنگامی که پیامبری در میان مردم برانگیخته می شد، نخستین کسانی که به وی ایمان می آوردند مردم ناوابسته بودند. ناوابستگی به قدرت، ریاست، ثروت، و حتی دانش. زیرا این گروه ها و شخصیت ها هر یک به گمان از دست رفتن آنچه در اختیار دارند به مخالفت بر می خاستند. لیکن کسانی که به هیچ کدام از این ابزارها وابستگی نداشتند، بر پایه فطرت خداجویی و سرشت حقیقت خواهی خویش ایمان می آوردند؛ آنگاه آن شخصیت های مستکبر از توده های مستضعف می پرسیدند که آیا شما تحقیق کرده و دانسته اید که این شخص پیامبر است و راست می گوید که از جانب پروردگار آمده است که شما به وی گرویده اید؟

این شخصیت ها همگی می دانستند که او راست می گوید و از جانب پروردگار آمده است، لیکن چون تصدیق این ادعا باعث می شد که منافع خود را از دست بدهند، قیافه عالمانه و روشنفکر مآبانه ای به خود گرفته از توده مردم - که از دید آنان ناتوان در قدرت و ثروت و دانش بودند - می پرسیدند که چرا بی آنکه از ما بپرسید خود سرانه ایمان آورده اید؟ ما باید پس از تحقیق و بررسی و آزمایش آن شخص، اگر به یقین می رسیدیم که او پیامبری فرستاده از سوی پروردگار خویش است، به شما اجازه ایمان

آوردن می دادیم. آن مردم می گفتند: هرچه هست، ما به پیامی که آورده است ایمان آورده ایم، و به جنبه های علمی و روشنفکرانه آن هم کار نداریم، پیام او رهایی بخش ما است؛ و مستکبران می گفتند: ما هم به همان پیام و همان چیزی که شما را از دنباله روی ما رها می کند کافریم؛ یعنی حقیقت را می بینیم و می دانیم، لیکن آن را نادیده می گیریم، زیرا همین حقیقت به زیان ما تمام شده است: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا... * قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَاْفِرُونَ» (1) و به سوی قوم ثمود صالح برادرشان * سران قوم او که استکبار می ورزیدند به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند آیا می دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است گفتند بی تردید ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است مؤمنیم * کسانی که استکبار می ورزیدند گفتند ما به آنچه شما بدان ایمان آورده اید کافریم.

دعوت حضرت صالح سبب شد که گروههایی از قوم ثمود به او ایمان بیاورند؛ ولی اینها طبقات ضعیف و متوسط جامعه و به اصطلاح مستضعف بودند؛ یعنی طبقه مرفه، آنها را ضعیف نگهداشته بودند و خوار و زبون می شمردند. سران و اشراف قوم ثمود به صالح ایمان نیاورند و با او و پیروانش در ستیز بودند. با مطالعه در خصوص داستانهای پیامبران در قرآن روشن می شود که نخستین طبقه ای که دعوت پیامبران را می پذیرفتند طبقه ضعیف و متوسط جامعه بودند؛ چون آنها منافی نداشتند که با قبول دعوت پیامبران از دست بدهند؛ ولی طبقه مرفه و اشراف، منافع خود

ص: 48

را در خطر می دیدند و همواره حفظ وضع موجود را به نفع خود می دانستند و از ناآگاهی مردم سود می جستند؛ از این جهت بود که با پیامبران و دعوت جدید مبارزه می کردند.⁽¹⁾

6-3. به ضعف کشاندن دیگران

آیه شریفه می فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدْبِحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»⁽²⁾ فرعون در سرزمین (مصر) سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت طبقه ای از آنان را زیون می داشت پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای بهره کشی) زنده بر جای می گذاشت که وی از فسادکاران بود.

مراد این است که خداوند می فرماید: او (فرعون) بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آنجا پیشرفت که دعوی خدایی نمود. به هر حال او برای تقویت پایه های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد. نخست: اهل آن (سرزمین) را به گروه های مختلفی تقسیم نمود: «وَجَعَلَ

أَهْلَهَا شِيَعًا» همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می داده است، چرا که حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه تفرقه بینداز و حکومت کن امکان پذیر نیست! آنها همیشه از توحید کلمه و کلمه توحید وحشت داشته و دارند، آنها از پیوستگی صفوف مردم به شدت می ترسند، و به همین دلیل حکومت طبقاتی تنها راه حفظ آنان است، همان کاری که فرعون و فراعنه در هر عصر و زمان کرده و می کنند.

ص: 49

1- . جعفری، تفسیر کوثر، ج 2، ص 215.

2- . قصص (28): 4.

چرا که حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه «تفرقه بینداز و حکومت کن» امکان پذیر نیست.

آری! فرعون مخصوصاً مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم کرد: «قبطیان» که بومیان آن سرزمین بودند، و تمام وسائل رفاهی و کاخها و ثروتها و پستهای حکومت در اختیار آنان بود. و «سبطیان» یعنی مهاجران بنی اسرائیل که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آنها گرفتار بودند. فقر و محرومیت، سراسر وجودشان را فرا گرفته بود و سخت ترین کارها بر دوش آنها بود، بی آنکه بهره ای داشته باشند.

دومین جنایت فرعون طبق آیه شریفه «استضعاف» گروهی از مردم آن سرزمین بود قرآن می فرماید: آن چنان این گروه را به ضعف و ناتوانی کشانید که پسران آنها را سر می برید و زنان آنها را (برای خدمت) زنده نگه می داشت. جمله «وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» زنان آنها را زنده نگه می داشتند. دلالت بر این دارد که اصرار به بقاء حیات دختران و زنان داشتند، یا به خاطر خدمتکاری و یا کامجوییهای جنسی و یا هر دو بود.

فرعونیان برای تضعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آنها را که می توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد بر اندازند، و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند برای خدمتکاری زنده بگذارند.

طبیعی است افراد برتری جو و خود پرست تنها حافظ منافع خویشند، و هرگز حفظ منافع شخصی، با حفظ منافع جامعه که نیاز به عدالت و فداکاری و ایثار دارد هماهنگ نخواهد بود، و بنا بر این هر چه باشد نتیجه اش فساد است در همه ابعاد زندگی مردم و جامعه. پس طبق آیه مذکور معنی دیگر از واژه «استضعاف» به تضعیف کشاندن دیگران است.

خداوند تبارک و تعالی در آیه شریفه می فرماید: “وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ” (1) و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم. در این آیه خداوند پرده از روی اراده و مشیت خود در مورد مستضعفان برداشته و چند امر را در این زمینه بیان می کند که با هم پیوند و ارتباط نزدیکی دارند.

چقدر این آیه گویا و امیدبخش است؟ چرا که به صورت یک قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است، تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته، می فرماید: ما می خواهیم چنین کنیم ... یعنی فرعون می خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می خواستیم آنها قوی و پیروز شوند. (2)

او می خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم! و سرانجام چنین شد. در آیه تعبیر به «منت» شده، به معنی بخشیدن مواهب و نعمتها است، و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلماً کار مذمومی است، فرق بسیار دارد.

در این آیه خداوند پرده از روی اراده و مشیت خود در مورد مستضعفان برداشته و در این زمینه چنین بیان می فرماید: نخست اینکه ما می خواهیم آنهایی که فرو دست شده اند را مشمول نعمتهای خود کنیم “وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّوا”. دیگر اینکه ما می خواهیم آنها را پیشوایان نمائیم

“وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً”. سوم اینکه ما می خواهیم

ص: 51

1- . قصص (28): 5.

2- . مکارم شیرازی، نمونه، ج 16، ص 16.

آنها را وارثان حکومت جباران قرار دهیم“ وَنَجْعَلَهُمْ

الْوَارِثِينَ”. پس طبق آیه مذکور معنی دیگر از واژه «استضعاف» به معنی فرودست شده است.

8-3. زیر دست بودن

انکار ایمان نسبت به کتب انبیای پیشین شاید به این منظور بوده که قرآن روی این مطلب تکیه می کند که نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در تورات و انجیل به وضوح آمده است، آنها برای نفی نبوت پیامبر اسلام کتب آسمانی دیگر را نیز نفی می کنند. آیات شریفه می فرمایند:

“وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ” (1)

و کسانی که کافر شدند گفتند نه به این قرآن و نه به آن (توراتی) که پیش از آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارش از داشت شده اند می دیدی (که چگونه) برخی از آنان با برخی (دیگر جدل و) گفتگو می کنند کسانی که زیردست بودند به کسانی که (ریاست) و برتری داشتند می گویند اگر شما نبودید قطعاً ما مؤمن بودیم * کسانی که (ریاست و) برتری داشتند به کسانی که زیردست بودند می گویند مگر ما بودیم که شما را از

ص: 52

هدایت پس از آنکه به سوی شما آمد بازداشتیم (نه) بلکه خودتان گناهکار بودید * و کسانی که زیردست بودند به کسانی که (ریاست و) برتری داشتند می گویند (نه) بلکه نیرنگ شب و روز (شما بود) آنگاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتیانی قرار دهیم و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را آشکار کنند و در گردنهای کسانی که کافر شده اند غل ها می نهیم آیا جز به سزای آنچه انجام می دادند می رسند.

پس طبق آیات شریفه مذکور معنی دیگر از واژه «استضعاف»، زیردست بودن است.

9-3. ضعیف شده

پس از نابودی قوم فرعون و درهم شکستن قدرت آنها، بنی اسرائیل که سالیان دراز در زنجیر اسارت و بردگی به سر می بردند، وارث سرزمینهای پهناور آنها شدند.

«وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» (1)

و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می شدند (بخشهای) باختر و خاوری سرزمین (فلسطین) را که در آن برکت قرار داده بودیم به میراث عطا کردیم و به پاس آنکه صبر کردند وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت و آنچه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند ویران کردیم.

«یستضعفون» که از ماده استضعاف گرفته شده معادل کلمه استعمار است که در عصر و زمان ما به کار می رود و مفهوم آن این است که قومی ستم پیشه جمعیتی را تضعیف کنند تا بتوانند از آنها در مسیر مقاصدشان بهره کشی نمایند، منتها این تفاوت را با کلمه

ص: 53

استعمار دارد، که استعمار ظاهرش به معنی آباد ساختن است و باطنش به معنی ویرانگری، ولی استضعاف ظاهر و باطنش هر دو یکی است. و تعبیر به «کانوا یتضعفون» اشاره به این است که فرعونیان به طور مداوم آنها را در ضعف و ناتوانی نگه می داشتند، ضعف از هر نظر و در تمام جهات. پس طبق آیه شریفه مذکور معنی دیگر از واژه «استضعاف» ضعیف شده است. (1)

10-3. به ترس کشاندن

قبل از آغاز جنگ بدر سران قریش اخطار کردند که همه افراد ساکن مکه که آمادگی برای شرکت در میدان جنگ دارند، باید برای نبرد با مسلمانان حرکت کنند و هر کس مخالفت کند خانه او، ویران و اموالش مصادره می شود، به دنبال این تهدید، عده ای از افرادی که ظاهراً اسلام آورده بودند ولی به خاطر علاقه شدید به خانه و زندگی و اموال خود حاضر به مهاجرت نشده بودند، نیز با بت پرستان به سوی میدان جنگ حرکت کردند، و در میدان در صفوف مشرکان ایستادند و از کمی نفرات مسلمانان به شک و تردید افتادند و سرانجام در این میدان کشته شدند (2).

آیات شریفه ذیل نازل گردید و سرنوشت شوم آنها را شرح داد. در آیه دوم مستضعفان و ناتوانهای

واقعی (نه مستضعفان دروغین) را استثناء کرده و می فرماید: مردان و زنان و کودکانی که هیچ راه چاره ای برای هجرت و هیچ طریقی برای نجات از آن محیط آلوده نمی یابند، از این حکم مستثنی هستند، زیرا واقعاً این دسته معذورند و خداوند ممکن نیست تکلیف ما لا یطاق کند.

“إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ

ص: 54

1- . مکارم شیرازی، نمونه، ج 6، ص 329.

2- . همان، ج 4، ص 83.

کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند (وقتی) فرشتگان جانشان را می گیرند می گویند در چه (حال) بودید پاسخ می دهند ما در زمین از مستضعفان بودیم می گویند مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید پس آنان جایگاهشان دوزخ است و (دوزخ) بد سرانجامی است * مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند.

پس طبق آیات شریفه مذکور معنی دیگر از واژه «استضعاف»، مستضعف بودن است.

11-3. ناتوان

آیه شریفه ذیل به پاره ایی از سؤالات و پرسشهایی که درباره زنان (مخصوصاً دختران یتیم) از طرف مردم می شده است پاسخ می گوید و می فرماید: “وَيَسِّرْ لَكُمُ النِّسَاءَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا” (2)

و در باره آنان رای تو را می پرسند بگو خدا در باره آنان به شما فتوا می دهد و (نیز) در باره آنچه در قرآن بر شما تلاوت می شود در مورد زنان یتیمی که حق مقرر آنان را به ایشان نمی دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید و (در باره) کودکان ناتوان و اینکه با یتیمان (چگونه) به داد رفتار کنید (پاسخگر شماست) و هر کار نیکی انجام دهید قطعاً خدا به آن داناست.

ص: 55

1- . نساء(4): 97-98.

2- . نساء(4): 127.

پس طبق آیه شریفه مذکور معنی دیگر از واژه «استضعاف»، ناتوان است.

4. کاربردهای مفهومی استضعاف

می توان گفت واژه استضعاف به طور کلی دارای دو مفهوم است: ضعف اختیاری یا تحمیل. استضعاف، گاهی به معنای طلب ضعف به کار می رود که خود بر دو گونه است:

الف. گاه استضعاف کننده و استضعاف شده، یک فرد یا یک گروه است. در این صورت، به معنای خضوع و خشوع و تواضع و فروتنی است؛ یعنی خود را با اختیار و آزادی به استضعاف کشیده و فروتنی می کند. در این صورت، این فروتنی یا در برابر کسان دیگر است یا در برابر خداوند. استضعاف به این معنا صفت پسندیده ای است. بنابراین، همه انبیاء و اولیاء در شمار مستضعفان قرار می گیرند، چنان که امام علی⁷ در همین زمینه فرمودند: «کانوا قوماً مُسْتَضْعَفِينَ»⁽¹⁾ انبیا و اولیای خدا، مردم مستضعفی بودند.

ب. نوع دوم آن است که کسی خواهان ضعیف کردن دیگری است. این نوع استضعاف در جامعه بروز می کند و زندگی اجتماعی جایگاه چنین استضعافی است. این نوع استضعاف دارای دو مفهوم و کاربرد است که به لحاظ هر یک از این دو کاربرد، با یکی از دو گروه اجتماعی موجود در جوامع استکباری همسانی دارد.

نخستین مفهوم استضعاف، مفهوم فاعلی آن است؛ که در مصداق، با شخص مستکبر و ستمگر تطبیق می کند. به بیان دیگر، قانون شکنی و سرکشی شخص، دارای دو اثر است: یک اثر آن استکبار، خودبزرگ بینی و خواستن امتیازهای نامشروع برای خود شخص است. اثر دیگر آن، استضعاف دیگران؛ یعنی خوار و زبون شمردن دیگران، ضعیف و ناچیز به شمار آوردن و تجاوز به حقوق قانونی و شرعی و استعمار و استثمار آنان است. این دو، هم زمان با یکدیگر انجام می گیرد؛ یعنی در حقیقت، با نافرمانی از قانون و شرع و تجاوز به حدود خدا، حقوق دیگران را غصب و امتیازهای نامشروع

ص: 56

1- . دشتی، نهج البلاغه، خطبه 192.

و غیرقانونی را برای خود دست و پا می کند. (1)

قرآن در این خصوص می فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (2) فرعون در آن سرزمین، بلندی جست و اهل آن را گروه گروه گردانید. گروهی را زیون می داشت. پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده نگه می گذاشت. به راستی، وی از تبهکاران بود.

همچنین می فرماید: «قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعُّونِي» (3) (هارون به موسی) گفت: ای پسر مادرم، این گروه، زیونم ساختند و نزدیک بود مرا بکشند.

دومین مفهوم استضعاف، مفهوم مفعولی آن است؛ یعنی ضعیف شمرده شدن؛ خوار و بی مقدار به شمار آمدن؛ مورد جور و ستم قرار گرفتن و به خاطر عملکرد دیگران، از استیفای حق خویش ناتوان شدن. همچنین استضعاف؛ یعنی به دلیل تجاوز مستکبران، از برگزیدن راه صحیح، ناتوان شدن؛ از حرکت و تلاش در مسیر حق باز ماندن؛ به سبب پول دوستی و قانون شکنی دیگران، به فقر کشیده شدن و بر اثر سیاست بازی و سوء استفاده دیگران و تهمت و دروغ و غیبت و تزویر آنان به انزوا کشیده شدن و بد معرفی شدن و خرد گردیدن. (4)

همانگونه که خداوند در این باره می فرماید: «كَأَنَّا

يُسْتَضَعُّونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا» (5) در خاورها و باخترهای آن سرزمین به استضعاف کشیده شده بودند.

ص: 57

1- . اسکندری، مجله نور علم، دوره سوم، ش 2.

2- . قصص (28): 4.

3- . أعراف (7): 150.

4- . اسکندری، مجله نور علم، دوره سوم، ش 2.

5- . أعراف (7): 137.

استضعاف به لحاظ فردی، دارای جنبه های رفتاری، روانی، اخلاقی، فکری و عقلانی است؛ چنان که به لحاظ اجتماعی نیز جنبه های گوناگونی دارد و مهم ترین آنها جنبه اقتصادی و سیاسی است. بنابراین، استکبار فردی و سرپیچی از قانون و ضعیف شمردن آن، زمینه پیدایش و رشد استکبار اجتماعی است. استکبار اجتماعی نیز به پیدایش و رشد استضعاف در جامعه می انجامد. به بیان دیگر، استضعاف اجتماعی، معلول استکبار فردی است و استکبار فردی در نتیجه سرپیچی از قانون و زیر پا گذاشتن عدالت است که نمود عملی استکبار فردی خواهد بود. آن کس که می خواهد از مستضعفان هواداری کند و به طور اساسی با پدیده های استضعاف و استکبار مبارزه کند، باید در راه حاکمیت قانون الهی بکوشد.

نتیجه گیری فصل

واژه «استضعاف» ریشه قرآنی دارد. این واژه و مشتقاتش دارای بار عقیدتی و پرمعنای خاصی است. «استضعاف» از ماده «ضعف» است. پدیده استضعاف غالباً در برابر نوعی برتری طلبی نمایان می شود. کاربرد واژه استضعاف در برابر «استکبار» در بسیاری از آیات، گواهی بر این سخن است.

در قرآن کریم در خصوص استضعاف آیاتی بیان شده است، اما در آیات دیگر از قرآن کلماتی وجود دارد که مقابل معنی کلمه استضعاف می باشند که می توان به عنوان شبکه مفهوم شناسی

استضعاف آنها را معرفی نمود: 1. واژه «استکبار»، از ماده «کبر» 2. واژه «ملا» که از مجموع کلمات اهل لغت استفاده می شود که شایعترین معنای ملا اشراف است؛ جماعتی که از قدرت و موقعیت در جامعه برخوردارند به طوری که هیبت آنان چشم و قلب توده مردم را پر کرده و به پیروی از آنان واداشته و کسی را یارای مخالفت با آنان نیست. 3. یکی دیگر از واژه هایی که در قرآن به معنی استکبار بکار رفته واژه «مترفین» است. «مترفین» اسم مفعول از باب افعال و از کلمه «تُرفه» به معنی وسعت دادن در نعمت است.

با بررسی داستان های قرآنی، این حقیقت به دست می آید که موضوع مستضعفان ریشه در آغاز آفرینش انسان دارد.

همانطور که بیان شد، در قرآن کریم مشتقات «استضعاف» در معانی از قبیل: سلب قدرت، نداشتن راه و چاره، عدم موقعیت اجتماعی، فقدان ایمان تحقیقی، به تضعیف کشاندن دیگران، فرو دست شده، بکار رفته است.

ص: 59

1. اقسام استضعاف در قرآن کریم

اشاره

در آیات قرآن که کلمه «استضعاف» و مشتقات آن استعمال شده است، اکثر آنها به معنای «ضعیف شمرده شده» است و این معنا دارای مصادیقی مانند: استضعاف اعتقادی، استضعاف مادی، استضعاف جسمی و عقلی است که به هر کدام از این معانی اشاره می‌کنیم.

1-1. استضعاف اعتقادی و ایمانی

در آیات متعددی از قرآن کریم، کلمه مستضعفان در مقابل مستکبران استعمال شده است. در این آیات به پیروی مستضعفان از مستکبران اشاره شده است که مستکبران توانسته‌اند با انواع تبلیغات و امکانات مادی فراوان که داشته‌اند، عقیده و باور خود را بر

ص: 63

لذا وقتی در قیامت خداوند این دو گروه را در مقابل یکدیگر قرار می دهد، از مجادله آنان خیر می دهد و می فرماید: “وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْفُوقُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ” (2)

اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) نگه داشته شده اند، درحالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می اندازد (از وضع آنها تعجب می کنی)! مستضعفان به مستکبران می گویند: «اگر شما نبودید، ما مؤمن بودیم.

بله، مستضعفان بهانه می آورند که اگر شما مستکبران نبودید، ما مؤمن بودیم و این پیروی از عقاید شما بود که ما را دچار عذاب الهی کرد. اما خداوند این بهانه را قبول نکرده و همان طور که به مستکبران، ظالم می گوید، به مستضعفان نیز ظالم گفته است. بنابراین در این آیه و آیات مشابه،

که گفت وگویی مستضعفان در مقابل مستکبران را آورده، مستضعفان را نیز در زمره ظالمان بر شمرده است.

در آیات دیگر قرآن درباره این نوع از استضعاف چنین می فرماید: “إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ نَكُوهُ ظَالِمِي انْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ” (3)

کسانی که بر خویشان ستمکار بوده اند (وقتی) فرشتگان جانشان را می گیرند می گویند در چه (حال) بودید پاسخ می دهند ما در زمین از مستضعفان بودیم می گویند مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید پس آنان جایگاهشان دوزخ است و (دوزخ) بد سرانجامی است.

ص: 64

1- . باقری، مستضعفان از دیدگاه اسلام، ص 78.

2- . سبأ(34): 31.

3- . نساء(4): 97.

مستضعف در اینجا کسی است که امکان دستیابی به حجّت و آشنایی با دین کامل الهی را ندارد تا از این راه فطرت خویش را بیدار کند و رشد یابد. بر این اساس، انسان مستضعف، نه مؤمن است نه کافر. امام باقر (علیه السلام) در پاسخ به این پرسش که مستضعف کیست، می فرماید: «هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُ حِيلَةً يَدْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْكُفْرَ، وَلَا يَهْتَدِي بِهَا إِلَى سَبِيلِ الْإِيمَانِ، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَكْفُرَ» (1) مستضعف کسی است که نه دستاویزی دارد تا با آن کفر را از خود براند و نه راهی به سوی ایمان سراغ دارد؛ (نه می تواند ایمان بورزد و نه کفر).

2-1. استضعاف فکری و عقلی

یکی دیگر از معانی استضعاف، استضعاف فکری و عقلی می باشد به معنی این است که به دلیل عجز (عجز فکری و عقلی) و عدم آشنایی با راه های دسترسی به دین، استطاعت دستیابی به آن را ندارد. عدم دسترسی به حجّت و دین ممکن است معلول وضعیّت خاصّ محیط زندگی و شرایط ویژه اقلیمی و یا معلول ناتوانی های روانی و نارسایی های فکری باشد.

در برخی از آیات به افراد ضعیف جامعه که احیاناً دارای قوای جسمانی ضعیف تری هستند و در اموری مانند جهاد نمی توانند شرکت کنند و این واجب الهی از آنان برداشته شده است، مستضعف اطلاق می شود. برخی از مردان، اکثر زنان و تقریباً همه کودکان از این دسته اند. خداوند می فرماید: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ» (2) مگر ناتوان شدگان از مردان و زنان و کودکان.

ص: 65

1- . کلینی، کافی، ج 2، ص 404، ح 3.

2- . نساء(4): 98.

استضعاف اقتصادی به این معنا است که قدرت حاکم، وضعیتی را بر فرد یا جامعه تحمیل کند، به گونه ای که امکان رشد مالی نیابد. چنین انسان یا جامعه ای را «مستضعف اقتصادی» گویند؛ کسانی که ثمره تلاش و صرف نیرو و اندیشه شان نصیب دیگران (مستکبران) می شود. در قرآن واژه «مستضعف» به طور التزامی به معنای فوق نیز آمده است. (1)

در آیاتی از قرآن کریم، این گروه افرادی مانند مسلمانان صدر اسلام هستند که به خصوص تا قبل از هجرت هیچ گونه امکانات مادی برای دفع ستم مستکبران نداشتند، خداوند از این واقعیت خبر داده و آنان را مستضعف می نامد، این استعمال با معنای لغوی استضعاف نیز هماهنگی دارد؛ زیرا کسانی که ضعیف شمرده شده اند، واقعاً هم می توانند ضعیف باشند و این دو با هم تنافی ندارد؛ بلکه بیشترین سازگاری معنای لغوی با این مصداق است؛ یعنی عده ای در جامعه ضعیف شمرده می شوند و در واقع ضعیف هم هستند، این معنا درباره کودکان و زنان نیز که دارای ضعف قوای جسمانی اند نیز، صادق است. خداوند می فرماید: «وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ» (2) و (به یاد آرید) هنگامی که شما اندک و مستضعف در روی زمین بودید.

در بسیاری روایات به محرومان و مساکین و پابرهنگان، «مستضعف» اطلاق شده است؛ امیرمؤمنان امام علی 7 در نهج البلاغه در این مورد چنین می فرماید: «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ... وَكَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَافاً» (3) پیش از این در راه خدا مرا برادری

ص: 66

1- . باقری، مستضعفان از دیدگاه اسلام، ص 81.

2- . انفال(8):25.

3- . دشتی، نهج البلاغه، حکمت 289.

بود... به ظاهر ناتوان و مستضعف بود. در اینجا «مستضعف» را به معنای «فقیر» است.

امام سجّاد 7 در باب دستگیری مستمندان می فرماید: «مَا مِنْ رَجُلٍ تَصَدَّقَ عَلَىٰ مِسْكِينٍ مُسْتَضْعَفٍ فَدَعَا لَهُ الْمِسْكِينُ بِشَيْءٍ تِلْكَ السَّاعَةَ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ» (1) هیچ شخصی نیست که به مستمند ناتوانی صدقه بدهد و آن مسکین در همان وقت برای او دعا کند مگر اینکه دعایش (در حق او) مستجاب گردد.

2. نمونه‌های استضعاف در قرآن

اشاره

قرآن کتاب انسان سازی است، و لازمه این کتاب آسمانی این است که در تمام مراحل زندگی برای انسان برنامه و هدف داشته باشد، لذا می بینیم که در قرآن هر جا که نیاز است دستور دهد، امر و هر جا که نیاز است نهی کند، نهی کرده و جایی که نیاز به آوردن مثال است مثال زده است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم برای هوشیاری بشر نمونه‌هایی از استضعاف افراد را مثال زده که در این بخش از نوشتار به نمونه‌های از استضعاف در قرآن می پردازیم:

1-2. نخستین مستضعف و مستکبر

خداوند «آدم» را آفرید و دانش «اسماء» را به او آموخت و دستورها، توصیه‌ها، و آموزش‌های لازم را بیان نمود و پی آمدهای ناگوار سرپیچی از فرمان‌های خود را به ایشان گوشزد نمود. سپس به ملائکه فرمود: در برابر این موجود سر تعظیم فرود آورید و بر او سجده کنید. فرشتگان خدا که فضیلت آدم را دریافتند، فرمان خدا را پیروی کرده و در مقابل او کرنش نمودند، ولی ابلیس با خود برتری و استکبار ورزیدن از این فرمان الهی سرپیچی کرد. (2)

گفت: من از او برترم. مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای

ص: 67

1- . انصاری محلاتی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 144.

2- . بقره(2): 34-30.

و آتش بر خاک برتری دارد. "قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ" (1)

این نخستین باری بود که استکبار آرامش هستی را به هم زد. از این رو، خداوند شیطان را با لعنت و نفرین از درگاه خود راند. شیطان که تا قیامت مهلت خواسته بود و کینه آدم را به دل گرفته بود، او و همسرش را فریفت و زمینه اخراج آنان را از بهشت فراهم کرد. در اینجا ابلیس آدم و همسرش را به استضعاف کشید و از مقام و جایگاهی که داشتند به زیر آورد. در این زمینه، قرآن می فرماید: "فَأَزَلَّهُمَا

الشَّيْطَانُ أَنْ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ" (2) پس شیطان آنان را لغزاید و از بهشتی که برایشان آماده شده بود، اخراج کرد و به آنها گفتیم به زمین فرود آید؛ در حالی که بعضی از شما با برخی دیگر دشمن خواهید بود و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.

بر این اساس، ابلیس که مستکبری خودبین بود، آدم و حوا را به استضعاف کشید. و این آغازین رویارویی استکبار و استضعاف بود. از این رو، ابلیس پایه گذار و نماد تمامی روابط استکباری در

همه دورانها گردید. هر فرد یا گروهی که از اندیشه استکباری برخوردار باشد، گام در مسیر ابلیس نهاده و روشی همانند روش او در پیش گرفته است و به نسبت پلیدی کردار و افکارش در حزب او جا دارد. هر فرد یا گروهی که از سوی او و دسیسه هایش گرفتار شود، به گونه ای مستضعف به شمار می رود. چنان که آدم گرفتار خباثت او شد و مرتکب ترک اولی شد.

ص: 68

1- . ص (38): 76.

2- . بقره (2): 36.

در قرآن، داستان برخی از انسان ها به صورت آموزنده ای به تصویر کشیده شده است. داستان هابیل و قابیل، فرزندان حضرت آدم 7 از آن جمله است. آنان روزگار خوشی داشتند و انواع نعمت ها در اختیارشان بود.

از امام رضا 7 پرسیده شد که چگونه نسل مردم از آدم 7 به وجود آمد؟ حضرت فرمودند: حوا در یک زایمان هابیل را به همراه دختری زایید. سپس در زایمان دوم قابیل را با یک دختر به دنیا آورد. هابیل با دختری که با قابیل به دنیا آمده بود ازدواج کرد و قابیل نیز با دختری که با هابیل به دنیا آمده بود ازدواج کرد. و بعد از این ازدواج ها بود که ازدواج خواهر و برادر تحریم شد. (1)

آنان دوران جوانی را سپری می کردند و به اقتضای این دوران، نیازمند ازدواج و تشکیل خانواده شدند. مشیت الهی بر این تعلق گرفته بود که هابیل با همزاد قابیل و قابیل با همزاد هابیل ازدواج کند، ولی قابیل از این فرمان سرپیچی کرد و با پیروی از هوای نفس، از تقسیم بندی پدرش ناخشنود گشت. سرگردانی شگفت انگیزی سراسر وجودش را فرا گرفته و نور امید را در دلش خاموش ساخته بود. آتش کینه در دل او شعله ور گردید و ناپاکی درونی اش برانگیخته شد و سپس برادر را به مرگ تهدید کرد. تلاشها و پندهای هابیل در او کارگر نیفتاد و سرانجام تصمیم خویش را عملی ساخته و برادرش را به قتل رساند. “فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ” (2)

هابیل، نخستین کسی بود که در زمین به استضعاف کشیده شد. قابیل برای دست یابی به هواهای شهوانی خود و برآوردن هوس های زودگذرش هابیل را به استضعاف کشید. این عمل نشان داد که انسان مستکبر برای رسیدن به اهداف شوم خود از هیچ اقدامی، هر چند کشتن برادر خودداری نمی کند. (3)

ص: 69

1- . مجلسی، بحار الأنوار، ج 11، ص 226.

2- . مائده(5): 30.

3- . صوفی، قصه های قرآن، ج 1، ص 47.

3-2. حضرت نوح (علی نبینا وعلیه السلام) نماد ایستادگی مستضعفان در برابر مستکبران

حضرت نوح 7 نخستین پیامبری بود که بر بت پرستان شورید و با پندهای خویش آنان را بیم داد. ولی ملاً کافر به او گفتند: تو نیز همانند ما هستی و هیچ گونه برتری و فضیلتی بر ما نداری و آنان که از میان ما، تو را سرمشق قرار داده اند، افراد فرودست و بی مایه ای هستند که تو را پیروی کرده اند و ما گمان به دروغ گویی شما داریم. “فَقَالَ

الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ إِلَّا الَّذِينَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادْيِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ” (1)

حضرت نوح 7 به ایشان گفت: ای خویشان من! اگر برایتان نشانه ای بیاورم، آیا باز هم از آن سر باز خواهید زد و به انکار و استکبار خویش پای بند خواهید بود؟ من به خاطر دعوت پاداشی نمی خواهم، ولی شما در نادانی به سر می برید! آنان در پاسخ دعوت نوح گفتند: ای نوح، با ما بسیار گفت و گو و جدال کردی. ما سخنان تو را قبول نداریم و روش تو را نمی پذیریم. آنچه را وعده دادی بیاور. “قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ” (2) آن گاه خداوند به نوح دستور داد تا کشتی ای بسازد. “وَاصْرَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ” (3) هنگامی که نوح به کشتی سازی مشغول بود، گروهی از مستکبران قومش، هنگام عبور از کنار وی او را مسخره می کردند

ص: 70

1- . هود(11): 27.

2- . همان: 32.

3- . همان، 37.

“وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ” (1) و به خیال خود، آنان را ضعیف و ناچیز می شمردند: قوم نوح با خود برتر بینی و استکبارشان از موضع قدرت و با سرسختی با نوح برخورد می کردند و در پی کسب حقیقت و آگاهی یافتن از واقعیتها نبودند.

این مستکبران خودسر، به این مقدار بسنده نکردند و با تکذیب و خوار شمردن مؤمنان، بر گمراهی خویش افزودند، ولی نوح 7 از پای نشست و همواره آنان را به دین حق فرا خواند، ولی این دعوت ها و تلاش های شبانه روزی هرگز نتیجه مطلوبی نداشت. همان گونه که قرآن از زبان نوح می فرماید: “وَإِنِّي

كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَّغَفَرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَأَسَدُّوا نَسْتَهُمْ وَيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَأَسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا” (2) و من هر بار که آنان را فرا خواندم تا ایشان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوش هایشان کردند و ردای خویشان بر سر کشیدند و پافشاری ورزیدند و هرچه بیشتر بر کبر و استکبار خود افزودند.

از آنجا که آن گروه مردمانی لجوج و مغرور بودند، در برابر سخنان حق تسلیم نمی شدند و همین مقاومت، آنها را از خدا دورتر و کفر و نفاق و استکبارشان را راسختر می کرد. همین دشمنی با حق، اجازه دیدن، شنیدن و اندیشیدن را به آنها نمی داد تا بتوانند مصالح واقعی خود را با دقت برگزینند. قرآن درباره اینان می فرماید: “صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ” (3) و لال و کورند؛ بنابراین به راه نمی آیند. در

ص: 71

1- . همان، 38.

2- . نوح(71): 7.

3- . بقره(2): 18.

مجمع البیان در این زمینه آمده است که برخی از آن گروه کژاندیش، دست فرزندان خود را گرفته و نزد «نوح» می بردند و به فرزندشان می گفتند: از این مرد دور باش، مبادا تو را گمراه کند. این همان سفارش پدرم بود که من نیز درباره تو انجام دادم.

آن گونه که از داستان زندگی و مبارزات حضرت نوح 7 بر می آید، مستکبران نخست سیاست نفی برتری نوح را دنبال کردند. سپس به مسخره و استهزای او و پیروانش پرداخته و آن گاه رسالت و پیامبری او را دروغ شمردند. در این میان، حضرت نوح 7 هر چه بر تلاش و کوشش خود می افزود تا آنان را از گمراهی نجات دهد و هدایت نماید، برعکس دشمنی و لج بازی و خردستیزی آنان افزایش می یافت؛ به گونه ای که انگشت خود را در گوششان فرو می کردند تا صدای حضرت را نشنوند.

نوح در میان مردمانی می زیست که دل هایشان تیره و تار شده بود و فساد و تباهی و بت پرستی و خودپرستی گسترش یافته بود و ستمگری و بهره کشی رواج داشت. در چنین اجتماعی زمینه برای هرگونه تبه کاری فراهم بود. چنان چه در برابر دعوت آسمانی استکبار ورزیده و پیامبر خدا و مؤمنان را به استضعاف کشیده و از هرگونه حقی محروم می ساختند و هرگونه فشاری را بر آنان روا می داشتند. اما حضرت نوح 7 با اتکاء به خداوند در مقابل مستکبران ایستاد و آنها را به یگانه پرستی دعوت می نمود. «إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا» (1)

4-2. حضرت هود 7 مستضعف دیگر تاریخ بشریت

در قرآن کریم، هفت بار از حضرت هود 7 نام برده شده است. ایشان پیامبر قوم «عاد» بود که مردمی بت پرست بودند. «وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (2) و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم، گفت ای قوم من! (تنها) خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست، آیا

ص: 72

1- . نوح(71):9-8.

2- . أعراف(7):65.

حضرت هود 7 آنان را به توحید و عبادت خدا فرا خواند و از آنان خواست تا از تجاوز و ستم کاری دست بردارند، ولی آنان افزون بر اینکه سخنان رسول خدا را نمی پذیرفتند، او را تکذیب هم می کردند و می گفتند: «قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (1) گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آنان زمین را به فساد و تباهی کشانده و اهل آن را به استضعاف کشیده بودند. «الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (2) همانها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.

بت پرستی این قوم، سرانجام به آنجا کشید که فساد اخلاق و تباهی ارزشها و ظلمت کفر همه گیر شد و دامنه ظلم و ستم و فشار اجتماعی از حد گذشت. محرومان جامعه بیش از پیش استثمار می شدند و میان ضعفا و توانگران، چنان فاصله ای به وجود آمده بود که هر دم تحمّل ناپذیرتر و خرد کننده تر می شد. هر چه هود استدلال می کرد و از پاداش هدایت سخن می گفت و از عذاب کفر بیمشان می داد، در آنان تأثیر نمی کرد. از این بالاتر، او را به سفاهت و بی خردی متهم می کردند و گفته های او را وهم و خرافه می دانستند. (3)

قرآن در این زمینه می فرماید: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (4)

سران قومش که کافر بودند، گفتند: در حقیقت ما تو را در سفاهت می بینیم و تو را از دروغ گوین می پنداریم. ولی حضرت هود(علیه السلام) به آنان پاسخ داد: «قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (5)

ای قوم من، در من سفاهتی نیست، من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم.

ص: 73

1- . فصلت(41):15.

2- . شعراء(26):152.

3- . گرمارودی، داستان پیامبران، ص 65 - 67.

4- . أعراف(7):66.

5- . همان، 67.

این گروه گردن فراز و ستم پیشه، نارواترین نسبتها را به پیامبر خدا، حضرت هود(علیه السلام)، می دادند. او را دروغ گو و بی خرد خطاب می کردند و با وجود منطقی روشن و استدلالهای آگاهی بخش او، آنان بر کفر و دشمنی و نادانی خود پافشاری می کردند. این همه از تکبر، خرد ستیزی و استکبار این مستکبران ستم پیشه حکایت می کند.

چنان که قرآن درباره آنان می فرماید: «فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (1)

ولی قوم عاد، به ناحق، در زمین سر برافراشتند و گفتند: از ما نیرومندتر کیست؟ آیا ندانسته اند که آن خدایی که آنان را

آفریده، خود از ایشان نیرومندتر است؟ و در نتیجه آیات ما را انکار می کردند. آنان افزون بر اینکه مستکبر بودند و خود را بزرگ می پنداشتند، بر این باور بودند که از همه کس و همه چیز نیرومندترند. بنابراین، در برابر خدا و پیامبرش سر تسلیم فرود نیاوردند و پیوسته نشانه های روشن خدا را انکار می کردند.

5-2. حضرت صالح (علیه السلام) مستضعف قوم ثمود

در همان سرزمینی که قوم عاد روزگار گذرانده بودند و بر اثر کفر و سرکشی و استکبارشان، به خاک هلاکت در افتادند، قوم ثمود ساکن شدند. اینان نیز به راه پیشینیان رفتند؛ کاخها بنا کردند؛ باغها آراستند؛ کشتها افزودند؛ آبها جاری و دامها تربیت کردند. سرزمینشان به بار نشست. زندگیشان به ناز و نعمت می گذشت. با این همه، مانند پیشینیان خود، بت پرستی و خود پرستی را پیشه ساختند و به جای اندیشیدن درباره اسباب هلاکت گذشتگان و توجه به آفریدگار جهان و پرستش او و نیایش به درگاهش، در راه شرک و انحراف گام نهادند. خداوند، حضرت صالح 7 را برای راهنمایی آنان برگزید و «ناقه» را به عنوان نشانه و معجزه قرار داد تا موجب هدایت آنان گردد. قرآن

ص: 74

می فرماید: «وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَافَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ» (1)

ای قوم من! این ناقه (شتر) خداوند است که برای شما دلیل و نشانه ای است.

خداوند، نعمت هایش را به یاد آنان می آورد تا در اثر فراموشی گمراه نشوند. قرآن در این خصوص می فرماید: «وَأذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آيَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (2)

به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد، جانشینان آنان گردانید و در زمین به شما جای مناسب داد. در دشتهای آن برای خود کاخهایی اختیار می کردید و از کوهها خانه هایی زمستانی می تراشیدید. پس نعمتهای خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد بر مدارید.

اما این گروه نیز بر خرد و اندیشه خود پشت پا زده و با موضع گیرهای ناشایست، با حضرت صالح 7 و مستضعفان با ایمان به مبارزه برخاستند و با دشمنی و کینه توزی در برابر آنان به کفر و تباهی و استکبار خویش ادامه دادند.

قرآن در این باره می فرماید: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ

بِهِ كَافِرُونَ» (3)

سران قوم او که استکبار می ورزیدند، به مستضعفان که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا می دانید که صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده است؟ آنان گفتند: بی تردید. ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است ایمان داریم. مستکبران گفتند: ما بدون تردید به آنچه شما بدان ایمان آورده اید کافریم.

ص: 75

1- . هود(11): 64.

2- . أعراف(7): 74.

3- . همان، 75-76.

مستکبران بدون توجه به هشدارهای الهی درباره نعمتهای فراوان و سرنوشت شوم گردن کشان و طاغیان پیشین که در اثر ارتکاب اعمال مجرمانه و سوء استفاده از مواهب الهی، به نابودی دچار شدند، به استکبار و دشمنی و انکار خویش ادامه می دادند. در این میان، برخی از آنان نقش اساسی داشتند. از قبیل؛ اشراف و ثروتمندان و سردمداران گمراه حکومتی (ملاً) سلسله جنبانان مخالف با این پیامبر بزرگ الهی بودند. انسان های پاکدل نیز که همواره در بند اسارت آنان گرفتار بودند و به استضعاف کشیده می شدند مورد سرزنش و تمسخر آنان بودند.

جالب اینکه در آیات یاد شده از اشراف بی ایمان به «مستکبران» و از توده های زحمت کش با ایمان به عنوان «مستضعفان» یاد شده است. این نشان می دهد که گروه نخست با خود برتری و غصب حقوق مردم زیر دست، به موقعیت رسیده بودند. و دیگران را به استعمار کشیده بودند. (1)

6-2. حضرت ابراهیم (علیه السلام) در میان آتش جهل مستکبران

حضرت ابراهیم (علیه السلام) از انبیاء اولوالعزم که پیامبری سرافراز و سخت کوش خدا، عمر خود را در مبارزه با باطل و دفاع از حق سپری کرد. وی در نوجوانی و در شهر «اور» که زادگاهش نیز بود، آزر را به عنوان سرپرست خود یافت. او مردی بت ساز و بت پرست بود. حضرت ابراهیم (علیه السلام)، نخستین مبارزه خود را با «آزر» که در منابع اسلامی، خصوصاً منابع شیعه استدلال شده است که این فرد پدر تنی حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیست؛ یا پدر ناتنی او و شوهر مادر اوست، یا عمو و یا حتی پدر بزرگ مادری او، به هر حال کسی بوده است که ابراهیم نزد او زندگی می کرده است (2).

آغاز کرد و او را به پرستش خدای یگانه فرا خواند و از پرستش بت های بی جان بر حذر داشت.

همچنین در برابر ستاره پرستان و ماه و خورشید پرستان ایستاد و هرکس را که

ص: 76

1- . مکارم شیرازی، نمونه، ج 6، ص 238.

2- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص 234.

خدایی جز خداوند خالق و یگانه معبودی برگزیده بود، مخاطب ساخته و او را از این عمل زشت باز می

داشت. برجسته ترین مبارزه حضرت ابراهیم(علیه السلام) را می توان درگیری با بت پرستان و نمرود، پادشاه ستمگر بابل بر شمرد. درباره ستمگری و بیدادگری نمرود می توان به داستان تولد و نوجوانی ابراهیم و چگونگی رشد او نظر انداخت تا حقیقت استکبار و استبداد نمرود بیشتر آشکار گردد.

حضرت ابراهیم(علیه السلام) در برابر گردن کشی و استکبار وی ایستاد و بر او خرده گرفت و معبودهای دروغین او و هم دستانش را با تبر نابود ساخت. او نیز دستور داد تا وی را محاکمه کرده و به مرگ محکوم ساختند. آری، ستمگران سرکش و مستکبران خودسر که از منطق و اندیشه درست بی بهره اند، برای جبران کمبودهای گوناگون خود گفتند: «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (1) اگر کاری می کنید، او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید.

زورگویان بی منطق و مستکبر هنگامی که از راه منطق خود ساخته به مقصود خود نرسند، به زور و قدرت استکباری دست می زنند. چنان که درباره پیامبر الهی زمان خود نیز همین برنامه اجرا کردند. چون مستکبران بی خرد در برابر استدلالهای ژرف و منطق استوار او تاب مقاومت نیاوردند، او را با منجنیق به درون شعله های آتش جهل خویش انداختند تا با سوزاندنش آبی بر شعله های فروزان نادانی خود پاشیده و از احساس خواری خود اندکی بکاهند. اما غافل از اینکه خداوند فوق اراده هاست، قرآن می فرماید: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (2) گفتیم: ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش.

2-7. حضرت لوط(علیه السلام)، مستضعفی دیگر از تبار پیامبران

ص: 77

1- . أنبياء(21): 68.

2- . همان، 69.

هنگامی که فرستادگان خدا به سراغ خاندان حضرت لوط(علیه السلام) آمدند با حضرت دیدار کردند. حضرت لوط(علیه السلام) گفت: شما ناشناس هستید. این سخن را از آن رو بیان کرد که آنان به صورت جوانانی خوش صورت و زیبا نزد او آمده بودند و چون می دانست که محیط زندگی اش را گناه انحراف جنسی فرا گرفته است، با خود می اندیشید که مبادا ورود این میهمانان سبب تحریک تبه کاران گردد؛ زیرا چنان وضعی برای آن حضرت بسیار ناگوار و درد آور می شد. از سوی دیگر، اهل شهر با خبر شدند و به سوی خانه حضرت آمدند، در حالی که به یکدیگر بشارت می دادند.

حضرت لوط(علیه السلام) گفت: اینان میهمانان من هستند. آبروی مرا نریزید و مرا رسوا نکنید. آنان به حضرت گفتند: «أَوَلَمْ نُنْهَكْ عَنِ الْعَالَمِينَ» (1)

آیا ما تو را از (مهمان کردن) مردم بیگانه نهی نکردیم؟ مهاجمین اهل شهر گفتند: مگر ما قبلاً به تو اعلام نکرده بودیم که غریبه ها را در منزلت راه مده و اگر احدی از اهل عالم را راه دادی، دیگر در باره آنها شفاعت مکن و به دفاع از آنان بر مخیز. مستکبران ستم پیشه به گونه ای لوط را به استضعاف کشیده بودند که حتی او نمی توانست رهگذران و در راه ماندگان را نیز به منزل خود دعوت کند و اگر به این عمل ارزشمند اقدام می کرد، همواره در حالت ترس و وحشت به سر می برد که مبادا تبه کاران فرارسند و او را در میان میهمانانش سرافکننده سازند. (2)

8-2. مستضعفان بنی اسرائیل؛ قربانیان جامعه استکباری

مستکبران به گونه ای خویش را بلند مرتبه و دیگران را ناچیز و دون پایه می پندارند که رابطه میان خود و آنان را رابطه مولایی و بردگی می دانند. بر

ص: 78

1- . حجر(15): 70.

2- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 271.

این اساس، به خود حق می دهند با آنان به هر شکلی که می خواهند رفتار کنند.

فرعونیان، بنی اسرائیل را به عنوان برده به کار می گرفتند و شکنجه های طاقت فرسایی بر آنان تحمیل می کردند. چنان عذابشان می دادند که تلخی زندگانی پیوسته در کامشان بود. ساختار سیاسی فاسد به بدترین شکل ممکن آنان را آزار می داد و محیطی سخت شکننده بر ایشان فراهم آورده بود.

دوران سیاه حاکمیت فرعونیان و به استضعاف کشیده شدن بنی اسرائیل و خواری آنان از سوی مستکبران، همچنان ادامه داشت. با توجه به خوابی که فرعون دیده بود تمامی نوزادان پسر کشته می شدند و داغها بر دل بنی اسرائیل می نشست. مادر موسی در سخت ترین شرایط، فرزند خود را به دنیا آورد و مدتی مخفیانه از او نگهداری کرد، ولی دیری نپایید که مجبور شد او را به امواج دریا بسپارد. مردمان دیگر نیز وضعی بدتر از او داشتند؛ زیرا هر روز شاهد سر بریده شدن فرزندان خود و دیگران بودند. افزون بر فرعونهای حاکم که سخت ترین فشارها را بر فرزندان یعقوب وارد می آوردند، مردم عادی نیز آنان را به کار اجباری وا می داشتند تا کارهای شخصی شان را انجام دهند.

حضرت موسی (علیه السلام)، او به استضعاف کشیده شدگان یاری می رساند و به جرم پشتیبانی از مستضعفان و ایستادگی در برابر استعمارگران به مرگ محکوم شد، ولی پیش از اجرای حکم به

گونه ای معجزه آسا از آن شهر گریخت. حضرت موسی، ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت؛ در حالی که می گفت: «رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»⁽¹⁾ پروردگارا! مرا از دست ستمگران رها ساز.

با آماده شدن شرایط، حضرت موسی (علیه السلام)، به مصر بازگشت تا زمینه رهایی و نجات مستضعفان را فراهم سازد. خداوند به حضرت و هارون دستور داد که نزد فرعون رفته و از او بخواهند تا بنی اسرائیل را آزاد سازد و مورد شکنجه و عذاب قرار ندهد: «فَأْتِيَاهُ

ص: 79

فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَوْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ»(1)

پس به سوی او بروید و بگویید: ما دو نفر فرستاده پروردگار توایم. پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن.

اساساً بنای حاکمیت استکباری بر مبنای به استضعاف کشیدن و بهره کشی از مردم است. براین اساس، فرعون و لشکریانش افزون بر اینکه بنی اسرائیل را به استثمار و استضعاف کشیده بودند، طرفداران و قوم خود را نیز به شکلی دیگر به تسلیم و اطاعت کورکورانه وادار ساخته بودند.(2)

9-2. حضرت یحیی (علیه السلام)، شهیدی از تبار مستضعفان

عمر حضرت زکریای پیامبر سپری شده بود و همسرش نیز پیرزنی نازا بود، ولی او ایمانی ژرف داشت و در سالهای پیری نیز از لطف الهی ناامید نمی شد و همواره حاجت خود را این گونه از خدا می خواست: «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ»(3)

خدایا مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثان هستی.

خداوند در روزگار پیری زکریا، حضرت یحیی 7 را به او عنایت فرمود. او در کودکی به مقام پیامبری رسید و در علم شهرت یافت و به مسائل تورات تسلط یافت. در میان مردم مشهور بود که او مردی شجاع و مخالف سرسخت باطل است؛ در راه خدا از سرزنش نکوهش گران ترسی به خود راه نمی دهد و در برابر ستمگران خودسر، می ایستد. روزی به حضرت یحیی 7 خبر رسید که هیرودیسیس، زمامدار فلسطین عشق هیرودیا، دختر برادر خود را در سر می پروراند و هم خود دختر و هم مادر و بستگانش با خواسته زمامدار موافق بوده و به وی پاسخ مثبت داده اند. حضرت گفت: این ازدواج از

ص: 80

1- . طه(20): 47.

2- . باقری، مستضعفان از دیدگاه اسلام، ص 50.

3- . انبیاء(21): 89.

نظر شرعی نادرست و باطل است. این خبر به گوش همگان رسید و در کوی و

برزن از فتوای یحیی سخن به میان آمد. «هیرو دیا» نیز از این مطلب آگاهی یافت و دشمنی و کینه خود را با آن حضرت به دل گرفت. (1)

روزی هیرو دیا خود را به گونه ای دلربا آراست و نزد هیرو دیس زمامدار رفت و با بیانی شیرین به دلبری پرداخت و دل عموی خود را به دست آورد. زمامدار به او گفت: هر آرزویی داشته باشی برآورده خواهم ساخت. او که تنها راه رسیدن به عشق نامشروع خود را از میان بردن حضرت یحیی می دید، کشتن حضرت را درخواست کرد و آن ستم پیشه نیز دستور داد به جرم گفتن مسئله شرعی، حضرت یحیی 7 را به شهادت رسانیدند و سر از بدن آن حضرت جدا کردند. (2)

آری، سرکشان مستکبر، آن گاه که یک موضوع شرعی با دنیا خواهی و شهوت پرستی آنان ناسازگار باشد، به هر ترفندی دست می زنند تا بر حکم الهی پشت پا زنند، و حکم الهی را تعطیل نمایند گرچه در این میان، به استضعاف کشیدن و کشتن بی گناهان مطرح باشد.

10-2. حضرت عیسی و مادر پاک دامن :

مادر حضرت عیسی 7 که زنی پاکیزه و دارای اصالت و شرافت خانوادگی بود، پس از دیدار فرشته الهی و وعده تولد عیسی به او، نگرانی شدیدی در وی پدید آمد. هر چه زمان می گذشت، این نگرانی و دلهره نیز افزایش می یافت. چون هنگام وضع حمل مریم فرا رسید و درد زاییدن را احساس کرد، از مکان خود خارج شد و سر به بیابان نهاد تا دور از هرکس فرزند خود را به دنیا آورد. (3)

مردم، از پاکیزگی پدر و مادرش سخن می گفتند و او را سرزنش می کردند. حضرت

ص: 81

1- . صوفی، قصه های قرآن، ص 307.

2- . همان، ص 331.

3- . باقری، مستضعفان از دیدگاه اسلام، ص 51.

مریم، مظلومانه آن سخنان را می شنید، ولی به ناچار دم فرو می بست و تحمل می کرد.

حضرت عیسی 7 به پیامبری رسید و جبرئیل بر او نازل شد. او همواره می کوشید تا بنی اسرائیل را از گمراهیها نجات بخشد؛ زیرا آنان دین حضرت موسی 7 را تحریف کرده و تمام تلاش خود را وقف جمع آوری ثروت کرده بودند. رجال دینی یهود که او را مخالف خواهشها و شهوت پرستی های خود می دیدند، با وی به رویارویی برخاستند و او را تکذیب کردند.

آنان جاسوسان خود را به هر سوی می فرستادند تا به بدگویی از حضرت عیسی پردازند. او را جادوگر نامیدند و گفتند معجزه هایی که دارد از کارهایی است که شیطان به او یاد داده است. می

گفتند عیسی از دین یهود خارج گردیده و به پیامبر یهود کافر شده است؟ این بدگویی ها ادامه یافت تا کار به آنجا رسید که تمامی صاحب نظران یهود تصمیم گرفتند حضرت عیسی 7 را از صحنه روزگار بردارند و زمامداران و روحانیت یهود را از دست وی رهایی بخشند. (1)

تا اینکه به روایت مسیحیان، با آنکه مشهور و معروف در میان مفسران اسلام به استناد آیه 157 سوره نساء مسیح کشته نشده است، و برابر آموزه های اناجیل او را کشتند. (2)

ولی آنچه بدون تردید می توان گفت این است که آن حضرت و یاران پاک باخته اش همواره مورد آزار و ستم بوده و از سوی مستکبران و زورگویان به استضعاف کشیده می شدند و دشواری های فراوانی را تحمل می کردند.

11-2. پیامبر مکرم اسلام 6 رهبر قیام مستضعفان علیه مستکبران

عصر جاهلی نقطه تاریک زندگی اعراب به شمار می رود و سرشار از ناپاکی ها و پلیدی های گوناگون است. در این دوران، انسان، مسخ شده و از حقیقت خود تهی گشته بود. رابطه قدرت مداران جامعه با زیردستان، براساس

ص: 82

1- . صوفی، قصه های قرآن، ص 346.

2- . مکارم شیرازی، نمونه، ج 2، ص 430.

استکبار و استضعاف بود. خودبرترینی در اندیشه و به استضعاف کشیدن در عمل با شدت فراوان رواج داشت. (1)

از یک سو، نبود فرهنگ و هدایت درست و از سوی دیگر، انتشار و فراگیر شدن خرافه ها، زندگانی اعراب را به شکل زندگانی حیوانی درآورده بود. به گونه ای که تاریخ از کشمکش های پنجاه ساله و صد ساله آنها آن هم بر سر امور ناچیز حکایت های بسیاری نقل کرده است. (2)

آخرین سفیر الهی، پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)، برای رها ساختن مردم از بند جاهلیت، خرافه پرستی و بندگی و بردگی مستکبران قیام کرد و از همان آغاز، شعار آزادی و آزادی سر داد و بر مظاهر اسارت و بندگی خط بطلان کشید. نجات انسان از بند خودپرستی و بت پرستی و از دام بت پرستان و خودپرستان، برنامه قیام آن حضرت بود.

مستضعفان به تنگ آمده از تاریکی های دوران جاهلیت، برگرد شمع وجودش حلقه زدند و تشنگان زلال هدایت، درمان گمراهی خود را در سخنان پر لطافت او یافتند. بردگان ستم دیده و جوانان زجر کشیده و مستضعف از نخستین گروه هایی بودند که شیفته دعوت آن حضرت شدند و با جان و دل به سوی او گراییدند.

از سوی دیگر، مستکبران ستم پیشه و اشراف غارتگر، آموزه های آن حضرت را با منافع خود ناسازگار یافتند و از همان آغاز به آزار و شکنجه مؤمنان به ویژه پیامبر اسلام پرداختند. ابتدا با تهدید و تمسخر به رویارویی با حضرت پرداختند و رفته رفته با اتهام های گوناگون ساحری، جادوگری، جنون و موارد دیگر همواره حلقه محاصره را تنگ تر کردند و پیامبر و یاران باوفایش را با فشارهای جدی روبه رو ساختند.

دوران سخت شعب ابوطالب و شکنجه گروهی مسلمانان، کار را به جایی رسانید که آنان مجبور به هجرت گردیدند؛ زیرا در میان یاران او کنیز و غلام، آزاد بی پناه و افتاده فراوان

ص: 83

1- . باقری، مستضعفان از دیدگاه اسلام، ص 52.

2- . سبحانی تبریزی، فروغ ابدیت، ج 10، ص 18.

بود و سران قریش آنی از آزار آنها آرام نمی گرفتند و برای جلوگیری از جنگ های قبیله ای، سران و زورمندان هر قبیله کسانی را که اسلام آورده بودند شکنجه می دادند. (1)

در نتیجه، پیامبر و مسلمانان ناچار به هجرت شدند و در سرزمین هایی مانند حبشه و مدینه استقرار یافتند. مسلمانان در برخی از مهاجرت ها نتوانستند زن و فرزندان و خویشاوندان کهن سال خود را با خویش ببرند و آنان، در این سرزمین شرک آلود به بدترین شکل به استضعاف کشیده شدند که قرآن، مسلمانان را برای دفاع از آنان تشویق کرد. قرآن می فرماید: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» (2)

چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟

آری، پیامبر خدا و مؤمنان را که از بردگی و بندگی به تنگ آمده و خواستار آزادی بودند، آزار و شکنجه می کردند تا مجبور شده خانه و کاشانه خود را ترک کنند. برخی از آنان حتی زن و فرزندانشان را بدون سرپرست رها ساخته و راهی دیار غربت شدند.

پس از شهادت پیامبر اسلام (ص)، دیری نپایید که اجتماع رو به رشد و بالنده اسلام به خمودی و رکود گرایید؛ به گونه ای که حتی پیشوایان معصوم شیعه به دست ظالمان و مستکبران معاصر خود به استضعاف کشیده شدند و حقوقشان پایمال گردید.

در کتاب معانی الاخبار از مفضل بن عمر نقل شده است که شنیدم امام صادق (ع) در ذیل آیه 75 سوره نساء فرمودند: پیامبر خدا به علی و حسن و حسین: نگریست، سپس گریه کرد و گفت: شما پس از من مستضعف می شوید. مفضل گفت: از او پرسیدم معنای این سخن چیست؟ فرمود، یعنی شما پس از من امام می باشید. خداوند می فرماید: و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست

شده بودند، مَنّت نهمیم و آنان را پیشوایان مردم

ص: 84

1- . سبحانی تبریزی، فروغ ابدیت، ج 10، ص 249.

2- . نساء(4): 75.

گردانیم و ایشان را وارث کنیم. پس این آیه تا روز قیامت در مورد ما جاری است. (1)

همچنین در تفسیر عیاشی از امام باقر 7 در ذیل آیه 75 سوره نساء نقل شده است که فرمودند: به استضعاف کشیده شدگان از مردان، زنان و کودکان که می گویند: پروردگارا ما را از این سرزمین که اهلش ستم کارند خارج کن... ما هستیم؛ یعنی ما همان مستضعفانی هستیم که این آیه شریف توصیف نموده است. (2)

مؤید این موضوع، تاریخ سراسر غم بار زندگانی امامان شیعه است که پس از شهادت آخرین سفیر الهی، خاندان و فرزندان که برگزیدگان خداوند بودند از سوی دنیا طلبان مستکبر و مستبد مورد سخت ترین ستم ها واقع شدند. دختر گرامی اش حضرت فاطمه 3 افزون بر از دست دادن باغستان مشهور فدک، آزار و شکنجه های فراوانی دید و همه این اعمال وحشیانه در کمتر از سه ماه پس از شهادت جان گداز پیامبر رخ داد.

حضرت امیرالمؤمنین امام علی 7 نیز با از دست دادن حق خویش، مجبور شد مدتها خانه نشین شود و از همه حقوق اجتماعی و سیاسی محروم گردد و آن گاه که میدان خلافت برایش باز شد، شورشگران سر به طغیان زدند و جنگ هایی را بر حضرت تحمیل کردند.

فرزندان معصوم و شیعیانش نیز یکی پس از دیگری قربانی حق ستیزی ها، خودکامگی ها، و نفس پرستی های گروه غاصب قرار گرفتند. ابتدا امام حسن مجتبی 7 پس از تحمل سختی ها و رنجهای فراوان، مسموم و شهید گردید و سپس امام حسین 7 و یارانش در کربلا مظلومانه به شهادت رسیدند؛ به گونه ای که حتی خیمه های آن بزرگوار را به آتش کشیدند و اهل و عیال و فرزندان را به اسارت بردند. همین طور فرزندان و خاندان اهل بیت عصمت و طهارت: در طول زندگانی خود با دشمنی ها،

ص: 85

1- . ابن بابویه، معانی الأخبار، ص 78-79.

2- . عیاشی، تفسیر عیاشی، ج 1، ص 257.

نامنی ها، زندانها، شکنجه ها به سر بردند و بیشتر عمرشان را در تبعید و زندان و تنگناهای فراوان به پایان بردند.

مستکبران سرکش در هیچ دورانی به امامان معصوم که چراغ هدایت و معدن علم بودند، اجازه ظهور و بروز در صحنه سیاست و اجتماع را ندادند تا آن بزرگواران، جامعه را با درایت و هوشمندی و هدایت الهی پیش ببرند. سخت گیریها به آنجا رسید که آخرین وصی پیامبر و حجت خدا بر مردم، حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) به حکمت پروردگار از دیدگان غایب

شدند تا زمانی که آمادگی لازم در جامعه پدید آید و آن حضرت ظهور کنند و عدل و داد را در جهان فراگیر سازند.

امام زمان+ پناهگاه انسان بی پناه است و چشم امید بشریت ستم کشیده تاریخ به ظهور آن گوهر یگانه جهان دوخته شده است. او که خود عصاره همه مستضعفان زمین از اولین تا آخرین است. چنان که قرآن می فرماید: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعَّ عَفْوًا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (1) و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین به استضعاف کشیده شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان سازیم و ایشان را وارثان گردانیم.

در تفسیر این آیه شریف از امام علی 7 نقل شده است که حضرت فرمودند: «هُم آلَ مُحَمَّدٍ يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جُهْدِهِمْ فَيَعَزَّهُمْ وَيُدَلُّ عَدُوَّهُمْ» (2) مستضعفان در این آیه، خاندان پیامبر ختمی مرتبت 6 هستند که خداوند، مهدی آنها را پس از رنج بردن و فشاری که بر آنان وارد شده است بر می انگیزد و آنها را عزتمند می سازد و دشمنانشان را خوار و ذلیل می گرداند.

قوانین حاکم بر نظام آفرینش و سنتهایی که بر تاریخ و جوامع حاکم است، همواره همه پدیدهها از جمله انسان و جامعه انسانی را به سوی رشد و کمال رهنمون می شوند.

ص: 86

1- . قصص (28): 5.

2- . حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 110.

مستضعفان مؤمن که برترین رویکرد را درباره این قوانین برگزیده اند و نظام فکری، اعتقادی و عملی شان با سنتهای هستی هماهنگی دارد و پیوسته در تکاپوی رسیدن به هدفهای بلندی هستند که خدای سبحان برای نظام آفرینش ترسیم کرده است، این استحقاق را دارند که با بهره گیری از دستورها و سنتهای الهی، مراحل رشد و تکامل را گذرانده و به قلّه سعادت برسند.

بنابراین، با توجه به اینکه خداوند، بندگان صالح و مستضعف خود را وارثان زمین معرفی کرده است و نمونه هایی از این سنت خود را در طول تاریخ، عملی کرده است و با توجه به سیر تکاملی آفرینش و لزوم هماهنگی نظام تشریح و تکوین در فرجام هستی، این امر قطعی است که روزی مستضعفان، وارث زمین می شوند و آن را آکنده از عدل و داد می کنند.

نتیجه گیری فصل

در آیات قرآن که کلمه «استضعاف» و مشتقات آن به معنای «ضعیف شمرده شده» بکار رفته که این معنا دارای مصادیقی مانند: استضعاف اعتقادی، استضعاف مادی، استضعاف جسمی و عقلی است.

استضعاف اعتقادی، یعنی اینکه مستکبران عقیده و باور خود را بر جامعه تحمیل کنند. استضعاف فکری و عقلی، به معنی این است که مستضعفان به دلیل عجز فکری و عقلی و عدم آشنایی با راه های دسترسی به دین، استطاعت دستیابی به آن را ندارد، البته در اکثر موارد عدم دسترسی به حجّت و دین وضعیّت خاصّ محیط زندگی است که مستکبران سبب ناتوانی های روانی و نارسایی های فکری می شوند. استضعاف اقتصادی، به این معنا است که قدرت حاکم، وضعیّتی را بر فرد یا جامعه تحمیل کند، به گونه ای که امکان رشد مالی نیابند. برای آنکه مستضعفان در طول تاریخ بتوانند با بردباری و اتکای به خداوند در مقابل استکبار و مستکبران استقامت بورزند در قرآن کریم نمونه هایی از استضعاف را بیان نموده.

طبق قانون علیت و معلولیت، مرسوم این است که تحقق و پدیدار شدن چیزی بستگی به عواملی دارد. در بحث به استضعاف کشیدن مردم در طول تاریخ بشریت عواملی سهیم بوده و در قرآن عوامل استضعاف مردم در چند مورد بیان شده است، دو قشر مستکبران و مستضعفان در پدید آمدن پدیده شوم استضعاف نقش دارند و با این که در جبهه مخالف یکدیگر قرار دارند، به طور پیدا و پنهان یکدیگر را در ایجاد و تحکیم آن یاری می‌رسانند.

به هر اندازه که مناسبات اجتماعی از عدالت تهی شود و رابطه حاکمان بر پایه برتری طلبی بر ضعف کشاندن حاکمان بر حق و نافرمانی از آنان، فسادگرایی و محرومیت افراد زیر سلطه از حقوق انسانی باشد، استضعاف رخ می‌نماید. بررسی آیات مربوط به استضعاف نشان می‌دهد که انباشت ثروت و اشرافیت در بخشی از جامعه به همراه کمی نفرات و تفرقه در طبقات دیگر اجتماع، زمینه‌زبونی و استضعاف فرودستان را به وسیله مستکبران فراهم می‌آورد. در این فصل به عوامل ایجاد استضعاف خواهیم پرداخت.

1. اختلاف

اشاره

تاریخ حیات بشری همواره شاهد منازعات و کشمکش‌های بین اقوام و ملل جهان و پیامدهای ناگوار و غم‌انگیز آن بوده است. واژه «اختلاف» از

معدود کلماتی است که همواره تکیه کلام زمامداران و حاکمان بوده است. اما نکته ای که نباید مورد غفلت قرار گیرد این است که واژه اختلاف هیچ ارزش ذاتی ندارد؛ بلکه ارزش یا ضد ارزش بودن این واژه، متغیری از موضوع، هدف و کیفیت رسیدن به آن است؛ به تعبیر دیگر موضوع وحدت می تواند رعایت و التزام به قوانین الهی باشد که به این واژه اعتبار می دهد.

نکته مهمی که در فهم واژه «اختلاف» نباید از آن غفلت شود این است که اصولاً این واژه در مسایل اجتماعی در مواردی استفاده می شود که نوعی «اختلاف» وجود داشته باشد، تا همبستگی و وفاق ملی به وجود نیاید.

اختلاف از ریشه «خ ل ف» بدین معنا است که انسان راهی را در پیش گیرد که غیر از راه دیگری است. (1)

خلف، به معنای آمد و شد نیز آمده است؛ (2)

مانند شب و روز که پشت سر هم در رفت و آمد هستند.

واژه اختلاف در قرآن به صورت ماضی و مضارع 35 بار و به صورت اسم فاعل 10 بار آمده است؛ خداوند می فرماید، ایجاد تفرقه بین مردم یکی از عوامل استضعاف آنان می باشد: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (3) فرعون برتریجویی در زمین کرد و اهل آنرا به گروههای مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسران آنها را سر می برید و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه می داشت، او مسلماً از مفسدان بود.

واژه «علو» در زمین کنایه از ستمگری و بلند پروازی است. و کلمه «شیع» جمع (شیعه) و به معنای فرقه است، در مجمع البیان گفته: کلمه «شیع» به معنای فرقه ها است، و

ص: 92

1- . راغب اصفهانی، المفردات، ص 294.

2- . جوهری، تاج اللغة و صحاح العربیه، ج 4، ص 1354.

3- . قصص (28): 4.

هر فرقه یک شیعه است، و اگر شیعه نامیدند، بدین جهت است که بعضی دیگر را پیروی می کنند(1)

و گویا مراد از اینکه فرمود: فرعون اهل زمین را شیعه شیعه کرد، این باشد که اهل زمین را که منظور از آنان اهل مصر باشد، و الف و لام در «الارض» برای عهد حضوری است، از راه القای اختلاف و تفرقه افکنی دسته دسته کرد، تا آنان متفق نشود، و یک دل و یک جهت نباشند، تا نتوانند بر او بشورند، و علیه او قیام نموده و امور را بر او دگرگون سازند.

کلمه «یستحیی» از استحياء است، که به معنای زنده نگاه داشتن است(2)

و حاصل معنای آیه این است که: فرعون در زمین علو کرد، و با گستردن دامنه سلطنت خود بر مردم، و انفاذ قدرت خویش در آنان بر مردم تفوق جست، و از راه تفرقه افکنی در میان آنان، مردم را دسته دسته کرد، تا یک دل و یک جهت نشوند، و نیروی دسته جمعی آنان ضعیف گشته، نتوانند در مقابل قدرت او مقاومت کنند، و از نفوذ اراده او جلوگیری نمایند.

قوم بنی اسرائیل: منظور از یک طایفه در جمله «يَسْتَصْنَعُ طَائِفَةً مِنْهُمْ» بنی اسرائیل است، و بنی اسرائیل فرزندان حضرت یعقوب 7 می باشند که از زمان حضرت یوسف 7 که پدر و برادران

خود را به مصر خواند، و در آنجا منزل داد، در مصر ماندند، و پس از سالها زاد و ولد عده شان به هزاران نفر رسید و فرعون معاصر حضرت موسی 7 با بنی اسرائیل معامله بردگان را می کرد، و در تضعیف آنان بسیار می کوشید، و این کار را تا بدانجا ادامه داد که دستور داد هر چه فرزند پسر برای این دودمان به دنیا می آید سر ببرند، و دختران آنان را باقی بگذارند، که معلوم است سرانجام این نقشه شوم چه بود، او می خواست به کلی مردان بنی اسرائیل را نابود کند، که در نتیجه نسل آنان به کلی منقرض می شد.(3)

ص: 93

-
- 1- . طبرسی، مجمع البیان، ج 7، ص 413.
 - 2- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 7.
 - 3- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 16، ص 11.

قرآن اختلاف و تفرقه را در ردیف عذاب های آسمانی عنوان کرده و می فرماید: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِّنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضُكُم بَأْسَ بَعْضٍ» (1)

بگو خداوند قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد، یا به صورت دسته های پراکنده شما را با هم بیامیزد، و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشاند.

قرآن به تفرقه افکنان هشدار داده و آنها را جدای از اسلام و دشمن مسلمانان معرفی کرده و با قاطعیت می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ» (2) همانا کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند، و به گروه های گوناگون تقسیم شدند، تو هیچ گونه رابطه ای با آنها نداری، سر و کار آنها تنها با خدا است.

عوامل و زمینه های فراوانی برای ایجاد اختلاف و تفرقه خواه در بین مردم یا جوامع بشری وجود دارد، که به برخی از این موارد اشاره خواهیم کرد.

1-1. عوامل و زمینه های ایجاد اختلاف و تفرقه

1-1-1. تعصبات مذهبی و قومی

«تعصّب»، از «عَصَب» به معنی جمع و گروه است. (3) ابن منظور در مورد معنای لغوی عصبیت می گوید: «إِنْ يَدْعُو الرَّجُلَ إِلَىٰ نَصْرِهِ عَصْبَتِهِ وَالتَّأَلُّبُ مَعَهُمْ عَلَىٰ مَنْ يَنَاقِبُهُمْ ظَالِمِينَ أَوْ مَظْلُومِينَ»؛ (4)

عصبه خویشاوندان پدری هستند و در پی آن شخص به دنبال طرفداری و دفاع از قوم و قبیله خود می باشد.

ص: 94

1- . أنعام(6): 65.

2- . همان، 159.

3- . مطهری، مجموعه آثار، ج 19، ص 110.

4- . ابن منظور، لسان العرب، ج 1، ص 606.

تعصب همان عاملی است که فرد را به گروه انسانی پیوند می دهد تا به حمایت و جانبداری از آن گروه برخیزد. شخص دارای تعصب را متعصب گویند. متعصب خود و سرنوشت و احساس و اعتقاد خویش را با دیگرانی که همدرد و هم سرنوشت و هم اندیش او هستند، مشترک احساس می کند و این بزرگترین فضیلت انسانی و فاصل بین نوع انسان و حیوان است.

«تعصب» و «حمیت» و «تقلید» سه مفهوم نزدیک به هم هستند که شاخه مذموم و شاخه ممدوح دارند هرچند غالباً واژه تعصب در بخش مذموم به کار می رود. به طور کلی اگر وابستگی انسان به امور نادرست و غیر منطقی باشد تعصب مذموم است، و این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن به عنوان «تعصب جاهلیت» یاد شده است، و اگر وابستگی به امور مثبت و مفید و سازنده و از روی علم و آگاهی باشد تعصب مثبت و ممدوح است.

تعصب بر دو قسم است: مذموم و ممدوح. تعصب مذموم، آن است که انسان از مرام و مسلک و حزبی، به طور مطلق، حتی پس از دانستن بطلان آن، حمایت نماید، همان طور که مشرکان می گفتند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ» (1) ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده ایم.

امام امیر مؤمنان به هر دو قسمت در خطبه قاصعه از نهج البلاغه اشاره می فرماید: در یک جا می گوید: «فَاطِفُوا مَا كَمَنَّ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ وَ أَحَقَّ إِدْبَاجِهَا لِيَّهِ فَإِنَّهَا تَلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَحْوَاتِهِ وَ نَزَعَاتِهِ وَ نَفْسَاتِهِ»؛ (2) شراره های تعصب و کینه های جاهلیت را که در قلب شما پنهان شده است، خاموش سازید که این نخوت و تعصب ناروا در مسلمان از القائنات و خودخواهی ها و فساد و وسوسه های شیطان است.

ص: 95

1- . زخرف(43): 22.

2- . دشتی، نهج البلاغه خطبه 192.

اما تعصب ممدوح، آن است که در راه حق، تعصب و غیرت به خرج دهد و مسامحه روا ندارد. حق باید چنین حامیانی سرسخت داشته باشد، وگرنه از بین می رود، هیچ اجتماعی نباید از این متمسکان به حق، خالی باشد. زیرا هیچ دعوت به حقی رشد نکرده جز با مقاومت و دفاع پیروانش از

آن. چنان که قرآن کریم می فرماید: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (1)

آنها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش کنندگان هراسی ندارند.

بنابراین، تعصب نسبت به اصل حقیقت و اهداف الهی و پای بندی به آن و پاسداری آن از هجوم جاهلان و تأویل منحرفان، امری پسندیده است. اما تعصب نسبت به مرام و مسلک و حزبی، به طور مطلق، حتی پس از دانستن بطلان آن، امری ناپسند و صاحبش گناهکار شمرده می شود.

امام سجاد(علیه السلام) در مورد تعصب بی جا می فرماید: «الْعَصَبِيَّةُ الَّتِي يَأْتِيهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلَ شَرَّارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخَرِينَ وَلَيْسَ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَلَكِنْ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُعِينَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ» (2) تعصبی که دارنده آن گناهکار می شود آن است که شخص، بدان قوم خود را بهتر از نیکان قوم دیگر ببیند. دوست داشتن خویشان تعصب نیست ولی کمک کردن قوم خود درست کردن، تعصب ورزی است. پس یکی از عواملی که سبب ایجاد اختلاف و تفرقه می شود تعصب بی مورد می باشد.

2-1-1. خودپرستی یا کبر و غرور

انسان خود پرست یا خود محور، کسی است که هوسهای او بت و محور او گشته است؛ به طوری که جز سود و منافع خویش، به چیز دیگری نمی اندیشد و همه چیز را فدای مصالح مادی خود می نماید و

ص: 96

1- . مائده(5): 54.

2- . کلینی، کافی، ج 3، ص 421.

این خصلت شیطان است؛ زیرا اولین تفرقه و ناهماهنگی از هنگام استکبار «ابلیس» از سجده بر آدم آغاز شد. ریشه خودپرستی را می توان در مقوله هایی، چون «کبر»، «عجب»، «حسادت»، «ترس» و... جستجو نمود.

آن کس که خود را از دیگران برتر می داند و هیچ ارزشی برای غیر خود قائل نیست، ضمن تحقیر مستمر دیگران، اسباب کینه جویی و دشمنی را فراهم می سازد. شرط پایداری دوستی و همبستگی، احترام متقابل است. انسان خودپرست و متکبر، هویت و ارزشی برای دیگران قائل نیست و تنها خویشتن می بیند و حال آن که همبستگی و اخوت، عکس این را طلب می کند؛ یعنی باید خود را فدای دوست و همنوع کرد.

از این رو، برای مقابله با این آفت و ریشه های اختلاف سازان، همه مسلمانان لازم است که به مقابله و پیکار علیه خودپرستی به پاخیزند؛ زیرا جهاد و مبارزه با دشمنان بیرونی فقط سبب پیروزی

یک انقلاب یا نظام می گردد و آنچه باعث تداوم و ماندگاری این نظام می شود، چیزی جز مبارزه با دشمن درونی نیست.

بر همین اساس است که پیامبر اسلام 6 خطاب به گروهی از مسلمانان که پیروزمندانه از میدان جنگ برگشته بودند، فرمودند: «آفرین بر گروهی که جهاد کوچکتر را انجام داده و جهاد بزرگتر هنوز بر آنان باقی است.» و هنگامی که از ایشان سؤال شد که جهاد بزرگتر کدام است؟ فرمودند: «جهاد با نفس»⁽¹⁾

امام علی 7 در این باره می فرماید: «إِعْلَمُوا أَنَّ جِهَادَ الْأَكْبَرِ، جِهَادُ النَّفْسِ فَاسْتَعْلُوا بِجِهَادِ أَنْفُسِكُمْ تَسْعَدُوا»⁽²⁾

بدانید که بزرگترین جهاد، مبارزه با نفس است، پس به جهاد خویش اشتغال ورزید تا سعادتمند شوید.

3-1-1. جهل و کج فهمی معارف اسلام

یکی دیگر از عوامل اختلاف، و علت اصلی دشمنی ها و تفرقه ها، جهل مسلمانان

ص: 97

1- . مجلسی، بحار الأنوار، ج 19، ص 182.

2- . محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج 2، ص 141.

نسبت به هم و معارف عالی‌ه اسلام راستین است؛ جهل به عقائد و احکام مذاهب اسلامی و جهل به تاریخ اسلام و تاریخ مذاهب و جهل افکار و اندیشه‌های گروه‌ها و افراد موجود در جامعه است. هرکسی از اسلام، پیش خود، برداشتی خاص دارد و برای آن اصول و فروعی را معین می‌کند که گاهی با آنچه دیگران پنداشته‌اند، مخالف و باعث خروج از اسلام است.

جهل به تاریخ اسلام، سنت معمول هنگام نزول وحی را از خاطرها محو نموده است و منشأ فتنه‌ها و بدعتها را در ابهام نگه داشته است. جهل پیروان مذاهب از مذاهب دیگر، جهل جناح‌های سیاسی و اقلیت‌های مذهبی از ایده و مسلک یکدیگر، باعث بدگمانی‌ها و تهمت‌های زیادی نسبت به هم، دشمنی و صف‌آرایی در مقابل یکدیگر و پندارهای نادرست در پیدایش مذاهب یکدیگر گردیده است. آری، کج فهمی‌ها و دور شدن مسلمانان از معارف اسلامی، بلای عمده و ریشه همه بدبختی‌های آنان است. (1)

استاد شهید، مطهری؛ تحت عنوان «انحطاط مسلمین در عصر حاضر» می‌فرماید: در میان کشورهای دنیا به استثنای بعضی کشورها، کشورهای اسلامی، عقب‌مانده‌ترین و منحط‌ترین کشورها هستند. نه تنها در صنعت عقب هستند، در علم... در اخلاق در انسانیت و معنویت (نیز)

عقب هستند. چرا؟... باید اعتراف کنیم که حقیقت اسلام به صورت اصلی در مغز و روح ما، موجود نیست، بلکه این فکر، اغلب در مغزهای ما به صورت مسخ شده، موجود است. (2)

فکر دینی ما باید اصلاح شود، تفکر ما در این باره غلط است، ما قبل از این که بخواهیم درباره دیگران فکر کنیم که آنها مسلمان شوند، باید درباره خود فکر کنیم. چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام.... البته این را نمی‌خواهم بگویم و شما را به غلط بیندازم که استعمار و استثمار، ما را به این حالت در آورده است. نه، ما قبلاً به این

ص: 98

1- . عسکری، اردیبهشت 1385، شماره 293.

2- . مطهری، ده گفتار، ص 144.

حالت درآمدم، آنها امروز، ما را به این حالت نگه می دارند و علت مبقیه ما هستند. وگرنه ما، قبل از این که استعمار و استثمار بیاید، افکاری تدریجاً در ما پیدا شد و ما را به این حالت درآورد. (1)

مخاطب سخن استاد شهید¹، همه مسلمانان، علماء و فرق مختلف اسلامی است. با توجه به این سخنان، احیاء فکر دینی در تمام مجامع دینی و اسلامی ضروری است. البته تذکر این نکته لازم است که این نقل قول به معنای انکار تلاش رهبران و دردمندان نیست. اما باید پذیرفت که علی رغم همه تلاش و کوششهای درخور ستایش، هنوز هم بنای فکر دینی، تحول لازم را تجربه نکرده است.

4-1-1. کینه ورزی و عقده های شخصی

یکی از عواملی که موجب ایجاد اختلاف در جوامع اسلامی می شود، کینه ورزی های شخصی و عقده ها می باشد که نمونه افرادی که به این دلیل از صفوف مسلمانان جدا گشته و در مقابل حق ایستاده اند در تاریخ اسلام فراوان است. از جمله: هنگامی که رسول اکرم⁶ آنچه بدان مأمور بود در غدیر خم اعلام نمود و این امر در بلاد شایع گشت. «نصر بن حارث کلدی» از این موضوع آگاه شد؛ از این رو، به محضر رسول خدا⁶ آمد و گفت: از سوی خدا امر کردی که گواهی به خدا و رسالت تو بدهیم، و نماز و روزه و حج و زکات را بجا آوریم، همه را از تو پذیرفتیم و قبول نمودیم. حال به اینها اکتفا ننمودی و باز دست پسر عمت را گرفته، و بلند نمودی و بر ما برتری دادی و گفتی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» آیا این امر توسست یا از جانب خدا می باشد؟ حضرت فرمود: قسم به خدایی که جز او معبودی نیست، این امر از جانب خداوند است. آن شخص پس از شنیدن این سخن به طرف شتر خویش رفت، در حالی که می گفت: خدایا! اگر آنچه محمد⁶ می گوید، راست و حق است، بر ما سنگی ببار و یا عذابی

ص: 99

دردناک به ما برسان. هنوز به شتر خویش نرسیده بود که سنگی از آسمان فرود آمد و او را به هلاکت رساند. و خداوند متعال این آیه را نازل

نمود: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» (1)

که به اعتقاد علمای شیعه و جمعی از علمای اهل سنت این آیه بعد از قضیه غدیر و در این خصوص نازل شده است. (2)

همچنین در زمان حکومت امیرالمؤمنان امام علی 7 نیز نمونه های بسیاری می توان یافت که وجود عقده ها و کینه های شخصی در افراد سبب جبهه گیری آنها در مقابل حضرت شده بود. کسانی که دل‌هایشان مالا مال از حقد و کینه نسبت به حضرت به خاطر جنگ‌های بدر، خیبر، حنین و غیره بود. آنها به بهانه های مختلف از حق جدا گشته و با حضرت به مبارزه پرداختند. چنان که در دعای ندبه می خوانیم: «أَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا بَدْرِيَّةً وَ حَيْبَرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ فَأَضَبَّتْ عَلَيَّ عَدَاوَتُهُ وَ أَكَبَّتْ عَلَيَّ مُنَابَدَتُهُ» (3)

از این رو، وجود حقد و کینه سبب می شود که افراد حق را نادیده گرفته و در مقابل آن جبهه گیری نمایند. پس یکی دیگر از عوامل ایجاد تفرقه و اختلاف کینه ورزی های شخصی است.

5-1-1. ریاست طلبی و دنیاگرایی

دنیاگرایی یکی از آفات اساسی است که به ویژه خواص یک جامعه را در معرض تهدید قرار می دهد؛ به طوری که به خاطر منافع شخصی، از قبیل مال پرستی، ریاست طلبی و... افراد خود را در مقابل حق قرار داده و حتی با جمع آوری عِدّه و عِدّه برای نیل به امیال شیطانی خویش تلاش می نمایند.

رسول اکرم 6 بزرگترین نگرانی امت خویش را دنیاپرستی عنوان نموده و می فرماید: «إِنِّي أَكْثَرُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مَا يُخْرِجُ اللَّهَ لَكُمْ مِنْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ. فَقِيلَ:

ص: 100

1- . معارج (70): 1.

2- . امینی، الغدير، ج 1، ص 239.

3- . ابن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مره في السنة، ص 269.

و ما بَرَكَاتُ الْأَرْضِ؟ قَالَ: زَهْرَةُ الدُّنْيَا» (1) بیشترین چیزی که از آن برای شما می ترسم برکاتی است که خداوند از زمین نصیب شما می کند. عرض شد: برکات زمین چیست؟ فرمود: زرق و برق دنیا.

همچنین امام علی 7، دنیاگرایی را اساس و ریشه همه مشکلات معرفی می نمایند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتَنِ وَ أَصْلُ الْمِحَنِ». (2)

با مراجعه به تاریخ اسلام به روشنی می توان دریافت که چگونه گرایش خواص جامعه اسلامی به دنیا باعث اختلاف و تضییع حقوق گردید. به عنوان مثال می توان به ریاست طلبی طلحه و زبیر اشاره نمود، هنگامی که به انگیزه رسیدن به ریاست با حضرت امیرالمؤمنین امام علی 7، بیعت نمودند،

ولی از آن حضرت جواب منفی شنیدند. از اینرو، سر به شورش برآورده و با ایجاد جنگ جمل، در صفوف مسلمانان اختلاف ایجاد نمودند.

در واقعه کربلا نیز دنیاپرستی کوفیان جلوه گر است؛ به طوری که عده ای به جهت عشق به دنیا، مال و مقام و... در مقابل عطایا و پستها و مناصب پیشنهادی از سوی دستگاه یزیدی، از حق روی گرداندند و بیعت با امام حسین 7 را شکستند و به جنگ با او برخاستند.

پس دنیاگرایی و حب ریاست طلبی یکی دیگر از عوامل ایجاد اختلاف و تفرقه در جامعه بوده است، تا جایی که این عامل توان فرو پاشی اجتماع واحد را به همراه خواهد داشت.

6-1-1. تمسخر و مخاطب به القاب و اسامی زشت

دشنام دادن و ریشخند کردن، یکی از خواهای زشت است که در طبیعت آدمی نهفته است و اگر تربیت اخلاقی آن را مهار نکند، موجب آزار دیگران خواهد گردید؛ استهزا و ریشخند

ص: 101

1- . ورام فراس حلی، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر، ج 1، ص 133.

2- . محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج 3 ص 80.

کردن و گذشته زشت را به یاد کسی آوردن، موجب تحقیر او، و از عوامل جدایی مسلمانان از یکدیگر است. از این رو، قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ» (1) ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند. از ابن عباس نقل شده که این آیه شریفه درباره «ثابت بن قیس» نازل شده است که گوشه‌هایش سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می‌شد کنار پیامبر اکرم (ص) برای او جایی باز می‌کردند، تا سخن حضرت را بشنود. روزی دیر رسید و مردم انبوه شده بودند؛ ثابت پا بر مردم می‌نهاد و می‌گفت: «تَفَسَّحُوا»، راه بدهید! راه بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، و او گفت همینجا بنشین! چرا نمی‌نشینی؟ ثابت در خشم شد و گفت تو پسر فلانه نیستی؟ و آن زن در جاهلیت بدنام بود. آن مرد شرمگین شد و سر خود را به زیر انداخت، و این آیه شریفه بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نازل گردید. (2)

و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت که باعث قطع همبستگی و اختلاف است، نهی کرد.

این آیه شریفه همه مؤمنان، اعم از مردان و زنان را مورد خطاب قرار داده و به آنها هشدار می‌دهد که از این عمل زشت (تمسخر) بپرهیزند؛ زیرا سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برترینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از اختلافات و جنگهای خونین در طول تاریخ بوده

است. قرآن کریم در ادامه این توصیه‌های اخلاقی می‌فرماید: «لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ إِلَّا سُمُّ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ» (3)

یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی

ص: 102

1- . حجرات(49): 11.

2- . میبیدی، کشف الاسرار وعده الابرار، ج 9، ص 259.

3- . حجرات(49): 11.

قرار ندهید، و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان، نام کفر بگذارید.

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی سابقه بدی داشته است، سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق اش باشد را بر او بگذارند. اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است، نهی نموده است. زیرا موجب درگیری و اختلاف مسلمین است. پس یکی دیگر از عوامل ایجاد اختلاف و تفرقه در جامعه تمسخر و استهزاء دیگران است.

نکته ای که در باب اختلاف باید به آن توجه شود این است که اختلاف بعنوان اولین عامل به استضعاف کشیدن در قرآن معرفی شده، آثار و پیامدهایی به دنبال خواهد داشت.

2-1. آثار و پیامدهایی ایجاد اختلاف و تفرقه

1-2-1. ضعف و ناتوانی

افتراق سبب ناتوانی و سستی و کاسته شدن هیبت جامعه متفرق است: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (1)

نزاع (و کشمکش) مکنید تا سست نشوید و قدرت (و شوکت و هیبت) شما از میان نرود.

2-2-1. هلاک و نابودی امت

چنانچه در حدیث آمده: «فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَمُ اخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ» (2)

ص: 103

1- . أنفال(8): 46.

2- . الحسيني، المعجم الأوسط للطبراني، باب الألف، باب من اسمه إبراهيم.

امتهای پیشین به خاطر کثرت سؤال و اختلاف بر سر پیامبرانشان نابود شدند. در حدیث دیگر از پیامبر ختمی مرتب 6 نقل شده که می فرمایند: «لَا تَخْتَلِفُوا فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ اِخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا» (1) باهم اختلاف نکنید، که پیشینیان شما دچار اختلاف شدند و نابود گشتند.

3-2-1. برائت پیامبر 6 از متفرقین

چنانچه در قرآن خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَاعاً لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ» (2) کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند و به دسته جات های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند تو به هیچ وجه از آنان نیستی.

4-2-1. عذاب سخت

قرآن کریم می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (3)

و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آن که نشانه های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است.

2. استکبار

اشاره

استکبار از ماده «كَبَّرَ» یا «كَبُرَ» است که در لغت به معنای عظمت و بزرگی آمده، (4)

و در اصطلاح دینی و قرآنی، کبر، تکبر و استکبار قریب المعنی هستند؛ کبر حالتی است که انسان نفس خویش را بزرگتر از آنچه هست ببیند، (5) و

ص: 104

1- . متقی هندی، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ح 894.

2- . أنعام(6): 159.

3- . آل عمران(3): 105.

4- . جوهری، تاج اللغة و صحاح العربیه، ج 2، ص 105.

5- راغب اصفهانی، المفردات، ص 421.

کبر کفار این است که از گفتن «لا إله إلا الله» استکبار ورزند؛ این یعنی شرک به خدا؛ پس بزرگترین تکبر برای خداوند است، به سبب امتناع از پذیرش حق؛ به عبارتی استکبار یعنی امتناع از قبول حق از روی عناد و تکبر (بزرگ بینی خویش).

البته استکبار بر دو وجه می آید: یکی تکبر در برابر انسان های متکبر و خودخواه که این مورد پسندیده است؛ دیگری خودخواهی نفس که لایق آن نیست و مذموم است؛ در قرآن استکبار به همان معنای دومی وارد شده که شیطان، یهودیان و بنی اسرائیل، اقوام گذشته و بقیه انسان های مغرور و خودخواه از جمله آنهاست، (1) پس استکبار مرد این است که نفس خویش را بیشتر از مقدار آن بداند. (2)

ماده ی استکبار 48 بار در قرآن کریم به کار رفته که 4 مورد آن به استکبار ابلیس و بقیه به استکبار انسان اشاره دارد. یعنی آنچه از آیات قرآن به دست می آید این است که شیطان نخستین موجود مستکبر بوده که در چهار مورد، به نحوه استکبارورزی ابلیس اشاره شده است، قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (3)

و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید! همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد.

این آیه به نحوه پایان پذیرفتن آفرینش انسان، همراه با درهم آمیخته شدن روح خدا و گل آدمی اشاره دارد؛ یعنی خلقت موجودی بی سابقه که قوس صعودی و نزولیش هر دو بی انتها بود؛ به تعبیر دیگر، موجودی با استعداد فوق العاده که شایستگی مقام خلیفه الهی داشت؛ لذا وقتی این انسان قدم به عرصه هستی گذاشت، به امر خدا همه فرشتگان بدون استثنا در برابر آدم سجده کردند که در این میان تنها ابلیس سجده نکرد؛

ص: 105

1- . راغب اصفهانی، المفردات، ص 118.

2- . طریحی، مجمع البحرین، ج 3، ص 465.

3- . بقره(2): 34.

چرا که وی تکبر ورزید و تمرد و طغیان نمود، به همین دلیل از مقام با عظمت خود سقوط کرد و در صف کافران قرار گرفت.

امام علی 7 در مورد استکبار ابلیس می فرماید: «فَأَفْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْحَابِهِ فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَدُّ لَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصْبِيَّةِ» (1)

و بر آدم بخاطر خلقت خویش فخرفروشی کرد و به خاطر آفرینش خود در برابر آدم تعصب پیشه ساخت، این دشمن خدا پیشوای متعصبان و سرسلسله متکبران است، که اساس تعصب را پی ریزی کرد.

استکبار یکی از حالات و ویژگی های روحی انسان به معنای «ناروا طلب بزرگی کردن» است. (2)

مستکبر کسی است که می خواهد به بزرگی دست یابد و در صدد است که بزرگی خود را به فعلیت برساند و به رخ دیگران بکشد. (3)

با عنایت و توجه به آیات الهی «استکبار» را می توان به دو گونه آشکار و پنهان تقسیم کرد:

الف. استکبار پنهان: کفار برای پذیرش اسلام، بهانه های واهی و عوام فریبانه ای مانند: نزول ملائکه بر خودشان، رؤیت خداوند و... را می طلبیدند که این تقاضاها ریشه در استکبار درونی و

پنهانی آنان داشت. (4)

قرآن در مورد استکبار پنهان می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا» (5) و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند (ورستاخیز را انکار می کنند) گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند و یا پروردگاران را با چشم خود نمی بینیم؟! آنها درباره ی خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند.

ص: 106

1- . دشتی، نهج البلاغه، خطبه 234.

2- . طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، ص 376.

3- . همان، ج 12، ص 234.

4- . ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 209.

5- . فرقان(25): 21.

ب. استکبار آشکار: قرآن کریم از قارون، فرعون و هامان به عنوان کسانی که در زمین به طور آشکار استکبار می ورزیده اند، یاد کرده است و می فرماید: «وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ» (1)

و قارون و فرعون و هامان را نیز هلاک کردیم؛ موسی با دلایل روشن به سراغشان آمد، اما آنان در زمین برتری جویی کردند، ولی نتوانستند بر خدا پیشی گیرند.

آیه شریفه سه نفر از گردنکشان عالم را که راه استکبار، غرور و سرکشی را در زمین پیش گرفتند و هر کدام نمونه بارزی از یک قدرت شیطانی بودند، نام برده است؛ چراکه (قارون) مظهر ثروت توأم با غرور، خودخواهی و غفلت بود که بر ثروت، زینت، گنج و دانش خود تکیه کرد، (فرعون) مظهر قدرت استکباری توأم با شیطنت و (هامان) الگویی برای معاونت از ظالمان مستکبر بود که این دو بر لشکر، قدرت نظامی و نیروی تبلیغاتی در میان توده های ناآگاه تکیه کرده بودند. (2)

1-2. عوامل پیدایش استکبار

اشاره

استکبار، گاه از فرد یا گروه یا جامعه ای نسبت به دیگر افراد، گروهها و جوامع ضعیف سر می زند که همان طلب سیطره و بزرگی کردن بر دیگران است. عللی که سبب متکبر شدن انسان می شود به آن علل، عوامل استکبار می گویند. که در قرآن کریم به تفکیک به این عوامل اشاره شده است:

1-1-2. ثروت

اقتصاد در فرهنگ قرآنی به سبب آن که ابزار و بستر مهمی برای رشد و تعالی بشر است، از توجه و اهتمام خاص و ویژه ای برخوردار می باشد. بخشی مهم از آموزه های قرآنی به این مهم توجه داشته است. اما از آن جایی که قرآن کتاب تربیتی و پرورشی است و به مسایل و

ص: 107

1- . عنکبوت(29): 39.

2- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 16، ص 272.

گونگون از منظر انسان سازی می نگرد، مسایل را به گونه ای مطرح می کند که انسان ساز باشد. این گونه است که برای تبیین هر مساله بُعد نظری آن چنان در بُعد عملی و نیز امور معقول در امور محسوس چنان آمیخته می شود، نمی توان تفکیک و جداسازی را انجام داد.

با توجه به آموزه های اسلامی می توان گفت که ثروت و دارایی، در حقیقت تنها همان چیزهایی است که انسان از آنها به درستی برای تعالی و کمال خود و نیز تکامل خود آن چیزها از آن بهره گرفته و مورد استفاده قرار داده است. از این روست که کنز به معنای گردآوری و جمع ثروت و دارایی، به عنوان رفتاری ضد کمالی ارزش یابی شده و تکاثرگرایان و کنزکنندگان از سوی خداوند مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفته اند.

نوع رفتار نادرست در قبال ثروت و دارایی، استفاده از آن در مسیر قدرت افزایی منفی و فساد و تباهی در چیزها و یا زمین و جامعه است. هر گاه ثروت در مسیر قدرت باطل یا فساد و تباهی قرار گیرد، به عنوان عامل زیانبار مطرح و معرفی می شود که به انسان و جامعه اجازه رشد و تکامل و تعالی نمی دهد و سد راه پیشرفت فردی و اجتماعی شخص و جامعه بشری می شود.

عدم استفاده صحیح از ثروت از مصادیق مهم و برجسته رفتار نادرست در دو حوزه مهم اقتصاد و سیاست است که به دنبال عدم استفاده صحیح ایجاد استکبار در برابر خداوند و مردم می شود. مانند استکبار فرعون، قرآن در این باره می فرماید: «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (1)

فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟

در جای دیگر قرآن در مورد استکبار ورزی فرعون می فرماید: «وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا

موسی گفت پروردگارا تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای و نتیجه اش این شده که (بندگان را) از راه تو گمراه می سازند.

قرآن کریم در مورد استکبار ورزی قارون بواسطه ثروت می فرماید: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَأَدُوُّ حَظٍّ عَظِيمٍ»(2) قارون با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که طالب حیات دنیا بودند گفتند: ای کاش همانند آنچه به

قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد. پس عامل اول ایجاد استکبار ثروت است.

2-1-2. قدرت

قرآن کریم درباره قدرت نظامی و موقعیت سیاسی - اجتماعی فرعون که سبب استکبار ورزی او شد می فرماید: «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ»(3)

فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست؟ که حاکی از پادشاهی و قدرت اوست. یا اینکه قرآن در خصوص استکبار ورزی قوم عاد به دلیل قدرت می فرماید: «فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً»(4)

اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند، و گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؟ که قدرت غرور آفرین قوم عاد را بیان می کند.

2-1-3. فقر فکری

فقر فرهنگی و عدم استقلال فکری مستضعفان یکی دیگر از عوامل پیدایش استکبار

ص: 109

1- . یونس(10): 88.

2- . قصص(28): 79.

3- . زخرف(43): 51.

4- . فصلت(41): 15.

در جامعه می باشد. هنگامی که جسم انسان گرسنه شود، نهایت سعی و تلاش می کند تا گرسنگی خود را مرتفع بسازد چون انسان ضعیف الطبع است پس توان تحمل گرسنگی در وی کم دیده می شود. این گرسنگی نه تنها گرسنگی جسم، بلکه گرسنگی فکر؛ گرسنگی شکم و گرسنگی روح و روان نیز می باشد. زمانیکه فکر گرسنه بود و غذای خود را نداشت که غذای فکر همان علم است، دست به هر چیزی زده و در جامعه نا امنی ایجاد می کند. مغزی که در آن جهل بود نه تنها خود بلکه دیگران را نیز از تاریکی و جهالت خویش مستفید می سازد. یگانه راهی که سبب امن و رفاه یک جامعه می شود، و از نخستین گامهای مثبت در جهت بهبودی اوضاع یک جامعه چه از لحاظ دینی، اجتماعی، اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی همانا داشتن فکر درست و منظم می باشد. (1)

اگر حکومتی در پی هدایت و رفع موانع و معایب ملت خویش برآید، باید در اصلاح و رشد فکری تمامی اقشار مردم جامعه خویش سعی و تلاش نماید، چرا که رفع موانع و معایب یک ملت در گرو اصلاح تفکر و رشد فکری مردم آن جامعه خواهد بود.

تهی کردن مستضعفان از اتکای به نفس و خودباوری توسط مستکبران، از عوامل پیدایش استکبار است، قرآن می فرماید: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (2)

او قوم خود را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند. زیرا گاهی افزون بر مستکبران، خود مستضعفان نیز در ایجاد استکبار نقش دارند و به تبلیغات و دسیسه ها و تهاجم فرهنگی مستکبران پاسخ مثبت داده، از آنها پیروی می کنند: «فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا» (3) ضعفا به مستکبران می گویند: ما پیرو شما بودیم.

ص: 110

1- . صالحی، مقاله گرسنگی و فقر فکری.

2- . زخرف(43): 54.

3- . غافر(40): 47.

حاکمی از دسیسه های شبانه روزی مستکبران برای القای اندیشه های خود به مستضعفان و تشویق آنان به پیروی از خود و همچنین بیان کننده پیروی مستضعفان از مستکبران به سبب استضعاف فرهنگی است که در اغلب موارد با ضعف اقتصادی و نظامی نیز توأم است.

استضعافی که این گونه ایجاد شده دست کمی از استکبار ندارد، زیرا چنین مستضعفانی در گمراهی و عذاب اخروی با مستکبران همراه و همگام اند: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَخْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَخْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا عِفْوًا أَنْتُمْ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَخْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَثَدًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي الْأَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (1)

اگر بینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) بازداشت شده اند (از وضع آنها تعجب میکنی) در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری میاندازد، مستضعفان به مستکبران می گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم! * (اما) مستکبران به مستضعفان پاسخ میدهند: آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد (و آنرا به خوبی در یافتید) بلکه شما خود مجرم بودید! * مستضعفان به مستکبران می گویند و سوسه های فریبکارانه شما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد) هنگامی که به ما دستور میدادید که به خداوند کافر شویم و شریکهای برای او قرار دهیم آنها هنگامی که عذاب (الهی) را میبینند ندامت خود را کتمان میکنند (مبادا بیشتر رسوا شوند) و ما غل و زنجیر در گردن کافران مینهیم آیا جز آنچه عمل میکردند به آنها جزا داده میشود؟

ص: 111

در آیات شریفه مستضعفان، با خطاب به مستکبران در قیامت، آنان را سبب بی ایمانی خود می دانند و می گویند: شما با دسیسه های شبانه روزی ما را به کفر به خداوند وادار کردید. مستکبران

در قالب استفهام انکاری پاسخ می دهند: «آیا ما راه هدایت را بر شما بسته بودیم؟ این چنین نیست، بلکه شما خود مجرم و گناهکارید، همچنین آیات فوق به پشیمانی و عذاب اخروی مستکبران و مستضعفان هر دو، اشاره دارد.

4-1-2. توهم برتری بینی

اصولاً مستکبران در رفتارشان پای بند به هیچ گونه ادب، اصول اخلاقی نمی باشند. در گفت وگوها، مخاطب خویش را خوار می دارند و به اصول ارزشی او اهانت می کنند؛ این رفتار زشت و زننده را حتی در مواردی که در تنگنا و فشار هستند و دست نیاز به سوی مخاطب دارند، اعمال می کنند. این ویژگی برخاسته از خصلت استکباری، خود بزرگ بینی و خود برترینی ایشان است.

اعتقاد به برتری در بین نوع خود از عوامل ایجاد استکبار است. به عنوان نمونه فرعون با آن که نیاز شدیدی به حضرت موسی 7 دارد تا عذاب های الهی را از ایشان و قوم او بردارد با غرور و حالت استکباری می گوید: «يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ» (1)

ای موسی! پروردگارت را به عهدی که نزد تو دارد برای ما بخوان!

اعتقاد به برتری در بین همه خلایق نیز از عوامل ایجاد استکبار است. این خصلت شیطانی که اولین بار، ابلیس، آن را مطرح کرده منشأ بسیاری از فسادها و ظلمهای بشر شده است که می توان آن را ریشه نژاد پرستیها و برتریهای کاذب در جامعه دانست؛ چنان که در قرآن، عامل استکبار شیطان این گونه بیان می شود: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (2)

خداوند به ابلیس فرمود:

ص: 112

1- . أعراف(7):134.

2- . ص(38):75.

وقتی که من به سجده فرمانت دادم، چه چیز تو را از سجده کردن بر آن چیزی که من خلق کردم باز داشت؟ آیا استکبار ورزیدی یا از بزرگان بودی. در جواب خداوند پاسخ داد: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»⁽¹⁾

شیطان گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی.

2-2. شیوه‌های استکبار

اشاره

مستکبران عالم برای آنکه به اهداف خود نائل شوند معمولاً شیوه‌های یکسانی دارند، عبارتند از:

1-2-2. استضعاف کشیدن مردم

فرعون برای استضعاف بنی اسرائیل نقشه‌ای را طرح کرد و با این برنامه شوم نسل ذکور آنها را که توان قیام داشتند، از بین می‌برد و دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند، جهت خدمتکاری زنده نگه می‌گذاشت،⁽²⁾ قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ»⁽³⁾

فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می‌داشت.

این آیه به یکی از کلیدی‌ترین روش مستکبران که شکاف بین ملت‌ها باشد، اشاره می‌کند؛ چراکه در صورت یکپارچه شدن توده‌های مردم، استکبار نمی‌تواند بر آنان استیلا پیدا کند؛ لذا فرعون برای موفقیت در کار خود کوشید تا بنی اسرائیل را به گروه‌ها و دسته‌های مختلف تقسیم کند، و از طرفی با کشتن پسران و حفظ دختران،

ص: 113

1- همان، 12.

2- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 16، ص 11.

3- قصص (28): 4.

قوای مردان را تضعیف کند و با این روش قدرت و سیطره ی خویش را عظمت بخشد. (1)

2-2-2. بردگی انسان ها

سیطره طاغوتی و ظالمانه فرعون، چنان بر مردم سایه افکنده بود که از خود، اراده و شخصیتی نداشتند و به اجبار، از فرمان او بدون چون و چرا پیروی می کردند، و سرسپرده آن بودند. (2)

قرآن کریم در موارد مختلفی به این رذیله اخلاقی مستکبران اشاره می کند و می فرماید: «فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِيَشْرِيَن مِثْلَنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ» (3)

آنها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها بردگان ما هستند؟!

منظور فرعون از اشاره به همانند بودن و بشر بودن موسی و هارون که از ناحیه خدا مأمور به هدایت وی و قومش بودند، عدم فضیلت آن دو بزرگوار بود؛ چون بنی اسرائیل بردگان فرعون بودند، و برتری بر قوم موسی را، برتری بر خود آن حضرت نیز می دانستند؛ و بازگو کردن این مسئله به موسی و هارون به این دلیل بود که ایشان نیز باید فرعون را پرستند، همان طور که بر قوم آن

دو برتری دارند و او را می پرستند. (4)

همچنان که حضرت امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه به این نکته اشاره کرده و در ارتباط با محکومیت بنی اسرائیل در چنگال فرعون و تسلط ستمگرانه فرعون می فرماید: «اتَّخَذَهُمُ الْفِرَاعِنَةُ عَبِيداً» (5) فراعنه، آنان را به بندگی گرفته بودند.

2-2-3. فریب مردم

زمانی که مستکبران از نظر منطق و برهان، نتوانند فریاد حق طلبانه انسان های آزاده را خاموش کنند، فضای جامعه را از دروغ و تهمت پر می کنند تا تشخیص حقیقت برای

ص: 114

1- . فضل الله، تفسیر من وحی القرآن، ج 17، ص 261.

2- . مدرسی، من هدی القرآن، ج 8، ص 185.

3- . مؤمنون(23): 47.

4- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 15، ص 34.

5- . دشتی، نهج البلاغه، خطبه 137.

توده مردم سخت شود؛ از این رو در تاریخ پیوسته پیامبران را ساحر یا مجنون معرفی کرده اند،(1)

قرآن در این باره می فرماید: «كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»(2) این گونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد، مگر اینکه گفتند: او ساحر است یا دیوانه.

همچنین، فرعون در برابر دعوت حضرت موسی (علیه السلام) گفت: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»(3) زیرا من می ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد بر پا کند! بدین وسیله فرعون به مردم القا می کرد که شما، خود، دارای دین و آیین هستید و با بودن موسی از دو جهت نگران شما هستیم: یکی آن که دین و عقیده ی بت پرستی شما را تباه کند و دیگر آن که دنیای شما را با قدرت نظامی، ناامنی و اختلاف افکنی به فساد کشاند؛ اما حضرت موسی (علی نبیا وعلیه السلام) در برابر این تهدید فرعون، با یادآوری دو صفت تکبرورزی و بی ایمانی این اشرار به خدا پناه می برد.(4)

2-3. ویژگی های مستکبران

اشاره

این خوی و یا پدیده در انسان و جامعه آثار و پیامدهای مخرب و زیانباری را در دو سطح فردی و جمعی به جا می گذارد. برخی از این آثار که قرآن بدان اشاره کرده است، عنوان خواهیم کرد تا با شناخت این آثار بتوانیم اشخاص و یا جوامع استکباری را بشناسیم و نسبت به آنها واکنش درست و برخورد صحیحی بروز داده و از افتادن به دام آنان پرهیز کنیم. شناخت آثار و نشانه ها می تواند ما را به شناخت اشخاص و افرادی که از این بیماری فردی و یا اجتماعی رنج می برند کمک و یاری

رساند. در

ص: 115

1- . طیب، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 12، ص 286.

2- . ذاریات(51): 52.

3- . غافر(40): 26.

4- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، ص 328.

حقیقت شناخت این آثار، شناخت مستکبر و یا جامعه استکباری است. قرآن نشانه‌ها و آثار استکبار ورزی را چنین گزارش می‌کند:

1-3-2. پیمان شکنی

اولین ارزشی که در یک زندگی اجتماعی شکل می‌گیرد و هر انسانی بنابر قریحه انسانی و فطری اش آن را معتبر می‌داند، پایبندی به قراردادهایی است که پذیرفته است.

انسان‌ها و جوامع استکباری به هیچ عهد و پیمانی پای بند نیستند. این عدم وفا به قوانین و اصول ابتدایی و پیمان شکنی از آن روست که خوی و منش استکباری دارند. بنابراین یکی از نشانه‌ها و نیز آثار استکبارورزی، عدم وفا به پیمانها و عهد و قانون است. چنان که قرآن به پیامبران نسبت به مستکبران هشدار می‌دهد که آنها گفتند: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ لَمَّا جَاءَهُم نَذِيرٌ مَّا رَأَوْهُمُ إِلَّا نُفُورًا * إِنَّ تَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (1)

به خدا سوگندهای سخت خوردند که اگر بیم دهنده‌ای بیاید بهتر از هر امتی هدایت یابند، ولی چون بیم دهنده‌ای آمد جز نفرت و بیزاریشان نیفزود؛ زیرا آنان قصد و نیت سرکشی و استکبارورزی در زمین و نیرنگهای بد و زشت را دارند، هر چند که این نیرنگشان جز نیرنگبازان و اهل آن را در بر نمی‌گیرد. در این آیه به صراحت و روشنی بیان شده است که علت پیمان شکنی با آن همه سوگند جز خوی و خصلت استکباری و نیرنگ ورزی ایشان نبوده است.

2-3-2. اتهام دروغ به دیگران

از دیگر نشانه‌ها و آثار خصلت استکبار ورزی آن است که خود را تنها راستگویان و درستکاران می‌دانند و دیگران را دروغگو قلمداد می‌کنند. از این رو اگر از زبان دیگری مطالب حق و درستی را بشنوند و با آن که آن را حق و درست و راست می‌یابند ولی

ص: 116

چون جز به خود باور نداشته و دیگران را کس نمی شمارند آنان را متهم به دروغگویی می کنند و به تکذیب ایشان می پردازند.

قرآن می فرماید که این خصلت مستکبران موجب شد که نه تنها زمینه برای پذیرش حق در ایشان فراهم نشود بلکه به دروغگویی اهل حق اقدام کنند و آنان را به عنوان دروغگویان از خود برانند. «وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا» (1)

هنگامی که آیات ما

بر ایشان خوانده شود، با خودبرتر بینی و خودپسندی روی بر می گردانند، گوئی آن را نشنیده، گوئی اصلاً گوشه‌پایش سنگین است. قرآن این روش ایشان را برخاسته پیروی از هوا و هوس دانسته و می فرماید: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (2)

هرگاه رسولی می آید که با خواسته های نفسانی ایشان همراه نیست استکبار می ورزند و در پی همین بزرگ بینی گروهی از پیامبران را تکذیب و گروهی را می کشند.

3-3-2. کشتن مخالفان

آیه شریفه می فرماید: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (3) خوی

استکباری انسان موجب می شود تا اهل حق و دعوت کنندگان آن را تنها به جهت آن که مخالف هوای و هوس ایشان می روند، می کشند. این خصلتی است که در جهان امروز مستکبران در پیش گرفته اند و هر آن کس که مخالف هوای و هوسهای ایشان رفتار نمایند به اشکال مختلف از صحنه اجتماع می زدایند.

تخریب شخصیت یا ترور شخص (فیزیکی) در پی ترور شخصیت و یا ناکار آمدی

ص: 117

1- . لقمان(31): 7

2- . بقره(2): 87.

3- . همان.

آن از روش هایی است که مستکبران بدان تمسک می جویند. تکذیب و اتهام دروغگویی و خلاف گویی روشی است که در راستای کنار نهادن اجتماعی و از میان بردن وجه اجتماعی دعوتگران حق و حقیقت انجام می شود. اگر این روش ناکار آمد بود و نتیجه مطلوب را نداشته باشد، اقدام به ترور شخص و از میان بردن فیزیکی آن می کنند.

4-3-2. مخالفت با حق

از دیگر آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی خصلت استکباری آن است که با حق و حقیقت به مخالفت می پردازند. هر چیزی که برخاسته و یا نمادی از حق باشد، در نظر ایشان امری باطل است که می بایست به شدت با آن مبارزه کرد و اجازه فعالیت و رشد و بالندگی را به آن نداد. اگر با توحید به عنوان یک امر معقول و حق ثابت عقلانی مبارزه می کنند و یا با نمادهای عبادتی و مناسک مرتبط به آن به مخالفت می پردازند در این راستاست.

قرآن تاکید می کند که مستکبران به جهت همین خصلت استکباری از توحید و عبادت خدای یگانه سر باز می زنند؛ زیرا آن را مخالف هوای و هوس خود می بینند. «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ»⁽¹⁾ چرا که وقتی به آنها لا اله الا الله گفته می شد استکبار می کردند.

5-3-2. درخواست های نامعقول

از دیگر پیامدهای روحیه استکبارورزی، درخواست های نامعقول از دیگران است. آنان از آن جایی که خود را در مقام برتر در آفرینش و خلقت می یابند، باور ندارند که دیگران می توانند حق باشند، به حق بگویند و یا امری معقول را بیان و یا ارایه دهند. نگرش جامعه غربی در مساله افکار و اندیشه ها در جامعه معاصر بیانگر این خصلت استکباری ایشان است.

قرآن در این باره می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ

ص: 118

أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا» (1) آنان که امیدی به دیدار و لقای ما ندارند می گویند که چرا بر ما فرشتگان نازل نمی شوند و یا چرا ما خدایی که پروردگار ماست را نمی بینیم؛ این درخواست از آن روست که آنان خودشان را بزرگ و برتر می بینند و استکبار می ورزند و برترجویی شگفتی در خود می جویند.

6-3-2. لجاجت و حق ناپذیری

نتیجه طبیعی خود برتربینی این است که انسان از جاده حق و حقیقت دور شود و در برابر حق به لجاجت پردازد. کسی که برای دیگری ارزش انسانی و یا اجتماعی قایل نیست و دیگری را در حد و اندازه های خود نمی یابد، چنین شخصی هرگز سخن دیگری را نمی پذیرد و با او از سر گفت و گو وارد نمی شود. اصل لجاجت و یک دنده گی امری طبیعی برای مستکبران است.

مستکبر چه شخص و چه جامعه وقتی خود را قویتر و برتر و دانا و تواناتر از دیگری یافت و یا بر این باور بود نمی تواند از دیگری چیزی به نام حق را بپذیرد؛ زیرا باور ندارد که دیگری بر عقل و روش معقولی باشد و یا بهتر از او بفهمد و درک کند. بنابراین یافته های دیگری هر چه باشد امری غیر مقبول و نادرست و باطل است و می بایست با آن مبارزه و مخالفت ورزید. همین روحیه مستکبری و زمینه های آن موجب می شود تا با حقی که در نزد دیگری است به لجاجت پردازد و آن را نپذیرد. «يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنْزِلُ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرُهُ بَعْدَ آيِ الْيَمِّ» (2) که

پیوسته آیات الهی را می شنود که بر او تلاوت می شود اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد گوئی اصلاً آنرا نشنیده است، چنین کسی را به عذاب دردناک بشارت ده.

7-3-2. احساس غرور و قدرت

این گونه است که مستکبران در خود احساس غرور و قدرت می کند و کسی را در

ص: 119

1- . فرقان(25): 21.

2- . جاثیه(45): 8.

جهان بنده نیستند. روحیه خود برترینی در آفرینش و عقل و هوش و خرد موجب می شود که خود را چنان پندارد که بر همه موجودات و یا هم نوعان سر آمد است و می بایست دیگران به جهت فقدان عقل و خرد و کاهش آن، سر به آستان ایشان بمالند.

این احساس غرور و قدرت است که وی را از پذیرش دیگری و هم ردیف بودن باز می دارد و جامعه پذیری و هم گرایی را با بحران مواجه و روبه رو می سازد. کسی که از چنین روحیه و خویی برخوردار است هرگز با دیگری خود را در یک سطح نمی بیند و خواهان اطاعت دیگری از خود است. «فَمَا مَّا عَادُ فَاسَةً تَكْبُرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (1)

اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند، و گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنها قویتر است، آنها (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می کردند.

4-2. آثار استکبار

اشاره

کبر، به عنوان یک صفت رذیله اخلاقی موجود در نفس بشری است که همانند بیماری های درونی و جسمانی همیشه همراه با آثاری در برون آشکار می شود؛ چراکه بزرگترین حجاب میان بنده و پروردگار بوده، و مانعی بسیار دشوار در راه صلاح و رستگاری بوده و سرچشمه بیشتر جنایات تاریخ بشریت و گناهان است. (2)

در قرآن کریم به مواردی از آثار استکبار اشاره شده که عبارتند از:

1-4-2. استمرار شرک

قرآن در مورد مجرمان که برای خداوند احدیت شریک قائلند، می فرماید: «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ وَيَقُولُونَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ

ص: 120

1- . فصلت(41): 15.

2- . مدرسی، من هدی القرآن، ج 12، ص 115

مَجْنُون» (1) چرا که وقتی به آنها

گفته می شد: معبودی جز خدا وجود ندارد، تکبر و سرکشی می کردند و پیوسته می گفتند: آیا ما معبودان خود را بخاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟

بیان جرم مشرکان به این است که تکبر به آنها اجازه نمی دهد که به وحدانیت خداوند اعتراف کنند و به رسول خدا که منزله از هر نسبت ناروایی است، نسبت جنون یا شاعری و امثال اینها را بدهند؛ و استکبار آنها به معنای شدت کبر و اظهار تکبرشان است که همدیگر را از ترک بت پرستی نفی می کنند. (2)

2-4-2. ممانعت از ایمان

از دیدگاه قرآن، استکبار ورزی بزرگ ترین مانع ایمان به حقیقت بوده و در مقابل، تواضع و فروتنی و ترک هرگونه استکبار، از نشانه های مؤمنان راستین به حساب می آید. (3)

قرآن کریم می فرماید: «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حَمَرُوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (4)

تنها کسانی که به آیات ما ایمان می آورند که هر وقت این آیات به آنان یادآوری شود، به سجده می افتند و تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند، و تکبر نمی کنند.

مؤمنان حقیقی همواره در جستجوی حق و هدایتند؛ به مجرد شنیدن نام خدا تسلیم او می شوند، هر چند این عمل مخالف هواهای نفسانی یا مصلحت آنها باشد؛ و تنها این گروه هستند که ایمانشان از روی عشق به خداوند است. (5)

ص: 121

1- . صافات(37): 35-36.

2- . ابن عاشور، التحرير والتنوير، ج 23، ص 27.

3- . طباطبایی، الميزان في تفسير القرآن، ج 17، ص 146.

4- . سجده(32): 15.

5- . مدرسی، من هدی القرآن، ج 18، ص 234.

از آنجا که دل های متکبرین و مستکبرین، حقیقت را انکار می کند، این انکار، مانع از ایمان آوردن آنها به آخرت می شود؛ و تنها دلیل انکارشان فخر فروشی و استکبار آنهاست. (1)

قرآن کریم می فرماید: «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (2)

اما آنها که به آخرت ایمان ندارند دل‌هایشان حق را انکار می کند، و مستکبرند.

آیه در صدد فهماندن یگانه معبود برای منکرین معاد است که روشن بودن آن بر کسی پوشیده نیست و هیچ گونه شکی در آن وجود ندارد؛ اما کسانی که به روز جزا ایمان ندارند، دل‌هایشان منکر حق بوده و با عنادورزی می خواهند در برابر حق، خود را بزرگتر از آن جلوه دهند؛ به همین دلیل، بدون هیچ حجت و برهانی از پذیرفتن حق سر بر می تابند. (3)

یا اینکه قرآن در آیه دیگر در تکذیب آخرت از قول مستکبران می فرماید: «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (4) می گویند این وعده (مجازات) اگر راست می گوئید کی عملی می شود؟

از آیات فوق و آیات فراوان دیگری در این زمینه بر می آید که مستکبران بیش از هر چیز به تکذیب اصول دین توحید، نبوت و معاد می پردازند.

4-4-2. محرومیت از محبت الهی

حب و بغض دو مفهومی است که با زندگی همه انسان ها عجین شده و از فطریات اولیه بشر هست. از این رو در معارف بشری و معارف الهی که در کتب آسمانی منعکس

ص: 122

1- . همان، ج 6، ص 40.

2- . نحل(16): 22.

3- . طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 12، ص 228.

4- . یونس(10): 48.

شده به خصوص در قرآن کریم، از آن، مطالب و معارف مفصلی عنوان شده است. در آخرین کتاب آسمانی برای تبیین این مقوله فطری، اقسام آن، درجات، رابطه میان حب انسان و خداوند، بهره مندان از حب الهی و محرومین از آن و ... از واژه های مختلفی استفاده شده است.

قرآن کریم در خصوص دوری بودن مستکبران از محبت الهی می فرماید: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» (1)

او(خداوند) مستکبران را دوست نمی دارد.

3. افساد

اشاره

یکی دیگر از مواردی که باعث استضعاف می شود، افساد است. افساد مورد باب افعال از ماده «فسد یفسد» به معنای تباه کردن و از بین بردن است. افساد در لغت به معنای تباه کردن و از بین بردن آمده است. (2)

این معنا را می توان در کتب لغت دید، به گونه ای که همگی آنها همین معنا را برای افساد آورده اند. اما گاه افساد را مقابل اصلاح می دانند (3) و بعضی هم «خروج الشیء عن

الاعتدال» (خارج شدن از حد اعتدال) را فساد می دانند (4) که در این صورت، کسی که بخواهد امری را از حد اعتدال خارج کند مفسد است. مثلاً بر هم زنده نظم و اعتدال جامعه را می توان مفسد دانست، چنان که در فقه راهزنان مفسد فی الارض دانسته شده اند.

افساد در اصطلاح مفسران: مرحوم شیخ طوسی می فرماید: هرگونه کج رفتاری افساد است. (5)

در تفسیر مجمع البیان اعمالی از قبیل تغییر دین و تحریف کتاب و جلوگیری مردم از گرایش به دین

ص: 123

1- . نحل(16): 22.

2- . (فیومی، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج 1 و 2، ص 472.

3- . فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 11، ص 634.

4- . راغب اصفهانی، المفردات، ص 142.

5- . طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 416.

در تفسیر پرتوی از قرآن این گونه آمده است که از نظر پیامبران و مصلحان عالیقدر روش و اعمال منافقین فساد در زمین است؛ از این جهت که این روش منشأ فساد استعدادهای فکری و اخلاقی افراد بشر می شود و چون انسان ثمره خلقت و زمین است فساد انسان، فساد زمین است، یا از این جهت که فساد قوای بشری موجب بایر ماندن زمین و بهره نگرستن از استعدادهای آن می گردد و یا اینکه دو نتیجه بقای نظام فاسد و عمل مؤثر در یکدیگر است. (2)

معنویت گریزی و کم رنگ شدن باورهای دینی، بهترین عامل فساد در جامعه محسوب می شود. اما این که معنویت گریزی خود معلول عواملی است. فساد و گناه تعبیری است که در کتاب های اخلاقی دینی بکار رفته است؛ جامعه شناسان از «آسیب های اجتماعی» و «کج روی های رفتاری» سخن به میان آورده اند، روان شناسان به «نابهنجاری ها» اشاره کرده اند. این اصطلاحات در واقع بیانگر روی کردهای مختلف به انحرافات اخلاقی و اجتماعی است که علل خاص خود را دارد.

خوی تبه کاری فرعون، علّت استضعاف مردم مصر شد. آیه شریفه می فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدْبِحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (3)

فرعون برتریجویی در زمین کرد و اهل آنرا به گروههای مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسران آنها را سر می برید و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه می داشت، او مسلماً از مفسدان بود.

1-3. عوامل زمینه ساز فساد

اشاره

بعد از آفرینش انسان، در طول تاریخ بشریت هر فسادی که بر روی زمین صورت

ص: 124

1- . طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 73.

2- . طالقانی، پرتوی از قرآن، ج 1، ص 473.

3- . قصص (28): 4.

گرفته، که به دنبال آن با تضعیف و به استضعاف کشیدن همراه بوده دارای عوامل و زمینه های یکسانی بوده است، که این عوامل کلی را می توان چنین برشمرد:

1-1-3. عدم وجود کنترل درونی

یا به عبارتی عدم وجود تقوی و پرهیزکاری باعث بروز فساد می گردد. یکی از واژگان کلیدی قرآن و دستورات خداوند متعال در قرآن کریم، که در اشکال و قالب های گوناگون برای بندگان بیان شده است، تقوا می باشد. این سفارش در قرآن، سفارشی عام و فراگیر است که شامل تمام ادیان می شود همانطور که آمده است. قرآن کریم می فرماید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ»⁽¹⁾

و ما به کسانی که پیش از شما، کتاب آسمانی به آنها داده شده بود، سفارش کردیم، (همچنین) به شما (نیز) سفارش می کنیم که «اتَّقُوا اللَّهَ» تقوای الهی پیشه کنید.

تقوی اسم مصدر از ماده وقایه به معنای محافظت کردن نفساز آلوده شدن به گناه و آنچه می ترسد بکار رفته است. و در اصطلاح شرع تقوا عبارت است از: حفظ نفس از گناه و از آنچه شایسته نیست انجام شود.⁽²⁾

تقوا صفتی است که انسان را از گناه و نافرمانی خداوند متعال، باز می دارد و بر طاعت و بندگی او برمی انگیزد. به شخص متّصف به این صفت، متقی گفته می شود. در ادبیات معارف اسلامی به معنای حفظ خویشتن از مطلق محظورات است. پس بنابر مطالب ذکر شده نبود تقوا باعث ایجاد فساد خواهد شد.

2-1-3. احساس عدم وجود کنترل بیرونی

یکی دیگر از عوامل بروز فساد است، چنانچه فرد خود را بی قید و بند و آزاد و بلاقید تصوّر می کند و امکان هر گونه بروز فساد ممکن خواهد شد احساس عدم وجود کنترل بیرونی می باشد. ظهور پدیده «اداره کردن» مربوط به روزگار

ص: 125

1- . نساء(4): 131.

2- . راغب اصفهانی، المفردات، ص 736.

اخیر نیست بلکه از دیرباز، بشر متوجه شده است که برای رسیدن به یک «هدف» لازم است به بسیج امکانات و رهبری این امکانات به سوی آن هدف مشخص اقدام کند.

قرآن کریم در خصوص کنترل بیرونی می فرماید: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (1)

آیا او (انسان) نمی داند که خداوند همه اعمالش را می بیند؟ مراد از این علم، آگاهی بر طریق استلزام است، چون لازمه اعتقاد به اینکه خدا خالق هر چیزی است این اعتقاد است که خدا به هر چیزی عالم است.

پس انسان باید همواره به این نکته توجه داشته باشد که خداوند در هر حالی شاهد و ناظر اعمال و کارهای او است. اگر انسان متوجه باشد که خداوند همه جا وجود دارد و در هر حالی او را می بیند، گناه نمی کند و دائماً مراقب کارهای خودش است.

3-1-3. احساس عدم بازخواست

وقتی که فرد خود را از مواجهه با بازخواست و تنبیه مصون می داند و یا تبعات منفی مجازات را کمتر منافع فساد می داند، و تقوای درونی نیز ضعیف بوده او را از انجام فساد باز نمی دارد آن گاه محیط را برای اعمال مفسده انگیز مهیا می بیند. این جاست که شاهد یکه تازیهای مفسدین خواهیم شد.

شاید به همین دلیل باشد که خداوند رحمان یکی از وظایف پیامبران را ترساندن و انذار قرار داده است. چنانچه در جای جای قرآن از انذار یاد شده است. مانند اینکه فرمود: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» (2) ما تو را به حق، برای بشارت و بیم دادن (مردم جهان) فرستادیم. و یا در جای دیگر فرمود: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ» (3)

مردم (در آغاز) یک دسته بودند خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند.

ص: 126

1- . علق (96): 14.

2- . بقره (2): 119.

3- . همان، 213.

خداوند کریم در قرآن در خصوص بازخواست از بندگان می فرماید: «وَقَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (1)

آنها را متوقف سازید که باید بازپرسی و بازخواست شوند. اصل بازخواستی خداوند از بندگان طبق آیه شریفه ثابت است.

خداوند اصل بازخواستی را در قرآن بیان نموده تا با توجه به این اصل احساس رهایی و آزادی برای بندگان ایجاد نشود، که اگر این احساس به منصفه ظهور برسد تبعات زیان باری برای جامعه و فرد در پی خواهد داشت که اولین زیان ایجاد فساد خواهد بود.

4-1-3. عدم ضمانتهای لازم

عدم ضمانت لازم باعث تجرّی و عصیان خلافکاران و مفسدان می گردد. لذا گفته شده که عوامل بازدارنده اولاً باید در حد مناسب بازدارندگی باشد و ثانیاً ضمانت اجرایی داشته باشد. در همین خصوص است که خداوند متعال پس از اعلام ارسال رُسل، می فرماید ما آنها را فرستادیم. آنجا که فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (2)

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می کند بی آنکه او را ببینند خداوند قوی و شکست ناپذیر است!

5-1-3. توجیهات ذهنی بی اساس جاهلانه

یکی دیگر از عوامل بروز فساد است که افراد برای اغناء ذهنی خود و جامعه به دنبال بهانه تراشی و عذر تراشی هستند، چنانچه خداوند می فرماید: «بَلِ»

ص: 127

1- . صافات(37): 24.

2- . حدید(57): 25.

الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ» (1) بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بترشد.

3-1-6. عدم اطلاع از قوانین لایتغیر جهان هستی

یکی دیگر از مواردی که سبب بروز فساد می شود، عدم اطلاع از قوانین تغییر ناپذیر جهان هستی می باشد. افراد به خیال اینکه برای رسیدن به اهداف شان از هر وسیله ای می توانند بهره ببرند، درگیر در فساد می شوند. مثلاً دروغ می گوید، دزدی می کند و ... تا به خوشی دنیا برسد. در صورتی که اگر بداند قانونی در دنیا حاکم است که از راه معصیت خدا نه تنها به اهداف نمی رسی بلکه از آن دوان دور می شوی، دیگر از راه های مفسده انگیز دنبال سعادت نمی رود. چنانچه پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَتْ أَبْعَدَ لَهُ مِمَّا رَجَا وَأَقْرَبَ مِمَّا اتَّقَى» (2)

کسی که از راه گناه از پی کاری برخیزد از چیزی که به او امید دارد بیشتر دور می شود و به آنچه از او می ترسد نزدیک تر می شود.

3-1-7. سلطه بر مردم

سلطه بر مردم از جمله عواملی است که باعث ظهور فساد است. فسادی که در جامعه متمدن مصر حاکم بود، معلول خود برتر بینی فرعون و سلطه گری او بر مردم بود و این روحیه موجب شد که فرعون برای تثبیت سلطه خود با ایجاد اختلاف طبقاتی میان مردم آنها را به استضعاف بکشاند.

در دنیای امروز، مهم ترین و موثرترین عامل در ترویج بی بند و باری و فساد، حاکمیت فرهنگ سلطه است. در این فرهنگ، همه چیز برای به قدرت رسیدن زورمندان و قلدران و سلطه گران و تضعیف زیر سلطه ها به خدمت گرفته می شود و جامعه ای که با این فرهنگ مبارزه کند، طبعاً با مظاهر آن، خواهد جنگید و آن چه که

ص: 128

1- . قیامه (75): 14-15.

2- . مجلسی، بحار الأنوار، ج 10، ص 178، ح 77.

به طور خاص در جوامع اسلامی مطرح است، مبارزه با اصول فرهنگ اصیل اسلامی است.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می فرماید: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفُسَادَ»(1)

(نشانه آن، این است که) هنگامی که روی برمی گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و زراعتها و چهارپایان را نابود می سازند (با این که می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد.

و سعی به معنای عمل و هم به معنای سرعت در راه رفتن است، در نتیجه معنای آیه چنین است، که این منافق شدید الخصومه وقتی دستش برسد، و دارای قدرتی شود و ریاستی به دست آرد سعی می کند فساد را در زمین بگستراند و ممکن است کلمه (تولی) به معنای اعراض از روبرو شدن، و گفتگو کردن باشد و معنا چنین باشد که چون از نزد تو بیرون می شود، وضعش غیر آن وضعی می شود که در حضور تو داشت، در حضور تو دم از صلاح و اصلاح و خیر می زد، و می گفت در این راه سعی خواهد کرد، ولی چون بیرون می شود در راه فساد و افساد سعی می کند.(2)

2-3. آثار و پیامدهای فساد

اشاره

فساد مسأله ای است که در تمام ادوار گریبانگر حکومتها و جوامع بشری بوده. بشر با توجه به اهمیتی که برای سلامت خود قائل است، به سلامت جامعه هم ارزش می نهد و بیماری جامعه را بیماری خود می داند؛ هم چنان که تلاش می کند برای حفظ و تأمین سلامت خود از بسیاری از امور بپرهیزد و یا از واکسن های پیش گیری و داروهای گوناگون استفاده کند، برای سلامت جامعه هم باید نهایت سعی و کوشش خود را به

ص: 129

1- . بقره(2): 205.

2- . خمینی، تحریرالوسیله، ج 2، ص 144.

اخلاقی و روانی پرهیز دهد تا ديگر افراد جامعه به رشد، تعالی و سعادت برسند. همانطور که عنوان شد یکی از عواملی که مانع رشد تعالی فرد و جامعه بشود فساد است، که پیامدهایی به دنبال خواهد داشت که عبارتند از:

1-2-3. تضعیف جبهه حق

همان گونه که قرآن کریم به علت جامعیت بی مانند خود به همه مسائل مهم حیات بشری اشاره نموده است، درباره شیوه های مقابله جریان انحرافی با جریان حق نیز، به ظرافت سخن گفته است.

در این راستا خداوند در قرآن به تلاش دشمن در جهت تضعیف جبهه حق اشاره می کند و تلاش جریان باطل در راستای صلاحیت زدایی از رهبری حق را بازگو می نماید که شیوه های ناجوانمردانه ای چون زدن اتهاماتی از قبیل جنون، ساحری، کاهنی، دروغگویی و شاعری از جمله این موارد است. مثلاً تهمت جنون و دیوانگی، شیوه ای است که از سوی مفسدین و مستکبرین در مورد بیشتر پیامبران اجرا می شد کما اینکه حضرت نوح(علی نبیا و علیه السلام) را مجنون خواندند: «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ»⁽¹⁾.

پیش از آنها قوم نوح تکذیب کردند (آری) بنده ما (نوح) را تکذیب کرده و گفتند: او دیوانه است و (با انواع آزارها) او را (از ادامه رسالتش) بازداشتند.

ديگر روش مفسدین برای تضعیف جبهه حق، قداست شکنی رهبری است. مفسدین با ایجاد فساد، درصدد حریم شکنی و قداست زدایی از رهبر جبهه حق می باشند تا از این رهگذر بتواند گامی ديگر در تضعیف جریان حق برداشته باشند.

ص: 130

2-2-3. تضعیف اعتقادی دیگران

یکی دیگر از پیامدهایی که مفسدین بعد از فساد به دنبال آن خواسته یا ناخواسته هستند تضعیف اعتقادی مردم می باشد. همین قدر که پایه های اعتقادی یک نفر سست شود مسیر برای رسیدن به اهداف مفسیدن هموارتر خواهد بود.

3-2-3. ایجاد ناامنی

یکی دیگر از پیامدهای فساد ناامنی است. حرص و طمع برای بدست آوردن ثروت بیشتر و رقابتهای تجاری، فکر و ذهن افراد را به پول وابسته کرده است. ثروت بیش از حد دیگر انگیزه و

نیازی در افراد پولدار به وجود نمی آورد. معمولاً وقتی شخصی متمول باشد هیچ دغدغه ذهنی برای امور مالی خود ندارد ناخودآگاه به بیراه کشیده می شود و پول خود را صرف امور بیهوده و هجو می کند.

افزایش فساد به معنی افزایش ناامنی است. با بروز فساد در جامعه یا در بین افراد ناخودآگاه ایجاد فضای ناامنی می شود. تحقیقات علمی و تجربیات بین المللی نیز این را به اثبات رسانده است زیرا فساد منابع ملی را به هدر می رساند.

3-2-4. به تباهی کشیدن جامعه

در طول تاریخ جوامع و ملت‌های بسیاری پدیدآمده و نابود شده اند. پرسش این مطلب آن است که چرا جامعه به تباهی می رود و از هم می پاشد؟ بی شک یکی از دلایلی که منجر به تباهی و در نهایت نابودی جوامع می شود فساد خواهد بود. جامعه ای که در چارچوب هنجارها و ارزشهای عقلانی قوانین و مقررات خود سامان داده و بدان عمل نکند، از رشد و پیشرفت بهره مند نخواهد شد، بلکه منجر به انحطاط خواهد شد. چون جامعه با فساد در وضعیت نامطلوبی قرار می گیرد.

3-2-5. دور ماندن از سعادت

آفریدگار یکتایی که مظهر تمام خوبیها و درستی هاست سعادت مخلوقاتش را در هم سویی هرچه بیشتر با خالقشان قرار داده است. هرچند که خداوند یکتا؛ بی همتاست و هیچ کس را یارای همتایی با او نیست اما نزدیک شدن به صفات خالق و پیاده سازی هرچه بیشتر صفات الهی در وجود انسان، سعادت آدمیرا دنبال دارد. طبق آیه شریفه «إِنَّ

خدا مفسدان را دوست ندارد. یکی دیگر از آثار فساد دور ماندن از سعادت خواهد بود.

4. ظلم

اشاره

ظلم یکی از رذایل اخلاقی و مذموم است. ظلم مصدر عربی در لغت به معنای وضع شیء در غیر موضع خود، است.(2)

«ظلم» در لغت، به معنای کار بی جا انجام دادن(3) و خروج از حد میانه روی است.

ظلم به این معنا، جامع همه رذایل، و ارتکاب هر یک از زشتی های شرعی و عقلی را شامل است. و این، ظلم به معنای اعم است.(4)

برای ظلم، معنای دیگری نیز وجود دارد که عبارت است از: ضرر و اذیت رسانیدن به غیر، از قبیل: کشتن و یا زدن، دشنام و فحش دادن، غیبت کردن، تصرف کردن مال غیر به ناحق و یا غیر اینها از کردار یا گفتاری که باعث اذیت دیگری شود. و این، ظلم به معنای اخص است.(5) بیشتر آنچه در آیات و روایات، و عرف مردم ذکر می شود این معنا مراد است.

ظلم در نظر اهل لغت و بسیاری از علماء عبارت است از قرار دادن چیزی در غیر جای خود، خواه به نقص یا افزایش باشد،(6)

یا با عدول از زمان یا مکان خاص آن چیز، مثلاً می گویند: «ظلمت السماء» یعنی بی موقع حیوان را دوشیدم. یا «ظلمت الارض» یعنی چاه را در محل نامناسب حفر کردم. به چنین زمینی، «مظلومه» می گویند و به خاکی که از آن خارج کرده اند «ظلمیم» گفته می شود.

ص: 132

1- . قصص (28): 77.

2- . سیاح، فرهنگ جامع، ج 3، ص 55.

3- . ازهری، تهذیب اللغه، ج 14، ص 247.

4- . نراقی، معراج السعاده، ص 475.

5- . همان.

6- . سیاح، فرهنگ جامع، ج 3، ص 55.

اما آنچه در اصطلاح و عرف مردم از ظلم ذکر می شود بیشتر مصادیق آن می باشد که ظلم به معنای اخص است. اصطلاح معروف «ظلم» به معنای رعایت نکردن حق است. (1)

قرآن کریم ستم مشرکان را، عامل استضعاف مسلمانان در صدر اسلام بیان نموده است: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» (2) چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ همان افراد (ستم‌دیده ای) که می گویند خدایا ما را از این شهر مکه که اهلس ستمگرند بیرون ببر و برای ما از طرف خود سرپرست قرار بده. و از برای ما از طرف خود یار و یابوری تعیین فرما.

در آیه شریفه تحریکی بر قتال، که با تعبیر استفهام انجام شده، استفهامی که به یاد شنونده می آورد که قتالشان قتال در راه خدا است، و فراموش نکنند. در این آیه مستضعفین بعضی از مؤمنین و پاره ای از آنها فرض شده اند، چون همان طور که قبلاً خاطر نشان ساختیم کسانی هستند که الله و ربوبیت او را قبول دارند، و می گویند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ» و علاوه بر این که مؤمنند

مظلوم و بیچاره و معذبند و داد مظلومی سر می دهند استغاثه و التماس می کنند، که (پروردگارا ما را از این شهری که اهلس ستمکارند نجات بده ...)، در این جا مساله ستم را مطلق آورد، تا اشاره ای باشد به این که تنها به نفس خود ظلم نمی کردند، بلکه به این طایفه مستضعف نیز انواع ظلم و شکنجه را روا می داشتند، و واقعیت هم همین طور بود. و نیز در تعبیر از استغاثه طایفه مستضعف، با این که می توانست بفرماید: فریاد می زدند، که هان ای مردم بامروت، و یا ای قوم، و یا ای بستگان، و یا ای کسانی که خود را مرد می دانید، آخر به فریاد ما برسید،

ص: 133

1- . رامپوری، غیث اللغات، ص 569.

2- . نساء(4): 75.

چنین نفمود بلکه زیباترین لفظ و بهترین عبارت را آورد، و آن این است که از آنان حکایت کرد که به جای مردم پروردگار خود را خواندند، و به درگاه مولای حقیقتشان پناه بردند، و عرضه داشتند: پروردگارا ما را از این قریه که اهلش ستمکارند بیرون کن آنگاه به طور اشاره عرض کردند، خدایا به دست رسالت و مؤمنین به وی که در راه تو جهاد می کنند ما را نجات بده: «اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» و از این مناجاتشان فهمیده می شود، از خدا تمنای ولی و یآوری کرده اند، اما راضی نشدند خود آن ولی را صدا بزنند، بلکه از پروردگارشان خواسته اند ولی و نصیری به یاریشان بفرستد. (1)

4-1. منشأ و عوامل ظهور ظلم

اشاره

هر پدیده ای نیاز به یک علتی دارد و برای این رذیله اخلاقی علت ها و عوامل زیادی ذکر شده است که ممکن است گاهی علت بیرونی و گاهی منشأ درونی داشته باشد، که به طور مختصر به برخی عوامل اشاره خواهد شد.

4-1-1. کینه توزی

کینه یکی از رذایل اخلاقی است. کینه عبارت است از داشتن عداوت و دشمنی دیگری در دل و منتظر فرصت مناسب برای ابراز آن بودن. کینه توزی حالتی نفسانی است که به دنبال حسادت و خشم و مانند آن در نفس آدمی پدیدار می شود و به شکل یکی عقده در آن باقی مانده و روح و جسم کینه توز را به شدت تحت تاثیر قرار می دهد و تعادل رفتاری و شخصیتی او را سلب می کند و زمینه آسیب زدن به هر شکل و هر زمان و مکانی را در جان شخص می پروراند و خواب و آسایش و آرامش را از او می گیرد و تا ضربه و نیش خود را نزنند آرام نمی گیرد.

گاهی انسان ستمکار چنان در خباثت و وقاحت غوطه ور است که گویی از تعدی و تجاوز به حقوق دیگران مخصوصاً به حقوق ضعفا و بینوایان لذت می برد و هر چه که

ص: 134

در تعدی و تجاوز به دیگران بیشتر خشونت انجام می دهد بر لذت و شقاوت او می افزاید.

امام علی (علیه السلام) در مورد این صفت رذیله می فرماید: «سَبَبُ الْفِتَنِ الْحِقْدُ»⁽¹⁾

علت فتنه ها و آشوب ها کینه توزی است. پس طبق مطالب یاد شده کینه ورزی منجر به ظلم خواهد شد.

2-1-4. خودکامگی

خودکامگی نوع رفتار اجتماعی است که به عللی گوناگون به عنوان نابه هنجاری تلقی می شود. انسانی که گرفتار خودکامگی و استبداد است، انسان مغرور و متکبری است که جز خود کسی را قبول ندارد و اندیشه و رای خویش را درست و آرای دیگران را نادرست می داند. همین تک رأیی و استبداد اگر در کنار قدرت قرار گیرد به خودکامگی سیاسی می انجامد.

گونه ای از شیوه های حکومتی تمامیت خواه و شکلی از حکومت است که در آن قدرت سیاسی در دست یک حاکم خودگمارده قرار دارد. در حکومت خودکامه دامنه اختیارات حاکم و طول دوره حکومت آنها بسیار است و توزیع قدرت عادلانه نیست. طرف داران حکومت خودکامه معتقدند که این نوع حکومت امکان انباشت سرمایه، برنامه ریزی متمرکز و تصمیم گیری قاطع برای رفع موانع راه را برای توسعه فراهم می سازد. در حالی که مخالفان این نوع حکومت معتقدند که خودکامگی باعث احساس بی قدرتی سیاسی در بین مردم می شود و کارایی و خلاقیت آنها را کاهش می دهد.⁽²⁾

خداوند در قرآن کریم در تبیین این نقش زیانبار استبداد و خودکامگی می فرماید: «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ»

ص: 135

1- . خوانساری، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج4، ص 121.

2- . میثمی تهرانی، مقاله ولایت فقیه مانع اصلی دیکتاتوری در حکومت ولایی.

أَمَّنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا» (1)

انسان های خودکامه زمینه مهر خوردن و ختم قلوب خویش به دست خداوند را فراهم می آورند.

در حقیقت خودکامگی و استبداد رای موجب می شود تا از درک حقایق هستی باز مانند و به سبب قرار گرفتن در یک گفتمان بسته و محدود، از تفکر درست دور شوند و ارزیابی درستی از

هستی و حقایق آن نداشته باشند. این گونه است که دل‌هایشان مهر زده می شود و در حقیقت بر ایشان بسته می گردد.

خودکامگی می تواند در شخص و رفتارهای فردی وی تاثیر منفی به جا گذارد و او را از کمال و حق بازدارد. به این معنا که نخستین اثر خودکامگی دور شدن از مسیر کمالی و قرار گرفتن در مسیر نقصان و هبوط و سقوط است. از این رو، پیش از این که انسان خودکامه به دیگری ضرر و زیان برساند به خود زیان می رساند.

پس منشأ ظلم و تعدی، سودجویی و خودخواهی و خودکامگی است، اگر چه وقاحت این نوع ظلم به شدت قسم اول نیست ولی در عین حال با نظر به عظمت حقی که پایمال می گردد، یا بی یار و یاور بودن شخصی که مورد تعدی و ظلم قرار می گیرد، دارای درجات شدید و ضعیف می باشد.

3-1-4. جاه طلبی

یکی از رذایل اخلاقی صفت رذیله جاه طلبی است که ضرر آن بر دین سخت تر و شدیدتر از هجوم گرگان بر گله گوسفندان ذکر شده است. (2)

اهل لغت «جاه طلبی» را مقام خواهی، منصب جویی و منزلت طلبی می دانند. (3)

علمای اخلاق، «جاه طلبی» را در اصطلاح چنین معنا کرده اند «و معنی الجاه ملک»

ص: 136

1- . غافر(40): 35.

2- . کلینی، کافی، ج 2، ح 1.

3- . دهخدا، لغت نامه، ج 16، ص 154.

القلوبِ المطلوبِ بهِ تعظيمُها و طاعتُها، و كما انَّ الغنى هو الَّذي يملكُ الدنانيرَ و الدراهمَ، اي يَقدرُ عليهما لِيَتوصَّلَ بهما إلى الاغراضِ و المقاصدِ...»(1)

حقیقت جاه، تسخیر و مالک شدن دلهای مردم به هدف تعظیم و پی روی آنهاست؛ چنان که ثروتمند مالک طلا و نقره است و برای تأمین اهداف و اغراض نفسانی از آنها بهره برداری می کند، مقام خواه و جاه طلب هم کسی است که در فکر تسخیر دلهای مردم، برای کسب موقعیت اجتماعی و قدرت است تا از این طریق به اهداف و اغراض دنیوی خود دست یابد.

البته مردم تا یک سلسله ویژگی ها و برجستگی های کمالی در شخص نبینند مجذوب و مطیع او نخواهند شد. از این رو، جاه طلب با نشان دادن برخی ویژگیهای کمالی، آنها را به پی روی و سرسپردگی از خود وامی دارد. پس میزان شهرت و آوازه جاه طلب و پی روی مردم از او بستگی به کمالات او در پندار مردم دارد.

باید توجه داشت که ریاست طلبی که در مسیر هدایت و خدمت به بندگان خداوند باشد، امری پسندیده و مطلوب است بلکه از ضروریات نظام خلقت و زندگی بشری است؛ مانند رهبری و ریاست انبیاء؛ اولیاء و صالحان خدا؛ چنان که حضرت یوسف 7 از خداوند چنین درخواست می کند: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»(2)

مرا سرپرست خزان سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم. اما جاه طلبی که مورد نکوهش قرار گرفته و موجب نفاق و بی دینی معرفی گردیده، آن است که در جهت حاکمیت بر مردم برای کسب قدرت، شهرت و ثروت اندوزی باشد.(3)

ص: 137

1- . نراقی، معراج السعاده، ص 571.

2- . یوسف(12): 55.

3- . مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج 10، ص 118.

محبّت جاه و مقام و تعریف و ثنا گویی، شاید از محبت مال بیش تر باشد. انسان جاه طلب دوست دارد که در دل مردم جا باز کند و همه او را احترام کنند و او تسخیر قلوب کند و همه فرمان بر او شوند و از او تمجید و تعریف کنند و رفتار و گفتار خود را بر وفق خواست مردم انجام می دهد و به رضای خداوند توجهی ندارد، بیش تر کارهای او با ریا است. در آیات و روایت از این صفت بسیار مذمت شده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در مورد جاه طلب می فرمایند: حَبِّ الْجَاهِ وَالْمَالِ يُنْبِتَانِ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقَّ؛ (1) حَبِّ رِيَاةٍ وَمَالٍ، نِفَاقٌ رَا دِر دَلِّ مِی رُو یَا نِد (برعکس خواست صاحبش)، همان گونه که آب علف را می رویاند.

هم چنین حضرت فرمودند: «مَا ذُبَّانِ ضَارِيَانِ أُرْسِلَا فِي زُرِّيْبِهِ عَنَّمِ بِأَكْثَرِ فُسَادٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْجَاهِ وَالْمَالِ فِي دِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ» (2)

دو گرگ دژنده ای که به گله ی گوسفندان حمله کنند، خطرناک تر از دوستی جاه و مال برای دین مرد مسلمان نیست.

بعضی از افراد بدنبال جایگاه و موقعیتی که پیدا می کنند و می خواهند به مقامی برسند راه ستم را بیش می گیرند و از این راه سعی می کنند به موقعیت شان برسند.

4-1-4. خودخواهی

خودخواهی یکی از بدترین صفات رذیله است که در قبح آن بسیار گفته شده است. منیت همان خودخواهی به معنای خود پرستی، خود پسندی، خود بینی، است و به کسی که از خود راضی، خود بین و خود پرست باشد «خود خواه» می گویند.

در متون اسلامی و اخلاقی از این صفت ناپسند بیشتر با عبارت هایی مانند عجب، کبر، تکبر و غرور یاد شده است، اگر چه تفاوت های ظریفی بین آنها وجود دارد، ولی ریشه همه آن ها «حب ذات» یا حب نفس که همان خودخواهی است می باشد.

ص: 138

1- . نراقی، معراج السعاده، ج 2، ص 270.

2- . همان.

ریشه خود خواهی، جهل و نا آگاهی از توانایی ها و استعداد های خویش، عدم شناخت و آگاهی لازم از خداوند است؛ زیرا اگر به این نکته توجه شود که انسان یک موجود ممکن و ضعیفی است که از خودش چیزی ندارد و آن قدر ضعیف است که در قرآن هیچ موجودی با صفت ضعف یاد نشده مگر انسان که می فرماید: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (1)

انسان ضعیف آفریده شده. هرگز آلوده به خود خواهی نمی شود. مثلاً اگر انسان از این حقیقت آگاهی داشته باشد که اساس و خمیر مایه آفرینش او از ماده ای پست و کم ارزش بوده است، دچار غرور و خود پسندی و خود خواهی که ریشه بسیاری از صفت های زشت و گناهان است، نمی شود.

از نشانه های انسان هایی که در دام خود خواهی گرفتار هستند این است که همه چیز و همه کس را برای خود می خواهند و به غیر خود اعتنایی ندارند. در جلسات تنها برای خود حق سخن گفتن قائلند و توقع دارند دیگران حرف های آنها را گوش کنند و رای آنها را بپذیرند و همواره از هرکسی توقع خدمت دارند، بی آنکه خود به فکر خدمت به دیگران باشند و چون دیگران از خدمت به آنان کوتاهی نمایند کینه آنها را به دل گرفته و تمامی خدمات گذشته آنها را فراموش می کنند.

امیر مؤمنان امام علی 7 در مورد این صفت رذیله می فرماید: «مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُ عَلَيْهِ» (2) کسی که از خودش راضی باشد، افراد ناراضی از او بسیار خواهند بود.

حب ذات و علاقه به خویش، اگر چه در حدود متعادل برای ادامه حیات لازم است، ولی اگر به حد افراط برسد سر از «خود خواهی» «خود رضایی» در می آورد. افرادی که از خود راضی هستند هرگز عیوب خود را نمی بینند، خود را وظیفه شناس، پاک، بدون عیب، جدی و فعال و دوست

داشتنی و گل سر سبد اجتماع می بینند، و به

ص: 139

1- . نساء(4): 28.

2- . دشتی، نهج البلاغه، کلمات قصار، ش 6.

همین دلیل توقع فراوان بی دلیلی از مردم دارند، و همین موضوع سرچشمه سرازیر شدن سیل خشم مردم به سوی آنان می گردد.

پس با توجه به مطالب یاد شده علت ظلم را به خود افراد بر می گردد چرا که آنها بر روی عدل، ظلمت و تاریکی انداخته و مسیر حق را منحرف کرده اند که این رذیله خواسته یا ناخواسته ظلم به دیگران را در پی دارند که به تبع ظلم به دیگران استصاف خواهد بود.

2-4. آثار ظلم

اشاره

ظلم و ستم، همانند سایر صفات رذیله و ناپسند، آثار و پیامدهای منفی به همراه دارد که به طور مختصر در دو بخش بیان می شود: با توجه به تاکیدات دین مبین اسلام بر بزوم دوری از ظلم، قطعاً آثاری بر فرد ظالم خواهد داشت که عبارتند از:

1-2-4. عذاب وجدان

ظالم همیشه اعصاب خود را ناراحت کرده و وجدان او، ناخودآگاه آزارش می دهد، چرا که انسان فطرتاً خداجو است و به خداوند گرایش دارد و او را در همه جا می جوید، اما با ظلم و جوری که مرتکب می شود پرده ای روی فطرت خویش می کشد و شیطان او را از معرفت خدا باز می دارد. (1)

2-2-4. قصاص در دنیا

ظالم علاوه بر عقوبات اخروی به انتقام دنیایی هم مبتلا خواهد شد و همیشه منفور مردم و جامعه خواهد بود و مورد لعن مردم قرار می گیرد. دور شدن بواسطه ظلم به مردم این همان قصاص عمل ظالم در دنیا می باشد. (2)

3-2-4. عقوبت و عذاب آخرت

از آنجا که ظلم جزو گناهان بزرگ محسوب می شود لذا در آخرت عذاب های بسیار سخت و سنگینی برای فرد ظالم مهیا است. چنان که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

ص: 140

1- . همان، خطبه 1.

2- . جعفری، شرح نهج البلاغه، ج 10، خطبه 47، ص 51.

«يَوْمَ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ»⁽¹⁾

روزی که ستم‌دیده از ستمکار انتقام کشد، سخت‌تر از روزی است که ستمکار بر او ستم روا می‌داشت.

4-2-4. لعن خداوند و محروم از بخشایش او

هر کسی ممکن است که نسبت به احوال خود، ظالم شود، خداوند در جاهای مختلفی، ظالمین را مورد لعن خود قرار داده است و در آیات گوناگون به جهت تنبیه ظالمان، عذابهایی را یادآوری کرده است که شاید درس عبرتی برای آنان باشد.

ظلم، ظالم تأثیراتی در سرنوشت جمعی همگان خواهد داشت. از این روست قرآن کریم رواج ظلم و ستم در جامعه را دارای تأثیر مخرب بر زندگی و سرنوشت جمعی جامعه بر می‌شمارد. به همین دلیل پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به شکل دعا و نیایش می‌فرماید: «رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»⁽²⁾ پروردگارا! مرا (در این عذابها) با قوم ستمگر قرار مده. پس آثار ظلم اجتماعی و ظلم جمعی به فرد و جامعه در بر خواهد گرفت که عبارتند از:

4-2-5. تنگدستی مردم و سلب آرامش

از جمله آثار و پیامدهای منفی که ظلم در عرصه اجتماع از خود بر جای می‌گذارد این است که عده‌ای که تحت ظلم واقع شده، در سختی زندگی می‌کنند و آسایش و آرامش آنها توسط اشخاص ظالم سلب می‌شود.⁽³⁾

4-2-6. ویرانی و زوال حکومت

سقوط تمدن و ویرانی یک اجتماع از زمانی آغاز می‌شود که بیماری ظلم، شروع به گستردن ریشه‌های خود در جامعه می‌نماید و خواسته‌های مردم مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد. همانطور که عدالت و رعیت‌پروری، باعث دوام و پایداری دولت و خلود سلطنت می‌گردد.

ص: 141

1- . دشتی، نهج البلاغه، حکمت 241.

2- . مؤمنون(23): 94.

3- . خوئی، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج 3، خطبه 15، ص 214.

یکی دیگر از پیامدهای منفی ظلم، از بین رفتن روح وحدت کلمه میان افراد است. همانطور که امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) می فرماید: «اگر زمامدار بر رعیت ستم کند وحدت کلمه از بین می رود و هنگامیکه وحدت از بین برود، نیکان خوار می شوند...» (1)

5. نبود عدالت

اشاره

یکی دیگر از مواردی که باعث استضعاف می شود، نبود عدالت است.

راغب در مفردات گفته: «الْعَدَالَةُ» و «المُعَادَلَةُ» لفظی است که در حکم و معنی مساوات است و به اعتبار نزدیک بودن عدل به مساوات در آن مورد هم به کار می رود. «عَدْلٌ» در چیزهایی که با بصیرت و آگاهی درک می شود، به کار می رود مثل احکام و عِدْلٌ و عدیل در چیزهایی است که با حواس درک می شوند مثل اوزان، اعداد و پیمانها، به عبارت دیگر رعایت برابری در پاداش و کیفر دادن به دیگران، اگر عمل نیک است پاداش و اگر بد است کیفر داده شود. (2)

«عدل» ضد ظلم و جور و هم معنی قسط است، ریشه و مشتقات عدل نزدیک به سی بار در قرآن ذکر شده و این تکرار اشاره دارد به اینکه قرآن درباره عدل توجه فراوانی دارد. (3)

عدالت به همراه مشتقات، وجوه و نظایرش به دو گونه فعلی و اسمی در قرآن آمده است. «تعدیل کردن، به عدالت و مساوات رفتار کردن، به عدالت حکم کردن، انصاف دادن، عوض دادن و...» از وجوه فعلی و «برابر، مقدار، دادگری، فدیة، تحریف ناپذیری، زوال ناپذیری و...» از وجوه اسمی آن می باشد. (4)

ص: 142

1- . دشتی، ترجمه نهج البلاغه، خطبه 216.

2- . راغب اصفهانی، المفردات، ص 325.

3- . شرباصی، دایره المعارف اخلاق قرآنی، ج 1، ص 43.

4- . خرمشاهی، دائرة المعارف تشیع، ج 2، ص 1442.

افعال انسان در عدالت، به میانه روی و اعتدال انجام می شود و این از شریف ترین و برترین فضیلتهاست، زیرا جامع همه فضایل و ملازم آنهاست، عدالت اخلاق، در حقیقت شامل تعادل و عدالت میان قوای درونی انسان و انعکاس آن بر رفتار ظاهری است و مصداق آن انبیاء(علیهم السلام) می باشند. (1)

از منظر قرآن، عدل به مثابه صفت و ملکه انسانی و اجتماعی ریشه در فطرت انسان ها دارد. بدین معنا که در نهاد آدمی و در اساس خلقت او گرایش به عدالت و عدالتخواهی، تنفر از ظلم و ستم، بی عدالتی و تبعیض وجود دارد. عدل دارای جاذبه ای فطری است و نزد وجدان عمومی بشریت، ارزش گرانبه دارد زیرا در سایه عدل هر کسی به حق خویش می رسد، تعدی و تجاوز از جامعه رخت برمی بندد و امنیت و آرامش بر همه جا حاکم می شود. به همین جهت مردم، بی عدالتی را نکوهش می کنند و عدالت را می ستایند. و اگر خداوند به عدل فرا می خواند، عدلی است که ریشه

در وجود او دارد. چنانچه خداوند در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (2)

همانا خداوند فرمان به عدل و احسان می دهد.

1-5. اقسام عدالت

اشاره

از آنجا که عدالت امری دو سویه است برای آن اقسام مختلفی ذکر نموده اند که اهم این تقسیمات سه دسته می باشد:

1-1-5. عدالت میان خدا و خلق

عدالت میان خالق و مخلوق، حقی واجب از برای خدا بر بندگان ثابت است، که باید به ازای آن، عدالت فی الجمله حاصل شود، زیرا از هر که فیضی و نعمتی به دیگری رسد، و او در مقابل نوع مکفاتی به عمل نیورد، البته ظالم خواهد بود، و لیکن مکافات

ص: 143

1- . همان، ج 11، ص 171.

2- . نحل (16): 90.

نسبت به اشخاص مختلف می شود. بر بندگان واجب است کسب معرفت و تحصیل محبت او، و سعی در بجا آوردن فرمان، و تلاش در اطاعت پیغمبران او. و گردن نهادن احکام شریعت و امتثال آداب دین و ملت، هر چند که توفیق اینها نیز از جمله نعمتهای اوست. پس عدالت میان خدا و بندگان آن است که خدا به اندازه توان بندگان آنان را مواخذه نماید و بندگان نیز او را به خاطر نعمتهای وی، به قدر توان شان شناخته، اطاعت نموده و محبت ورزند. (1)

2-1-5. عدالت میان بندگان

عدالتی که در میان مردم است، از ادا کردن حقوق و رد امانات، و انصاف دادن در معاملات، و تعظیم بزرگان، و احترام پیران، و فریاد رسی مظلومان و دستگیری ضعیفان. و مقتضای این قسم از عدالت، آن است که آدمی به حق خود راضی بوده و ظلم به احدی روا نداشته باشد، و به قدر استطاعت و امکان، حقوق برادران دینی خود را بجا آورد، و بداند که هر کسی را از جانب پروردگار حقی لازم است، و به ادای آن بشتابد. پس عدالت میان هممنوعان را می توان همان آداب معاشرت و رعایت حقوق شهروندی دانست.

3-1-5. عدالت در برابر مردگان

از اقسام عدالت، عدالتی است که میان زندگان و ذوی الحقوق ایشان است از اموات، مثل اینکه قروض مردگان خود را ادا کنند، و وصیتهای ایشان را به جا آورند و ایشان را به تصدق و دعا یاد کنند. پس عدالت در برابر درگذشتگان آن است که به سفارشهای آنان عمل کنیم و برایشان خیرات کرده، آنها را از یاد نبریم.

4-1-5. عدالت اجتماعی

یکی دیگر از تقسیماتی که برای عدالت عنوان نموده اند و بسیار کاربرد دارد عدالت اجتماعی است. عدالت اجتماعی یعنی طراحی و اجرای نظام حقوقی به گونه ای که هر

ص: 144

کس به حق عقلانی اش برسد و در مقابل آن حقوق، وظایفی را انجام دهد یا مسئولیت و عواقب تخلف از آن را بپذیرد. عدالت به عنوان مفهومی اجتماعی عبارت است از داوری بر پایه برابری با این مفهوم داد در مقابل بیداد (بی عدالتی) که به معنی قضاوت ناعادلانه است قرار دارد.

مفهوم عدالت اجتماعی یکی از ابعاد وجودی عدل در نظام هستی است که برگرفته از عدل الهی است لذا عدالت اجتماعی در نظام هستی و حوزه بشری می بایست با معیارهای درونی بشر یعنی فطرت سازگاری داشته باشد بر همین اساس است که اصل عدالت با وجود تفاوت بر دانسته ها و سلايق موردقبول بوده. استاد مطهری در خصوص عدالت اجتماعی فرمودند: «عدالت در سلسله علل احکام نه در سلسله معلومات، یعنی نه این است آنچه دین گفته عدل است بلکه آنچه عدل است دین می گوید» از این عبارت این برداشت می شود که معیار اسلامی بودن جامعه حاکمیت عدل است و گستره آن از نظر اسلام محدود به امور عادی نیست بلکه ایجاد توازن و تعادل در اجتماع، تحقق عدالت را در تمام دایره انسانیت و ارزش های انسانی است نه محدود به ارزش های اقتصادی. (1)

2-5. آثار و نتایج عدالت اجتماعی

اشاره

از آنجا که عدالت از اهداف اساسی بعثت پیامبران است، در دین مبین اسلام اجرای عدالت در جامعه بشری هدف اصلی است، که اجرا و عدم اجرای عدالت بر جامعه تاثیراتی خواهد داشت که عبارتند از:

1-2-5. تأثیر در افکار و عقاید

شهید مطهری وجود یا عدم وجود عدالت اجتماعی را در شکل گرفتن افکار و عقاید مردم جامعه مؤثر میدانند، ایشان یکی از این تأثیرات را اعتقاد به بخت و شانس در میان عامه و حتی در میان برگزیدگان و شاعران میدانند. استاد شهید، سعی و تلاش همراه با عمل را ریشه پیدایش اندیشه بخت می داند افرادی که علاوه بر آن با محرومیت نیز به

ص: 145

بود که بیتیمیز را ارجمند و عاقل را خوار دیدند، کمکم این مطلب از شهودات اجتماعی آنها گرفته شده است، شکل یک فلسفه به خود گرفته بنام فلسفه بخت فکر بخت و فلسفه بخت هیچ علتی ندارد جز مظالم و ناهمواریها و بیعدالتیهای اجتماعی، الهامکننده این فکر شیطانی هرج و مرجها و بیعدالتیهای اجتماعی است. هر وقت عدالت اجتماعی متزلزل شود، استحقاقها رعایت نشود، حقوق مراعات نگردد، در تعویض مشاغل حسابهای شخصی و توصیه و پارتی مؤثر باشد، فکر بخت و شانس و امثال اینها قوت میگیرد و توسعه پیدا میکند چون معنی بخت این است که هیچ چیز شرط چیز دیگر نیست. (1)

یا اینکه وقتی کسی در اطراف خود هر چه ببیند، ظلم ببیند، عذر ببیند و علت اصلی را تشخیص ندهد یا تشخیص بدهد و نتواند بگوید، عقده دلش را روی چرخ کج مدار و فلک کج رفتار خالی میکند، در نتیجه این اوضاع و احوال یک نوع بدبینی و سوءظن نسبت به دستگاه خلقت و آفرینش پیدا میشود. این خیال قوت میگیرد که بنای روزگار بر ظلم نسبت به خوبان و نیکان است و یک نوع عداوت و کینه دیرینهای بین روزگار و مردم خوبست. مردم قهراً نسبت به روزگار بدبین میشوند، به خلقت و آفرینش بلکه به مبدأ کائنات اظهار بدبینی میکنند. (2)

2-2-5. تأثیر در اخلاق فردی

تبعیضها، تفاوت گذاشتنها، روح یک عده را که محروم شدهاند فشرده و آزرده و کینهجو و انتقامکش میکنند و روح یک عده دیگر که بصورت عزیز بلاجهت درآمد هاند لوس، نُتُر و کمحوصله و زود رنج و بیکاره و اسرافکن و تذبذیرکن میکنند. (3)

ص: 146

1- . مطهری، بیست گفتار، ج 1، ص 81-82.

2- . مطهری، بیست گفتار، ج 1، ص 83.

3- . همان، ص 87.

شهید مطهری معتقد است اخلاق عادی و متعادل تنها در پرتو جامعهای متعادل و موزون شکل میگیرد. اگر سازمان، مقررات اجتماعی و حقوق اجتماعی، موزون و متعادل نباشد، اخلاق شخصی و فردی موزون نخواهد ماند. ایشان نتیجه سوء بیعدالتی را نه تنها در طبقه عوام که محروم بودهاند بلکه در طبقه خواص که از مواهب آن برخوردار بودهاند نیز ذکر میکنند. اثر عدم تعادل اجتماعی تنها در طبقه عامه مردم نیست که محرومند، طبقه خاصه معنی طبقه ممتاز که مواهب را بیشتر به خود اختصاص دادهاند هم زیان میبرند. طبقه عامه فشرده و عصبی میشوند، و این طبقه بیکاره و بیهنر و کماستقامت و ناشکر و کمحوصله و پرخرج (1).

3-2-5. تأثیر در رفتار عمومی

بود و نبود عدالت اجتماعی وقتی در عقاید و اخلاق تأثیر داشت به یقین در اعمال هم تأثیر دارد «كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (2) هر کسی مطابق آنچه فکر میکند و عقیده دارد و مطابق حالاتی که در روحش هست عمل میکند، ریشه اعمال آدمی در روح است.

4-2-5. پایداری اجتماع

انسان ها به دلیل داشتن، منافع مشترک و نیازهای متقابل همگانی برای زیست سالم و انسانی، نیازمند روابط عادلانه هستند. عدالت از جمله اصولی است که به کار بستن آن سبب قوام و پایداری اجتماع است و با اجرای آن حق هر کس ادا شده و راه تعدی و تجاوز به حقوق دیگران بسته می شود. تنظیم روابط سالم اجتماعی و حفظ حاکمیت ضوابط و قوانین الهی در جامعه اسلامی، تنها در سایه عدالت میسر است.

امیرالمؤمنین حضرت علی 7 می فرماید:

جَعَلَ اللَّهُ الْعَدْلَ قِوَامًا لِلْأَنَامِ وَ تَنْزِيهَاً مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْأَثَامِ وَ تَسْنِيَةً لِلْإِسْلَامِ. (3)

ص: 147

- 1- . همان، ص 89.
- 2- . إسرائ(17): 84.
- 3- . آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج 1، ص 335.

خداوند عدالت را برای استواری مردم و پاکیزگی از ستم و گناهان و وسیله علو و سربلندی اسلام قرار داده است.

3-5. کاربردهای عدالت

اشاره

برخی از کاربردهای عدل که به طور معمول در زندگی روزمره با آن‌ها روبرو هستیم، که اگر توجه به این موارد نداشته باشیم منجر به استضعاف خواهد شد اشاره می‌کنیم:

1-3-5. شهادت به حق

عدالت ایجاب می‌کند که یک فرد مسلمان در داوری‌های رسمی و خودمانی همواره طرفدار «حق» و «اهل حق» باشد و اگر او را به گواهی دادن طلبیدند، صادقانه گواهی دهد، گرچه به زیان خودش باشد، چنان خداوند در قرآن کریم امر به شهادت به حق داده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» (1)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید کاملاً قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید. امام صادق (ع) در حدیثی شهادت به حق را از حقیقت ایمان شمرده است: «إِنَّ

مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤَيَّرَ الْحَقُّ وَإِنْ ضَرَبَكَ، عَلَى الْبَاطِلِ وَإِنْ نَفَعَكَ» (2)

از حقیقت ایمان (این) است که حق را گرچه به زیان باشد بر باطل گرچه به سودت باشد مقدم بداری.

2-3-5. قضاوت به حق

ممکن است کسانی گاه و بیگاه ما را به داوری بخوانند مانند داوری میان دو همسایه، دو همکار، دو فرزند، زن و شوهر و... در این گونه موارد، عدالت حکم می‌کند که آنچه را حق تشخیص می‌دهیم، اظهار کنیم و ملاحظه و رودربایستی سبب حق‌کشی ما نشود، چنین کاری ممکن است در ابتدا برای ما آسان بنماید ولی هنگام عمل خواهیم دید که چندان هم آسان نیست به ویژه اگر یک طرف دعوا دوست و طرف مقابل، دشمن باشد.

ص: 148

1- . نساء(4): 135.

2- . مجلسی، بحار الأنوار، ج 70، ص 107.

در این گونه موارد خواهیم یافت که حق گویی و داوری به حق، سخت و سنگین است.

چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرٌّ وَالْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلْوٌ»⁽¹⁾

حق سنگین و تلخ و باطل سبک و شیرین است. و اگر کسی این سنگینی را تحمل کند و آن تلخی را بچشد، شایسته آن است که امام علی 7 درباره اش بفرماید: «أَفْضَلُ الْخَلْقِ اقْضَاهُمْ بِالْحَقِّ»⁽²⁾ بهترین مردم کسی است که بیش از دیگران به حق، داوری کند.

3-3-5. حق طلبی و حق دهی

گرفتن حق و دادن حق نیز از لوازم عدالت است. حال، این حق کوچک باشد یا بزرگ، فردی باشد یا اجتماعی، دینی باشد یا سیاسی، اقتصادی باشد یا فرهنگی. شخص عادل، هم درصدد احقاق حقوق خود و دیگران برمی آید، (حق طلبی) و هم حقوق دیگران را به آنان بازمی گرداند. (حق دهی) امیرمؤمنان امام علی 7 ضمن نامه ای به سران سپاه خود، از حق رهبر و رهروان، سخن به میان می آورد و گوشه ای از آن را شرح می دهد، سپس به آنان سفارش می کند که هم حق خود را از رده بالاتر دریافت کنند و هم حقوق آنان را پردازند.⁽³⁾

4-3-5. انجام فرائض و ترک گناهان

چنین عدالتی در مرجع تقلید، امام جماعت، قاضی، گواه در دادگاه و مانند آن شرط است، حضرت امام خمینی (قدس سره) در معنای آن فرموده است: «حالتی است نفسانی که صاحب خود را

بر پایندی به تقوا و امی دارد و مانع ارتکاب گناهان کبیره (و با احتیاط، گناهان صغیره) می شود... همچنین از انجام کارهایی که در عرف، بی مبالاتی در دین شمرده می شود، جلوگیری می کند.⁽⁴⁾

ص: 149

1- . مجلسی، بحار الأنوار، ج 77، ص 82.

2- . خوانساری، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج 2، ص 467.

3- . دشتی، نهج البلاغه، نامه 50.

4- . خمینی، تحریر الوسیله، ج 1، ص 499.

در برابر چنین عدالتی «فسق» قرار دارد؛ یعنی کسی که مرتکب گناه کبیره شود یا بر گناه صغیر اصرار بورزد، «فاسق» است که از مرجعیت، امامت جماعت، گواهی دادن بر دادگاه و مانند آن محروم می شود، مگر آن که از گناه توبه کند.

5-3-5. احترام به اموال و حقوق مردم

مصدق دیگر عدالت، احترام به جان، آبرو، مال و حقوق دینی و اجتماعی مردم است که باید مراعات گردد، این دادگری نیز حساس و ارزشمند است که بایستی به آن آراسته باشیم؛ اهمال یک پزشک در نجات جان بیمار، کوتاهی نیروی نظامی و انتظامی در ایجاد امنیت داخلی و خارجی، سستی یک قاضی در اعمال قانون، بی تفاوتی هر مسئولی در برابر حقوق مردم و... از اموری است که عدالت را خدشه دار می کند و مرتکبین چنین کارهایی هرگز عادل شمرده نمی شوند.

پس یکی دیگر از مواردی که منجر به استضعاف کشیدن دیگران یا جامعه می شود «فقدان عدالت» است، خواه نبود عدالت در فرد یا در حکومت یا جامعه.

6. غفلت از قدرت خدا

اشاره

«غفلت» از قدرت نامحدود الهی یکی دیگر از عواملی است که منجر به استضعاف خواهد شد. یکی از موضوعاتی که در علم اخلاق از آن بحث می شود، موضوع «غفلت» است. علمای اخلاق، در آثار و تألیفات خود مباحث مبسوطی را در این زمینه مطرح کرده اند. غفلت از ماده «غفل» به معنای فراموشی و رها کردن است،⁽¹⁾ مرحوم ملامهدی نراقی گفته غفلت در اصطلاح، سستی و تنبلی انسان از توجه به هدفش است؛ چه هدف دنیوی و چه هدف اخروی. در مقابل غفلت، نیت و اراده کردن می باشد.⁽²⁾ مرحوم طبرسی در تعریف غفلت گفته: «الْغَفْلَةُ السَّهْوُ عَنِ الشَّيْءِ»⁽³⁾

رفتن چیزی از ذهن، بعد از توجه به آن است.

ص: 150

1- . لويس، المنجد في اللغة و الادب و العلوم، ص 554.

2- . نراقی، جامع السعادات، ج 2، ص 399.

3- . طبرسی، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج 1، ص 280.

«غفلت» در لغت فارسی به معنای فراموش کردن، سهو و بی خبری، نادانی، بی پروایی، سهل انگاری، عدم اعتنا و سستی است. (1) راغب غفلت را به معنای سهوی می داند که به جهت کمی مواظبت و هشیاری بر انسان عارض می شود. (2)

مراد از غافل در فرهنگ قرآنی کسانی هستند که از هدف آفرینش و فلسفه آن غفلت ورزیده و توجه و التفاتی به آن نداشته و سرگرم دنیا شده و به خدا و مسیر هدایتی اعتنایی نمی ورزند. همچنین به کسانی که به سرانجام کار خود در آخرت توجه ندارند، غافل گفته می شود. (3)

رذیله «غفلت» ضدّ توجه و تفکر است. از نظر اخلاق، هر چه «توجه و تفکر» عالی و بالا باشد و موجب تعالی انسان می شود، «غفلت» رذیله ای است بسیار پست که انسان را به سقوط می کشاند.

غفلت عبارت است از اینکه پرده ای بر فکر و دل انسان بیفتد و از یک واقعیت و حقیقتی دور بماند. غفلت یکی از مهم ترین عوامل حسرت در روز قیامت است؛ زیرا در آن روز که پرده ها کنار می رود، آدمی در می یابد که چه فرصت های بزرگ و بی ماندی را از دست داده است؛ قرآن کریم، در این باره می فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (4) و در حقیقت بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دلها (عقلها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوشهایی دارند

ص: 151

- 1- . دهخدا، لغت نامه، ماده غفل.
- 2- . راغب اصفهانی، المفردات، ماده غفل.
- 3- . بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج 3، ص 242.
- 4- . أعراف(7): 179.

که با آن نمی شنوند، آنها همچون چهار پایبند، بلکه گمراه تر اینان همانا غافلانند (زیرا با اینکه همه گونه امکانات هدایت دارند باز هم گمراهند.

منظور از غفلت در این جا می تواند اعم از غفلت از خدا، غفلت از آیات خدا، یا غفلت از آخرت، باشد. یا به تعبیر دیگر، غفلت از هر آنچه که انسان را، به سوی کمال می برد: «وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ» (1) بسیاری از مردم از آیات و نشانه های ما غافل اند.

تاثیر بسزای غفلت در زندگی دنیوی و اخروی انسان چنان است که آیات بسیاری از قرآن به این مهم اختصاص یافته است؛ زیرا سختی ها، گرفتاری ها و تنگی های زندگی دنیوی ریشه در غفلت

آدمی دارد و خداوند از بشر می خواهد تا برای دست یابی به زندگی خوب در دنیا از غفلت رهایی یافته و یاد و ذکر او را در دل و جان داشته باشند.

با این مقدمه باید گفت؛ مهم ترین عوامل ایجاد کننده غفلت که در آیات به آنها اشاره شده، عبارتند از:

1-6. غفلت از قدرت برتر الهی

یکی از عوامل کفر و استکبار در قوم عاد، غفلت آنان از قدرت برتر الهی بوده است: «فَأَمَّا عَادُ فَاسَتْ تَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (2) اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند، و گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنها قویتر است، آنها (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می کردند. در آیه شریفه قوم عاد به دلیل غافل بودن از قدرت الهی استکبار ورزیدند.

ص: 152

1- . یونس (10): 92.

2- . فصلت (41): 15.

در آیه دیگر می فرماید: «أُولَئِكَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ» (1)

آیا او نمی دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟ این آیه به غفلت قارون (از مستکبران قوم حضرت موسی علی نبی وعلیه السلام) از قدرت بی حد و مرض پروردگار اشاره دارد.

2-6. دنیاگرایی

قرآن کریم یکی از عوامل غفلت را دنیاگرایی و توجه افراطی به دنیا می داند و در این باره می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ» (2)

آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند، و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند، و آنها که از آیات ما غافل اند.

امام باقر (علیه السلام) خطاب به جابر می فرماید: «يَا جَابِرُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَرْكَنَ وَيَطْمَئِنَّ إِلَى زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاعْلَمْ أَنَّ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا هُمْ أَهْلُ غَفْلَةٍ» (3) جابر! شایسته نیست انسان با ایمان متکی و دلگرم به زرق و برق این زندگی باشد، بدان که فرزندان (و دلباختگان) دنیا اهل غفلت اند.

3-6. تسلط شیطان

یکی دیگر از عوامل غفلت، سلطه و غلبه شیطان بر انسان است قرآن کریم در این باره می فرماید: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» (4)

شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آنها برد. یکی از کارهای شیطان این است که یاد خدا را از ذهن انسان ببرد و انسان را دچار غفلت نماید.

ص: 153

1- . قصص (28): 78.

2- . یونس (10): 7.

3- . ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 287.

4- . مجادله (58): 19.

خداوند متعال در رابطه هواپرستی و غفلت در قرآن کریم می فرماید: «وَلَا تُطْعَمَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (1)

و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است.

5-6. سطحی نگری

تعالیم دینی، سطحی نگری نسبت به زندگی دنیا را یکی از اسباب و عوامل غفلت می داند و در قرآن کریم می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (2)

آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند، و از آخرت (و پایان کار) غافل اند.

مظاهر دنیا، از یک نگاه می توانند اسباب غفلت باشند و از نگاه دیگر می توانند موجبات تکامل انسان را فراهم آورند؛ و این بستگی به نوع برخورد ما با دنیا دارد. اگر انسان از قبل زمینه هایی را در خود به وجود آورده باشد، با هر مظهري از مظاهر دنیایی که روبرو می شود آن را نعمت خدا می بیند؛ از این رو با دیدن آن نه تنها غافل نمی شود که به یاد خدا می افتد. اگر انسان در برخورد با مظاهر دنیا مراقب حلال و حرام خدا باشد و وظیفه ای را که خدا در قبال آن برایش معین نموده انجام دهد، این دنیا غافل کننده و فریب دهنده نخواهد بود. اما اگر در زندگی فقط به ظاهر دنیا

توجه کرده و سرگرم لذت های مادی شود، بدیهی است که این ظاهر او را از آخرت و هدف خلقت که همان تکامل و سعادت است غافل خواهد نمود.

ص: 154

1- . كهف(18): 28.

2- . روم(30): 7.

فراموش کردن روز حساب یکی دیگر از عوامل غفلت است، که منجر به بروز خیلی از گناهان خواهد شد. قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (1) در حقیقت، کسانی که از راه خدا به در می روند، به سزای آنکه روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت خواهند داشت. در آیه ای خداوند تبارک و تعالی دلیل عذاب در قیامت را اینگونه بیان فرموده: «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (2)

پس به (سزای) آنکه دیدار این روزتان را از یاد بردید (عذاب را) بچشید ما (نیز) فراموشتان کردیم و به (سزای) آنچه انجام می دادید عذاب جاودان را بچشید.

پس یکی دیگر از عواملی که منجر به استضعاف می شود غفلت از وجود قدرت برتر الهی است، که در طول تاریخ اثبات شده هر کس از یاد خدا غافل شد خود را برترین قدرت می داند و آنجاست که دیگران را به استضعاف می کشاند.

7. استهزاء و تمسخر

یکی از رذیل اخلاقی و صفت مذموم «استهزاء و تمسخر» است. استهزاء از ریشه «ه - ز - ء» و در لغت به معنای طلب تحقیر است، با هر وسیله ای که صورت گیرد. (3)

در اصطلاح عبارت است از مسخره کردن افراد یا برخی امور با گفتار، یا کردار؛ مانند اشاره با چشم و دیگر اعضای بدن. (4) این عمل بیشتر به قصد تحقیر و توهین به دیگران صورت می گیرد و گاهی نیز با اهدافی دیگر مانند فراهم

ص: 155

1- . ص (38): 26.

2- . سجده (32): 14.

3- . مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج 11، ص 256.

4- . نراقی، جامع السعادات، ج 2، ص 287.

آیاتی که در قرآن سخن از استهزا به میان آورده بیشتر مربوط به حوزه عقیده و دین بوده که در آن، جنبه مخالف انبیای الهی، مؤمنان، وحی، آیات قرآن، احکام عبادی، معاد، پیامبران و حتی خداوند را به تمسخر گرفته و از استهزا به صورت حربه ای برای رویارویی با دین الهی بهره می جستند. (2)

نخستین واکنش مستکبران در برابر همه پیامبران الهی، استهزا و مسخره کردن ایشان بوده است. هنگامی که یکی از پیامبران خدا، رسالت خویش را آشکار می کرد، بی درنگ، با ریشخند مستکبران روبه رو می شد. مشرکان و صاحبان قدرت و مال چون دعوت انبیای الهی را در برابر خواسته ها و تمایلات مادی و شهوانی خود می دیدند، پیوسته با آنان دشمنی می ورزیدند و یکی از ابزارهایی که همواره برای شکستن ابهت انبیاء و رویارویی با رسالت الهی آنان به کار می بردند، استهزا بود، به طوری که خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد جز اینکه با سلاح استهزا به مقابله با او برخاستند، قرآن کریم می فرماید: «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (3)

هیچ پیامبری به سراغ آنها نمی آمد مگر اینکه او را به باد استهزاء می گرفتند.

استهزاء انبیاء توسط کوردلان مشرک به منظور استضعاف، انبیاء و جامعه در موارد مختلفی بود است:

1. آنان آیات الهی و عذاب قیامت را به تمسخر می گرفتند: «وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا» (4) و آیات ما و مجازاتهای را که به آنها وعده داده شده است به باد مسخر گیرند.

2. گاهی عبادت آنان را مسخره می کردند، چنان که به حضرت شعیب (علیه السلام) می گفتند:

ص: 156

1- . نراقی، معراج السعاده، ص 502.

2- . یس (36): 30.

3- . حجر (15): 11.

4- . كهف (18): 56.

«قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرِكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ» (1)

گفتند: ای شعیب آیا نمازت تو را دستور می دهد که ما آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک گوئیم؟ و آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ تو مرد بردبار و رشیدی هستی؟

3. گاهی تمسخر در وقت عذاب بود، با حالتی تمسخرآمیز به پیامبران می گفتند: «قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (2) اگر راست می گوئید آن عذابی که ما را به آن وعده می دهید زودتر بیاورید.

4. گاهی شخص پیامبر را به تمسخر می گرفتند، قرآن کریم می فرماید: «وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ» (3) چنان که قوم نوح هرگاه از کنار او می گذشتند او را مسخره می کردند.

5. پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز همواره در معرض استهزای دشمنان قرار داشت و بلکه آن حضرت بیش از انبیای پیشین در این جهت مورد آزار قرار گرفت. مشرکان آنان هرگاه حضرت را می دیدند، با حالتی تمسخرآمیز می گفتند: «وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا» (4) و هنگامی که تو را می بینند تنها به باد استهزایت می گیرند (سخن منطقی که ندارند می گویند آیا این کسی است که خدا او را به عنوان رسول مبعوث کرده است؟ یا اینکه مشرکان گاهی معجزات آن حضرت را به تمسخر می گرفتند و دیگران را نیز به استهزای آن فرا می خواندند: «وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ» (5)

در واقع، این گونه رفتارها، نیرنگی بود تا پیشوایان دادگستر را به انزوا کشاند، تا

ص: 157

1- . هود(11):87.

2- . عنكبوت(29):29.

3- . هود(11):38.

4- . فرقان(25):41.

5- . صافات(37):14.

بدین وسیله، موانع به استضعاف کشیدن مستضعفان را از پیش رو بردارند و به استکبارورزی خویش ادامه دهند.

8. پیروی از هوای نفس

اشاره

میل نفس و خواهش دل به کامرانی و شهوات را هوا و هوس می نامند. (1) از نظر فلسفی، نفس، شأنی از روح انسان است که مدیریت قوای نفسانی، مانند شهوت و غضب، تن و جنبه های طبیعی انسان را بر عهده دارد. باید دانست که در مدیریت نفسانی، غرایز، نقش به سزایی دارند و نفس با استفاده از غرایز، کشور تن آدمی را اداره می کند؛ اما در اغلب موارد، به دلیل زیاده خواهی نیروهای نفسانی و تمایل به افراطی گری، آدمی دچار شهوت و غضب مفرط و خواسته های افراطی در راستای کامیابی، لذت طلبی و راحت خواهی می شود که به آن، هوای نفس اطلاق می گردد. بنابراین، می توان گفت که هوا به معنای خواسته است و پیروی از هوای نفس، یعنی پیروی از خواسته های افراطی نفس اماره. هوای نفس از آن جهت مذموم است که زمینه ساز انحرافات عملی، اخلاقی و اجتماعی و حتی سبب پدید آمدن بیماری های روانی و بدنی برای انسان می شود و آدمی را به وادی گمراهی، ظلم و گناه می کشاند.

در قرآن پیروی از هوی نفس مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است و کسانی که از هوی و هوس پیروی نمی کنند مورد ستایش و تشویق پروردگار متعال قرار گرفته اند: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ

رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (2)

و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس باز داشت. پس جایگاه او همان بهشت است. (3)

ص: 158

1- قرشی، قاموس قرآن، ج 7، ص 171.

2- نازعات(79): 41-42.

3- خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج 2، ص 2358.

خداوند در آیات شریفه قرآن کریم در مورد عدم پیروی از هوای نفس که در تعارض با هدایت در راه خدا معرفی می شود می فرماید: «لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (1)

و از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه خدا گمراه می کند.

امام سجاد (علیه السلام) در مناجات با خدا عرضه می کند: «إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً وَإِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَةً وَبِمَعَاصِيكَ مُوَلَّعَةً وَ لِسَ خَطِيئِكَ مُتَعَرِّضَةً تَسَلُّكَ بِي مَسَالِكَ الْمَهَالِكِ وَ تَجْعَلُنِي عِنْدَكَ أَهْوَنَ هَالِكٍ كَثِيرَةَ الْعِلَلِ طَوِيلَةَ الْأَمَلِ إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجَزَّعُ وَإِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمْنَعُ مِيَالَهُ إِلَى اللَّعِبِ وَ اللَّهْوِ مَمْلُوءَةً بِالْغَفْلَةِ وَ السَّهْوِ تُسْرِعُ بِي إِلَى الْحَوْبَةِ وَ تُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَةِ» (2) خدای من، به تو شکایت می کنم از نفسی که همواره به بدی فرمان می دهد و به سوی گناه می شتابد و به معاصی تو حریص است ... پر عذر و بهانه است و آرزوی دراز دارد، اگر به او گزندی رسد، بیتابی می کند و اگر خیر و برکتی رسدش، بخل می ورزد، شیفته بازی و سرگرمی است، آکنده از غفلت و بی خبری است، مرا به سوی گناه می شتاباند و در کار توبه امروز و فردا می کند.

از نظر قرآن کریم هواپرستی آثار و پیامدهای بسیار خطرناکی دارد که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

1-8. استکبار

یکی از پیامدهای اصلی پیروی از هوای نفس استکبار و ورزیدن است، قرآن کریم می فرماید: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (3)

هرگاه پیامبران برای امتها از سوی خداوند دستورهایی می آوردند که

ص: 159

1- . ص (38): 26.

2- . قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شاکین.

3- . بقره (2): 87.

مطابق میل آنان نبود، از آن سرپیچی می کردند؛ برخی پیامبران را تکذیب می کردید و برخی آنان را می کشتید. طبق آیه شریفه پیروی از هوای نفس مصادف با پیامبر کشی و به استضاف کشیدن جامعه می باشد.

2-8. تکذیب پیامبران

یکی دیگر از پیامدهای پیروی از هوای نفس تکذیب پیامبران است، چنانچه قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَرُسَدْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ» (1)

ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و رسولانی به سوی آنها فرستادیم (ولی) هر زمان پیامبری بر خلاف هوسها و تمایلات آنها می آمد عده ای را تکذیب می کردند و جمعی را می کشتند.

3-8. اعتقاد به عقاید باطل

یکی دیگر از پیامدهای پیروی از هوای نفس اعتقاد به عقاید باطل است، قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى» (2) اینها فقط نامهایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته اید (نامهایی بی‌محتوا و اسمهایی است بی مسمی) و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده، آنان فقط از گمانهای بیاساس و هوای نفس پیروی می کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است.

آیه شریفه بیانگر این مطلب است که، اصنام و بتهایی که شما الهه خود داده اید جز این نیست که مشتی اسماء بدون مسمی هستند که شما و پدرانتان سنگ و چوب را به این، نامها نامیده اند و ماورای این اسامی مصادیق و مسمیات حقیقی وجود ندارد و

ص: 160

1- . مائده(5): 70.

2- . نجم(53): 23.

خدای تعالی برهانی بر الوهیت و ربوبیت آنها نازل نکرده. اصولاً هوای نفس خود بزرگترین و خطرناکترین بتهاست و سر چشمه پیدایش بت‌های دیگر، و مایه گرمی بازار بت پرستی است.

پس یکی دیگر از عوامل ایجاد استضعاف طبق آیات شریفه پیروی از هوای نفس است و هوای نفس از آن جهت مذموم است که زمینه ساز انحرافات عملی، اخلاقی و اجتماعی و حتی سبب پدید آمدن بیماری‌های روانی و بدنی برای انسان می‌شود و آدمی را به وادی گمراهی، ظلم و گناه می‌کشاند.

9. کفر

«کفر» واژه‌ای عربی به معنای «پوشاندن و پنهان کردن چیزی» می‌باشد. بنابراین از آن جهت به کافر، کافر می‌گویند که نعمت‌های الهی را پوشانده و آنها را مخفی می‌کند. به کشاورز هم کافر می‌گویند، چرا که بذر و دانه را با خاک می‌پوشاند. (1) خلیل بن احمد می‌گوید: ایمان؛ یعنی تصدیق نمودن و مؤمن؛ یعنی تصدیق کننده. و اصل آن از ماده «امن» ضدّ خوف است. (2) در اصطلاح: کفر به معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است؛ مثل عدم ایمان به خدا و توحید و نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و روز قیامت. قاضی ایجی می‌گوید: «کفر خلاف ایمان است و آن نزد ما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است. (3)

کفر در قرآن بر پنج وجه است:

1. کفر جحود: یا انکار ربوبیت و آن بر دو قسم است. کفر به ترک کردن آنچه خداوند به آن فرمان داده، و دیگر کفر براءت و بیزارى و کفر نعمتها. انکار ربوبیت

ص: 161

1- . جوهری، تاج اللغه و صحاح العربیه، ماده کفر.

2- . فراهیدی، ترتیب العین، ص 56.

3- . نفری، المواقف، ص 388.

گفتار کسی است که می گوید: نه پروردگاری است و نه بهشتی و نه دوزخی، و اینها دسته ای از زندیقان هستند که به آنان «دهریه» گویند، و آنها کسانی هستند که خداوند گفتارشان را در قرآن مجید حکایت کرده است: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (1)

و هلاک نکند ما را جز دهر. اینها به توحید خداوند (کافر شدند)، پس این یکی از وجوه کفر.

2. وجه دیگر انکار با معرفت است، و آن این است که شخص منکر است و با اینکه می داند مطلب حق است آن را انکار می کند، با اینکه مطلب نزد او ثابت شده است، خداوند متعال در این باره می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (2)

و آنها را در حالی که دلهای ایشان یقین به آنها داشت از روی ستمگری و سرکشی انکار کردند.

3. کفران نعمت است، و این همان فرمایش خداوند است که از حضرت سلیمان (علیه السلام) حکایت می کند و می فرماید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (3)

این از فضل پروردگارم است تا مرا بیازماید که آیا شکر می کنم یا کفران می ورزم، و آنکه شکر کند جز این نیست که برای خویشتن سپاس گزارده، و آنکه کفر کند همانا پروردگار من بی نیاز و گرامی است.

4. در برخی آیات کفر، ترک آن چیزی است که خداوند رحمان بدان فرمان داده، و این است گفتار خدای عزوجل: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْفِكُونَ * ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ

ص: 162

1- . جاثیه(45): 24.

2- . نمل(27): 14.

3- . نمل(27): 40.

عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتُوْمُنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (1)

و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم که خونهای خود را نریزید و همدیگر را از دیار خویش بیرون نکنید پس اقرار کردید و شما بر آن گواه بودید. اما این شما هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می نمایید (و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید) در حالی که اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیة می دهید و آنان را آزاد می سازید! با اینکه بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید، و بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می شوند. و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

5. کفر به معنای بیزاری است، و این است گفتار خدای عزوجل که از ابراهیم 7 حکایت می کند که او به قوم خود گفت: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ» (2)

ما به شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما دشمنی و کینه برای همیشه پدیدار شد تا آنگاه که شما ایمان به خدای یگانه آورید (یعنی ما از شما بیزاریم) و در آنجا که داستان شیطان و بیزاری جستن او را از دوستانش از آدمی زاده در قیامت یاد می کند می فرماید: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» (3) من همانا کفر ورزیدم به آنچه مرا از پیش شریک گردانیدید.

ص: 163

1- . بقره(2): 84-85.

2- . ممتحنه(60): 4.

3- . ابراهیم(14): 22.

در قرآن کریم در خصوص رابطه تنگاتنگ کفر و استضعاف در آیات مختلف سخن به میان آمده است:

1. قرآن کریم می فرماید: «إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»⁽¹⁾

جز شیطان که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبر) از کافران شد. در آیه شریفه دیگر می فرماید: «إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»⁽²⁾

جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود.

2. قرآن کریم درباره کسانی که پس از مرگشان هنگام مشاهده عذاب الهی آرزو می کنند به دنیا بازگردند تا از نیکوکاران گردند، می فرماید: «بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ»⁽³⁾ خداوند به ایشان می گوید: آری آیات من به سراغ تو آمد اما آن را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از کافران بودی. پس طبق آیات شریفه کفر سبب استکبار و به تضعیف کشاندن معرفی شده است.

10. تکذیب

تکذیب مصدر باب تعیل از ماده «كَ ذَبَّ» به معنای انکار کردن، دروغ پنداشتن چیزی و نسبت دروغ دادن به کسی است.⁽⁴⁾

تکذیب در اصطلاح قرآن در برابر تصدیق ایمان⁽⁵⁾ و به معنای انکار حقایقی مانند خداوند، پیامبر، امام و روز قیامت است.⁽⁶⁾ و به طور کلی مکذَّب کسی است که حق را تکذیب کند.⁽⁷⁾

ص: 164

1- . بقره(2): 34.

2- . ص(38): 74.

3- . زمر(39): 59.

4- . مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج 10، ص 36.

5- . راغب اصفهانی، المفردات، ج 1، ص 479.

6- . حسینی دشتی، معارف و معاریف، ج 1، ص 653.

7- . ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج 1، ص 214.

رویکردها و موضع گیری های درست در برابر بینش ها و گرایش های مختلف، به تفکر و پژوهش نیازمند است. تاریخ، این موضوع را به اثبات رسانده است. تکذیب و متهم ساختن پیامبران به دروغگویی از شیوه های معمول مخالفان انبیا بوده است. قرآن تکذیب انبیا الهی از سوی اقوام ایشان را نقل کرده است.

کسانی که در برابر پیامبران الهی ایستاده و سخنان منطقی و معقول آنان را ناشنیده می گرفتند، و پس از فراخوانده شدن به اموری که با منافع زودگذرشان، ناسازگار یا از فهم و درک ساده آنان

بیرون بود، بی درنگ آن را ناممکن پنداشته و دروغ می شمردند، چنان که قرآن می فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (1)

بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده بود. کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین گونه پیامبرانشان را تکذیب کردند.

خداوند رحمان خطاب به پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ» (2) اگر تو را تکذیب کنند، به راستی، کسانی که پیش از آنها بودند نیز تکذیب کردند. پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته ها و کتاب روشن برای آنان آوردند.

با توجه به معجزه های پیامبران و دلایل کافی آنان، تکذیب ها و مخالفت های دشمنان با آگاهی و همراه با استکبارورزی بوده است. در واقع، تکذیب، ابزاری در دست مستکبران به شمار می آمد تا با خلع سلاح پیامبران بتوانند حرکت های تباهی آفرین خود را تداوم بخشند. بر این اساس، همگی آن بزرگواران را تکذیب کردند. در این امر، همه اقوام گمراه در همه زمان ها، به گونه ای شگفت آور همسان بودند.

تکذیب یکی از موارد بارز و روش و شیوه اقوام سرکش در به استضعاف کشاندن

ص: 165

1- . یونس (10): 39.

2- . فاطر (35): 25.

انبیاء و گمراه کردن مردم بوده است آیات شریفه قرآن ناظر به این مطلب هستند:

1. آیه شریفه می فرماید: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولَهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا» (1) سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم، هر زمان رسولی برای (هدایت) قومی می آمد او را تکذیب می کردند ولی ما این امتهای سرکش را یکی پس از دیگری هلاک نمودیم.

2. آیه شریفه می فرماید: «فَكَذَّبُوهُ فَتَبَيَّنَّا وَأَمَّا مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَا ئِفًا وَأَعْرِفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُؤْمِنِينَ» (2)

قوم نوح (علی نبینا وعلیه السلام) او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم، آنها را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم پس بین عاقبت کار آنها که انذار شدند (و به انذار الهی اهمیت ندادند) چگونه بود؟

3. آیه شریفه می فرماید: «وَقَوْمٌ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرَّسُولَ أَعْرَفْنَاهُمْ» (الفرقان: 37) و قوم نوح را هنگامی که تکذیب رسولان کردند غرق نمودیم.

4. آیه شریفه می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» (3) آنها که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند درهای آسمان به روی شان گشوده نمی شود.

5. آیه شریفه می فرماید: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ

ص: 166

1- مؤمنون (23): 44.

2- یونس (10): 73.

3- أعراف (7): 40.

و آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند اهل دوزخند، جاودانه در آن خواهند ماند.

6. آیه شریفه می فرماید: «كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»(2)

(عادت آنان در انکار و تحریف حقایق) همچون عادت آل فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند، آیات ما را تکذیب کردند.

پس با توجه به آیات شریفه یکی دیگر از عوامل استضعاف تکذیب است.

11. استفاده از تهدید

تهدید در لغت به معنای ترسانیدن و وعده عقوبت دادن(3) و در اصطلاح به معنی ایجاد بیم بر جان، مال یا آبروی دیگری یا وا داشتن دیگری به ارتکاب جرم است.(4) تهدید، یکی دیگر از روش ها و شیوه های استضعاف و استکبار برای درهم کوبیدن مقاومت مستضعفان در روی زمین، تهدید و توسل به زور است. طبقه حاکمان و اشراف که آموزه های انبیاء را با آزادی های مطلق خود معارض می دیدند و از سویی امکانات لازم را برای ارباب و ایجاد جنگ روانی داشتند فضای جامعه را برای پیامبران و پیروان آنان نا امن کرده و آنان را به اشکال گوناگون تهدید می کردند.

در قرآن کریم، تهدید با هدف تضعیف به شکل های گوناگون آورده شده:

الف. تهدید به زندان: زورمندان بی منطق هنگام ناتوانی از رویارویی اصولی و احساس شکست در میدان گفت وگوی منطقی، به تهدید دست می یازند؛ زیرا خود را بدون سلاح احساس می کنند.

فرعون در ادامه دشمنی خویش، حضرت موسی(علیه السلام) را به

ص: 167

1- . أعراف(7): 36.

2- . آل عمران(3): 11.

3- . جوهری، تاج اللغة و صحاح العربیه، ج 2، ص 556.

4- . جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص 183

زندان تهدید کرد، قرآن کریم می فرماید: «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» (1)

فرعون خشمگین شد و گفت: اگر معبودی غیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار خواهم داد.

در واقع، فرعون می خواهد به موسی بگوید من با استدلال های منطقی و آیات و نشانه های روشنی که ارائه کردی، کاری ندارم و درستی آنها برایم اهمیتی ندارد. تنها همین را می فهمم که یک معبود بزرگ و ستودنی وجود دارد که من هستم و هرکس جز این بیندیشد و بیان کند، محکوم به حبس است. برخی از مفسران گفته اند «الف و لام» در «المسجونین» برای عهد بوده و اشاره به زندان ویژه ای است که هرکس در آن می افتاد، به ظاهر، راه بازگشتی برایش نبود. (2)

ب. تهدید به قطع عضو: تهدید تنها زندان نبود، بلکه به گونه های دیگری نیز انجام می شد. فرعون آن گاه که ایمان آوردن ساحران را دید، آنان را تهدید به قطع عضو کرد، قرآن کریم می فرماید: «فَلَا فُطِنَ أَيْدِيكُمْ وَأُزْجِلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلِّبُكُمْ فِي جُدُوعِ النَّحْلِ وَتَعْلَمُنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى» (3)

بی شک، دست ها و پاها را یکی از راست و یکی از چپ قطع می کنم و شما را بر تنه های درخت خرما به دار می آویزم، تا خوب بدانید عذاب کدام یک از ما سخت تر و پایدارتر است.

ج. تهدید به قتل: مرحله شدیدتر تهدید، تهدید به قتل است. در این باره، قرآن به موارد فراوانی اشاره کرده است. هنگامی که ابراهیم خدایان دروغین را نپذیرفت، این گونه مورد خطاب قرار گرفت: «قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (4)

ص: 168

1- . شعراء(26): 29.

2- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 15، ص 213.

3- . طه(20): 71.

4- . مریم(19): 46.

گفت: ای ابراهیم، آیا تو از خدایان من نفرت داری؟ اگر از این کار خودداری نکنی، بی گمان، تو را سنگسار خواهم کرد. آزر با تأکید فراوان، ابراهیم را به سنگسار شدن تهدید کرد و می دانیم که سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است. (1)

در آیه دیگر حضرت شعیب را به این شکل تهدید کردند، قرآن می فرماید: «لولا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ» (2)

اگر به دلیل احترام به قبیله کوچکت نبود، تو را سنگسار می کردیم. «رهط» در لغت به گروهی اندک از سه تا چهل نفر گفته می شود. در این آیه، اشاره به این است که قبیله تو نیز در نظر

ما توانی ندارند؛ بلکه ملاحظه های دیگری است که ما را از این کار باز می دارد. (3)

بنابراین، با تهدید حضرت شعیب، به طور غیر مستقیم، او را تحقیر نیز می کردند.

در آیه دیگر نمونه ای از تهدید به قتل در داستان فرعون و اینکه ساحران به حق بودن موسی پی بردند و ایمان آوردند، فرعون به آنان گفت: «لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ» (4)

همه شما را به دار خواهم آویخت. آری، مستکبران و ستمگران چون منطق درستی ندارند، همواره بر تهدید و فشار و خشونت تأکید می ورزند و با تکیه بر ابزار زور و تهدید، به زندانی کردن، قطع عضو و قتل مخالفان دست می زنند.

12. تطمیع

در مواردی نیز استضعاف و استکبار از طریق تطمیع صورت می پذیرد. از منظر قرآن کریم، نمونه بارز به استضعاف کشیدن دیگران توسط مستکبران در داستان حضرت موسی (علی نبیا و علیه السلام) و ساحران فرعون

ص: 169

1- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 13، ص 83.

2- . هود(11): 91.

3- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 9، ص 213.

4- . أعراف(7): 124.

است، آنجا که ساحران به فرعون گفتند: «فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَا أَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ» (1)

و چون ساحران پیش فرعون آمدند گفتند آیا اگر ما غالب آییم واقعا برای ما مزدی خواهد بود. آیه بیانگر این است که فرعون برای آنکه بتواند به اهداف خود نایل گردد و مردم را به استضعاف بکشد و از طرفی اطرافیان را با خود همراه نماید، که قرآن از قول فرعون در جواب ساحران می فرماید: «قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (2)

گفت آری و در آن صورت شما حتما از (زمره) مقربان خواهید شد.

پس طبق آیات شریفه تطمیع ساحران توسط فرعون در صورت پیروزی آنان بر حضرت موسی (علی نبیا وعلیه السلام) می باشد.

13. تحریف حقایق

تحریف حقایق یا استضعاف فکری را می توان یکی از عوامل استضعاف بر شمرد. استضعاف فکری بر اثر دو گونه عوامل است:

الف. عوامل بیرونی، که مانع رسیدن حق به مردم می شود؛ مثل این که مردمی دور از تمدن و فرهنگ زندگی کنند و اصلاً علوم و معارف بشری به گوش آنان نرسد یا قدرت های سلطه گر و

جبار با تحریف حقایق و سانسور، از رسیدن معارف نجاتبخش به مردم جلوگیری کنند و آنان را در بی خبری نگه دارند.

ب. عوامل درونی، که قدرت تشخیص حق از باطل را از افراد می گیرد و به واسطه این ناتوانی، توان فهم و درک از آنان گرفته می شود؛ مانند افراد ابله. حضرت علی (علیه السلام) در روایتی به این دو عامل اشاره کرده و فرموده است: «لَا يَقَعُ اسْمُ الْأَسْتِضْعَافِ عَلٰی

ص: 170

1- . شعراء(26): 41.

2- . شعراء(26): 42.

به کسی که حجت و برهان به او رسیده و با گوش شنیده و با عقل درک نموده، مستضعف نمی توان گفت.

استضعاف فکری به صورت پنهان و با ظاهر سازی حق نما انجام می پذیرد، چنانچه قرآن می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»(2) وای بر آنها که مطالبی با دست خود می نویسند سپس می گویند: از طرف خدا است تا به بهای کمی آن را بفروشند، وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند، و وای بر آنها از آنچه از این راه به دست می آورند. کلمه ویل، بمعنای هلاکت و عذاب شدید، و نیز بمعنای اندوه، و خواری و پستی است، و نیز هر چیزی را که آدمی سخت از آن حذر می کند، ویل میگویند، و کلمه (اشترأ) بمعنای خریدن است. تعبیر به «اشترأ» در این آیه، بیانگر منفعت طلبی و برتری جویی این گروه است. ضمیرهای جمع در این آیه، یا به بنی اسرائیل و یا تنها به کسانی که تورات را تحریف کردند بر می گردد.(3)

14. شکنجه و کشتار

مستکبران حق گریز برای رسیدن به هدف های شوم خود به هر کاری دست می زنند؛ آنان هر ابزاری را که سرانجام به حفظ و حاکمیت جابرانه آنان بیانجامد، برای خویش مباح و مجاز می دانند و اگر ابزارهای به کار رفته تأثیری نداشته باشد، از روش های سخت گیرانه تری بهره می گیرند. شکنجه و کشتار بی رحمانه از این گونه دست آویزهاست. آنان پس از به کاربردن ابزارهای مختلف در صورتی که نتیجه مطلوب حاصل نشود، به حذف فیزیکی

ص: 171

1- . دشتی، نهج البلاغه، خطبه 189.

2- . بقره(2): 79.

3- . خمینی، تحریر الوسیله، ج 1، ص 325.

افراد دست می زنند تا بدین وسیله، خیال خود را از موانع ایجاد شده راحت کنند و حکومت استکباری و استبدادی خود را با به استضعاف کشیدن دیگران تداوم بخشند. در این باره، قرآن از قول حضرت موسی 7 خطاب به بنی

اسرائیل می فرماید: «يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» (1)

فرعونیان بر شما عذاب سخت روا می داشتند و پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را زنده می گذاشتند. (2)

«يَسْؤُمُونَكُمْ» از ماده «سوم» در اصل به معنای درپی چیزی رفتن و آن را جست و جو کردن است و به معنای تحمیل کردن کاری بر دیگری نیز آمده است. (3) بر این اساس، مفهوم جمله «يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» این است که آنها بدترین و دردناک ترین شکنجه ها را بر بنی اسرائیل روا می دانستند.

آمدن فعل مضارع «يَسْؤُمُونَ» به استمرار این کار از سوی فرعونیان اشاره دارد. عبارت «يُذَبِّحُ» که از ماده ذَبَح است، به معنای گلوبریدن و سربریدن گاو و گوسفند آمده است. (4) و این نشان می دهد که رفتار فرعونیان با بنی اسرائیل مستضعف، همچون رفتار با گوسفندان و چهار پایان بوده است. این نکته نیز قابل توجه است که قرآن، سر بریدن پسران و کنیزی زنان و دختران را با «واو» به «سوء العذاب» عطف می کند، در حالی که خود این رفتار، سوء العذاب است. این به سبب اهمیت این دو عذاب بوده است و نشان می دهد که ستمگران دستگاه فرعون، شکنجه های دیگری نیز بر بنی اسرائیل روا داشته اند، ولی از میان همه، این دو شدیدتر و سخت تر بوده است. (5)

بر این اساس، مستکبران برای حفظ منافع فردی و گروهی خود از هیچ اقدامی

ص: 172

1- . ابراهیم (14): 6.

2- . باقری، مستضعفان از دیدگاه اسلام، ص 63.

3- . راغب اصفهانی، المفردات، ماده سوم.

4- . فرهنگ معین و فرهنگ عمید.

5- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 10، ص 274.

فروگذار نیستند. آنان برای رسیدن به مقصود باطل خود به هر کاری دست می زنند و حتی اگر دست یابی به هدف مستلزم ستم کاری فراوان باشد، از آن پرهیز نمی کنند، تا آنجا که برای حفظ موقعیت اجتماعی و سلطه ستمگرانه خود، شکنجه و کشتار را آن هم به بدترین شکل حتی کشتن نوزادان به کار می برند. چنانچه قرآن در جاهای مختلف از کشتن نوزادان در طول تاریخ یاد کرده، در داستان ایمان بعضی از قوم فرعون به حضرت موسی (علی نبیا و علیه السلام) می فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ» (1) پس وقتی حقیقت را از سوی ما برای آنان آورد، گفتند: پسران کسانی را که به او ایمان آورده اند، بکشید و زنانشان را بگذارید.

پس یکی دیگر از عوامل ایجاد استضعاف طبق آیات شریفه شکنجه و کشتار است.

15. فال ناخوشایند زدن

به طور طبیعی، در جوامع عقب مانده و دور از دانش و پیش، انواع خرافه ها رواج دارد؛ زیرا نبود دانش، مردم این جوامع را از پی بردن به علت های حقیقی رویدادهای اجتماعی و طبیعی باز می دارد. در میان مصریان، این اعتقاد خرافی و پوسیده شایع بود که برخی خوش قدم و برخی بدقدم هستند. (2)

در سالیانی که حضرت موسی 7 در برابر استکبار فرعون سرگرم مبارزه بود، خشک سالی های پی در پی پدید آمد و مردم دچار قحطی شدید شدند. فرعون که خود، عنصر اصلی هر نوع فساد و تباهی در جامعه مصر بود، با زیرکی و بی شرمی تمام، نیامدن باران و خشک سالی را به حضرت نسبت داد و به مردم چنین وانمود کرد که از

ص: 173

1- . غافر(40): 25.

2- . باقری، مستضعفان از دیدگاه اسلام، ص 56.

زمانی که موسی وارد سرزمین شما شده و سخنان زشت و ناسزا درباره بت ها و خدایان و مقدّسات شما بر زبان می راند، این گونه بلاهای آسمانی دامن گیرتان شده و این از شومی و بدشگونی او است. قرآن، این اندیشه خرافی را ناشایست می داند و می فرماید: «فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (1)

اما (آنها نه تنها پند نگرفتند بلکه هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می رسید می گفتند به خاطر خود ماست! ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می رسید می گفتند از شومی موسی و کسان او است! بگو سرچشمه همه این فالهای بد نزد خدا است (و شما را به خاطر اعمال بدتان کیفر می دهد) اما اکثر آنها نمی دانند.

آنان به برخی پیامبران دیگر نیز چنین امور موهومی را نسبت می دادند، قرآن کریم می فرماید: «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» (2)

آنها (به رسولان ما) گفتند ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما شوم است). «تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» یعنی شوم.

به حضرت صالح 7 و یارانش نیز نارواها بر زبان راندند، قرآن کریم می فرماید: «قَالُوا أَطَيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ» (3) آنها گفتند: ما تو و کسانی را که با تو هستند به فال بد گرفتیم.

بر این اساس، همه مستکبران تاریخ با برداشت منفی، از چنین موقعیت ها و پیشامدهایی، جریان رویدادها را به میل خود تفسیر می کردند و با فال ناخوشایند زدن به پیامبران و همراهان با ایمانشان،

از غفلت مردم برای تداوم حاکمیت مستکبرانه خویش و استضعاف مستضعفان بهره می گرفتند. (4)

ص: 174

1- . أعراف(7): 131.

2- . یس(36): 18.

3- . نمل(27): 47.

4- . باقری، مستضعفان از دیدگاه اسلام، ص 59.

16. برانگیختن احساسات

ستمگران، هنگامی که خود را در کانون خطر، گرفتار دیده و استدلال‌های مخالفان را منطقی می‌دیدند، و در می‌یافتند که توانایی رویارویی و گفت‌وگو با آنان را ندارند. به ناچار موضوع‌های احساس برانگیز را پیش می‌کشیدند و با طرح این گونه مسائل می‌کوشیدند تا موج ایجاد شده را به گونه‌ای مهار سازند.

در تاریخ، سردمداران استکبار، هنگام جدی شدن کانون‌های خطر، از این موضوع بهره‌ها گرفته و با تحریک احساسات مردم به سود خود، بقای خویش را تحکیم بخشیده‌اند. دامن زدن به امور احساسی مانند «میهن دوستی» کاملاً حساب شده است، زیرا مردم، سرزمین خود را همانند جان شیرین دوست می‌دارند. از این رو، فرعون به اطرافیان خود فرمان داد تا چنین وانمود کنند که موسی و هارون قصد دارند آنان را از سرزمینشان بیرون کنند، قرآن کریم می‌فرماید: «قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ»⁽¹⁾

آنان گفتند: این دو تن از ساحران هستند و می‌خواهند شما را از سرزمینتان بیرون کنند.⁽²⁾

پس یکی دیگر از عوامل ایجاد استضعاف توسط مستکبران برانگیختن احساسات مردم می‌باشد، تا از این حربه بتوانند به مقاصد خود دست پیدا نمایند.

17. خوار شمردن مصلحان

«مصلح» در لغت به معنای اصلاح‌گر و در معنای اصطلاحی به

ص: 175

1- طه (20): 63.

2- باقری، مستضعفان از دیدگاه اسلام، ص 56.

معنای شخصی است که بشر را به سعادت دنیایی و آخرتی خواهد رساند. (1)

ضرورت وجود مصلح بزرگ برای جامعه بشری امری عقلانی است که انسان آن را با اندیشه درونی الهی خود پذیرفته است و آن را با زبان قال و حال دنبال می کند و بر آن اصرار می ورزد.

مستکبران همه چیز را در قدرت نظامی خلاصه می کنند و آن گونه که خود بدان خو کرده اند، معیار قدرت را در جلوه های ظاهری آن می پندارند. چون چنین نگرشی در ژرفای جان آنان رسوخ

کرده است، نمود آشکار آن در قدرت نمایی و نشان دادن توانایی های فراوان خود بروز می کند. آنان افزون بر اینکه تمام کوشش خود را در نیرومند جلوه دادن خود به کار می گیرند، همواره در صدد ناچیز نمایاندن مخالفان خود هستند. قرآن، پاسخ آنان را در برابر دعوت حضرت نوح (علی نبینا وعلیه السلام) چنین بیان می دارد: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ» (2)

اشراف کافر قومش (در پاسخ) گفتند ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم، و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده لوح نمی یابیم، و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی کنیم بلکه شما را دروغگو تصور می کنیم.

واژه «اراذل» جمع «ازذل» و «رذُل» است که به معنای موجود پست و فرومایه از هر چیز آمده است؛ خواه انسان باشد یا چیز دیگر. بدون تردید، گروندگان به حضرت نوح (علی نبینا وعلیه السلام) نه اراذل و نه فرومایه و پست بودند، بلکه به دلیل اینکه پیامبران، پیش از هر چیز به پشتیبانی از مستضعفان و مبارزه با مستکبران می پرداختند، نخستین گروهی که به ندای آنان پاسخ مثبت می دادند، همان گروه محروم و فقیر بودند

ص: 176

1- . راغب اصفهانی، المفردات، ص 489.

2- . هود(11): 27.

که در نظر مستکبران، افرادی پست به شمار می آمدند. (1)

در آیه دیگر هنگامی که حضرت موسی (علی نبیا و علیه السلام) مأمور شد تا بنی اسرائیل را از مصر کوچ دهد، فرعون، دست نشانندگان خود را به اطراف گسیل داشت تا با تبلیغات گسترده، پیروان حضرت را کم اهمیت و گروه اندکی معرفی کنند که به زودی نابود خواهند گشت: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» (2) همانا اینان (موسی و یارانش) گروهی اندک هستند.

بنابراین، یکی از ترفندهای استکبار آن است که با بزرگ نمایی خود و بی اهمیت جلوه دادن مخالفان، آنان را از کوشش بازداشته و زمین گیر کند و به استضعاف کشاند.

نتیجه گیری فصل

پدیده استضعاف غالباً در برابر نوعی برتری طلبی نمایان می شود. کاربرد واژه استضعاف در برابر «استکبار» در بسیاری از آیات، گواهی بر این سخن است. دو قشر مستکبران و مستضعفان در پدید

آمدن پدیده شوم استضعاف نقش دارند و با این که در جبهه مخالف یکدیگر قرار دارند، به طور پیدا و پنهان یکدیگر را در ایجاد و تحکیم آن یاری می رسانند.

گفته شد استضعاف پهنه وسیعی دارد و کسانی که به ضعف کشیده می شوند و نیرو و توانشان رفته می شود، دارای گروه هایی گوناگونند: بر برخی ضعف مادی و اقتصادی تحمیل می شود، از گروهی قدرت و قوت سیاسی گرفته می شود و برخی دیگر به استضعاف فکری دچار می گردند و بعضی را به استضعاف اعتقادی دچار می نمایند. در این فصل عواملی که سبب ایجاد استضعاف از طرف مستکبران می شود پرداخته شد.

ص: 177

1- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 9، ص 71.

2- . شعراء (26): 54.

فصل پنجم: راهکارهای قرآن برای برون رفت از استضعاف

اشاره

ص: 179

بعثت انبیاء(علیهم السلام) برای هدایت مستضعفان است، ولی این مطلب در مورد معاندین و هدایت آن ها معنا ندارد. هدایت برای کسی که حق را شناخت و با آن دشمنی کرد بی معنی است، اتمام حجت برای معاندان و هدایت برای مستضعفین است.

اصل مقابله با مستکبران به معنای درگیری ذاتی و همیشگی اسلام با هرگونه تکبر و برتری جویی است که در سیره رسول خدا و ائمه هدی(علیهم السلام) درخشش خاصی دارد. استکبار چهره های گوناگون دارد و در هر لباسی که ظهور کند باید با آن مقابله کرد. این اصل به معنای درگیری پیوسته حق و باطل است مقابله آنان که ولایت الهی را پذیرفته اند با آنان که تحت ولایت شیطان هستند که اگر انسان های الهی با چهره های گوناگون استکبار مقابله نکنند و تباهگری و ستم پیشگی آنها را دفع نمایند، زمین را تباهی و ستم پر خواهد ساخت.

از مجموع معارف اسلامی برداشت می شود همان گونه که هیچ عملی بدون پاداش نمی ماند، هیچ پاداشی نیز بدون عمل و یا شایستگی لازم به دست نمی آید. رمز فرمان های قرآنی به انجام کوشش در راه به دست آوردن ویژگی های پسندیده اخلاق و کردارهای نیک و شایسته اجتماعی، به همین موضوع باز می گردد.

همه پیامبران نیز راز پیروزی و موفقیت خود در برابر حکوکت طاغوتی و ظالمانه زمان خود را در گرو کوشش و جهاد و مبارزه در راه آرمان الهی می دانستند. از اهداف جهاد اسلامی، رهانیدن مستضعفان از چنگال مستکبران و ستمگران است، به همین دلیل، خداوند در قرآن، دستورهایی در قالب های گوناگون برای برانگیختن مؤمنان به جهاد و

مبارزه آورده است. که می توان راهکارهای قرآن برای برون رفتن از استضعاف را چنین بر شمرد:

1. وجود رهبری صالح

اشاره

یکی از لوازم جدا نشدنی جامعه، وجود رهبر برای آن است. قبول زندگی جمعی در حیات انسان ها نمی تواند از مسأله رهبری جدا باشد. چرا که برای مشخص کردن خط اصلی یک جمعیت

همیشه نیاز به رهبر و پیشوایی است. اصولاً پیمودن راه تکامل بدون استفاده از وجود رهبر ممکن نیست و سرّ ارسال پیامبران و انتخاب اوصیاء برای مردم همین است.

قرآن کریم در مورد لزوم وجود رهبر صالح می فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»⁽¹⁾

من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم. البته خداوند برای هر عصر و زمانی رهبری برای نجات و هدایت انسان ها قرار داده است چرا که حکمت او ایجاب می کند فرمان سعادت بدون ضمان اجرا نباشد اما مهم این است که مردم رهبرشان را بشناسند و در دام رهبران گمراه و فاسد گرفتار نشوند که نجات از چنگالشان دشوار است.

امام علی (علیه السلام) در مورد ضرورت امامت و لزوم رهبری را در جامعه بشری می فرماید: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ»⁽²⁾

ناگزیر برای مردم حاکمی لازم است.

برای آنکه زندگی اجتماعی در بین مردم سامان دهی شود وجود رهبری صالح از لزومات اجتماع می باشد. چرا که رهبر با هدایت و نظارت کلی بر عرصه های گوناگون و مؤثر جامعه نیل به اهداف را کوتاه تر و سهل تر می سازد. و به تعبیر قرآن کریم رهبر و خلیفه باید تمامی نیروهایی که حافظ سلامت و بقای زندگی اجتماعی را گرد آورد و

ص: 182

1- . بقره(2): 124.

2- . دشتی، نهج البلاغه، خطبه 40.

آنها را در یک واحد قدرتمند و منسجم و پایدار سامان دهد و در این راستا راه های صحیح رسیدن به آن اهداف را بیسپاسد. رهبر صالح میان امور دنیوی و اخروی، مادی و معنوی هماهنگی و توازن ایجاد می کند و به این واسطه الگوی دیگران در فعالیت هایشان می گردد. در این صورت پیروی از ایشان به دلیل الگو بودن واجب می شود، نه به دلیل قدرت و تسلط داشتن، چرا که قدرت حقیقی نمی آورد.

از این روست که خداوند متعال اطاعت از رهبر را با اطاعت از خود قرین کرده است، و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر را. در آیه دیگر خداوند متعال اهمیت پیشوا و رهبری مقارن با اطاعت از خود قرار داده است، در قرآن کریم می فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (2)

کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا کرده است.

در راه مبارزه با استکبار، وجود رهبری شایسته و جمع شدن یاران و افراد جامعه، گرد محور او از ضروریات است. رهبر صالح و نیروی انسانی، دو شرط اساسی برای مبارزه با ستمگران است؛

چنان که در قرآن کریم می فرماید: «وَمَا لَكُمْ لِاتِّقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (3)

شما را چه شده است که در راه خدا و (در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید، آنان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستمگرند، بیرون بر و از جانب خود، رهبر و سرپرستی برای ما قرار ده و از سوی خودت، برای ما یآوری تعیین فرما.

ص: 183

1- . نساء(4): 59.

2- . نساء(4): 80.

3- . نساء(4): 75.

با توجه به فراز «مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» از آیه شریفه لازمه هدایت، وجود رهبر است و سرپرستی و ولایت بر مسلمانان باید از طرف خدا باشد.

همان گونه که از آیه بر می آید، نخستین تقاضای مستضعفان گرفتار در چنگال دشمن، برای نجات خویش، تقاضای ولی از جانب خداوند بوده است و سپس از خداوند خواسته اند که برایشان، یآوری تعیین فرماید. پس برای نجات از چنگال ظالمان، پیش از هر چیز، وجود رهبر و سرپرست لایق و دلسوز لازم است و سپس یار و یاور و نفرت کافی. بنا بر این وجود یار و یاور هر چند فراوان باشد، بدون استفاده از یک رهبری صحیح، بی نتیجه خواهد بود.

1-1. شرایط و ویژگی‌های رهبری یک جامعه اسلامی

1. اولین ویژگی رهبر شایسته داشتن علم به تمام امورات می باشد. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (1) سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت. چرا که علم ثمره عقل و راهنمای حکومت کردن است. معیاری است برای تشخیص چیزهایی که باید گرفته شوند. از آنجا که دولت اسلامی دولت قانون است، حاکم مسلمانان باید عالم به قانون باشد. منظور از قانون، احکام دینی و قوانین الهی و اصولی است که یک جامعه اسلامی را به اهداف و آرمان های دینی خود می رساند. این قوانین در قرآن کریم و سیره زندگی انبیاء و امامان وجود دارد و این رهبر است که با علم فقهی و مذهبی خویش قادر به تفسیر و تفهیم آن است. (رمضانیان، مقاله رهبری از دیدگاه قرآن)

2. از ویژگی اساسی و مهم دیگر رهبری داشتن عدالت و دادگری است. خداوند متعال در قرآن کریم در این خصوص خطاب به حضرت داوود می فرماید: «يَا دَاوُودُ

ص: 184

ای داود ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم، در میان مردم به حق داوری کن. عدالت از مهمترین صفات هر رهبری است.

3. ویژگی دیگر رهبر صالح، جامعه تربیت و تعلیم است، قرآن کریم می فرماید: «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»(2) و آنها را پاکیزه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد.

کلمه (تزکیه) مصدر باب تفعیل، به معنای رشد و نمو صالح است، رشدی که ملازم خیر و برکت باشد، پس تزکیه مردم به معنای آن است که آنها را به نموی صالح رشد دهد، اخلاق فاضله و اعمال صالحه را عادتشان کند، در نتیجه در انسانیت خود به کمال برسند، و حالشان در دنیا و آخرت استقامت یابد، سعید زندگی کنند، و سعید بمیرند.

منظور از (تعلیم کتاب) در آیه شریفه بیان الفاظ و تفسیر معانی مشکل، و مشتبه آن است. در مقابلش تعلیم حکمت است که عبارت است از معارف حقیقتی که قرآن متضمن آن است، و اگر از قرآن یکبار تعبیر به آیات کرده، و فرموده: (یتلوا علیهم آیاته) و بار دیگر تعبیر به کتاب نموده و فرموده و (یعلمهم الکتاب) برای این بوده که بفهماند برای هر یک از این دو عنوان نعمتی است که خدا به سبب آن بر بشر منت نهاده.

در آیه شریفه مسأله تزکیه را قبل از تعلیم کتاب و حکمت ذکر کرده، و این بدان جهت بوده که آیه مورد بحث در مقام توصیف تربیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) است مؤمنین امت را، و در مقام تربیت، تزکیه مقدم بر تعلیم علوم حقه و معارف حقیقیه است. در عالم تحقق و خارج، اول علم پیدا می شود، بعد تزکیه، چون تزکیه از ناحیه عمل و اخلاق تحقق می یابد، پس اول باید به اعمال صالح و اخلاق فاضله عالم شد، و بعد به

ص: 185

1- . ص (38): 26.

2- . جمعه (62): 2.

آنها عمل کرد تا به تدریج زکات (پاکی دل) هم به دست آید. (1)

4. یکی دیگر از ویژگی های لازم رهبر موفق یک جامعه پیشگام بودن است، قرآن کریم در این مورد می فرماید: «وَأْمُرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ» (2)

و مامورم که نخستین مسلمان باشم. آیه شریفه اشاره دارد به اینکه در امری که متوجه من شده زیادتى است بر امری که متوجه همه شده است، و

آن زیادت عبارت از این است که خطاب، قبل از شما متوجه من شده، و غرض از توجه آن به من قبل از شما این است که من اولین کسی باشم که تسلیم این امر شده ام و به آن ایمان آورده ام. (3)

5. یکی دیگر از ویژگی های رهبری جامعه سعه صدر است، قرآن کریم می فرماید: «الْمَنْ نَشْرَحَ لَكَ صَدْرَكَ» (4)

آیا ما سینه تو را گشاده نساختم؟

نشرح از ماده شرح در اصل به معنی گسترش دادن قطعات گوشت و تولید ورقه های نازکتر است، منظور از شرح صدر گسترش آن به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد می باشد، شرح دادن مشکلات سخن به معنی گسترش آن و توضیح معانی مخفی است. (راغب اصفهانی، 1397ق، ص 449) به هر حال شک نیست که منظور از شرح صدر در اینجا معنی کنایی آن است و آن توسعه دادن به روح و فکر پیامبر است و این توسعه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجتها و کارشکنیهای دشمنان و مخالفان. (5)

شرح صدر در حقیقت نقطه مقابل ضیق صدر است چنانکه قرآن کریم می فرماید:

ص: 186

1- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 214.

2- . زمر (39): 12.

3- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، ص 142.

4- . إنشراح (94): 1.

5- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 27، ص 122.

«وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ»⁽¹⁾

ما می دانیم که سینه تو بخاطر گفتگوهای (مغرضانه) آنها تنگ می شود. اصولاً هیچ رهبر بزرگی نمی تواند بدون شرح صدر به مبارزه با مشکلات رود و آن کس که رسالتش از همه عظیمتر است، مانند؛ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شرح صدر او باید از همه بیشتر باشد طوفانها آرامش اقیانوس روح او را بر هم نزنند مشکلات او را به زانو در نیورد کارشکنی های دشمنان مایوسش نسازد سؤالات از مسائل پیچیده او را در تنگنا قرار ندهد و این عظیمترین هدیه الهی به رسول الله بود. پس اولین راهکار قرآن جهت هدایت مستضعفین وجود رهبری صالح در مقابل مستکبران می باشد.

2. استمداد از خدا

یکی از نکاتی که انسان باید در جزئی ترین مراحل زندگی مد نظر داشته باشد طلب استمداد از خداوند تبارک و تعالی می باشد. حال مقابله و مبارزه با مستکبران که نقطه بسیار حساس زندگی مستضعفین خواهد بود لاجرم باید از خداوند برای پیروزی حق بر باطل استمداد خواهی کنند.

در قرآن کریم نمونه هایی از استمداد خواهی مستضعفین برای مبارزه با مستکبران بیان شده است.

1. نمونه اول از استمداد خواهی؛ قرآن کریم می فرماید: «وَالْمُسْتَضَعِّفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا»⁽²⁾ مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند می گویند خدایا ما را از این شهر (مکه) که اهلس ستمگرند بیرون ببر.

ص: 187

1- . حجر(15): 97.

2- . نساء(4): 75.

در آیه شریفه مستضعفین بعضی از مؤمنین فرض شده اند. در تعبیر از استغاثه طایفه مستضعف، با این که می توانست بفرماید: فریاد می زدند، که ای مردم بامروت، و یا ای قوم، و یا ای بستگان، و یا ای کسانی که خود را مرد می دانید، به فریاد ما برسید، چنین فرمود بلکه زیباترین لفظ و بهترین عبارت را آورد، و آن این است که از آنان حکایت کرد که به جای مردم پروردگار خود را خواندند، و به درگاه مولای حقیقیشان پناه بردند، و عرضه داشتند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» پروردگارا ما را از این قریه که اهلش ستمکارند بیرون کن آنگاه به طور اشاره عرض کردند، خدایا به دست رسولت و مؤمنین به وی که در راه تو جهاد می کنند ما را نجات بد. (1)

2. نمونه دوم از استمداد خواهی؛ وقتی فرعون مطلع شد که همسرش آسیه به خدا ایمان آورده، به او تکلیف کرد که به کفر برگردد، و او زیر بار نرفت و حاضر نشد جز خدا کسی را بپرستد، فرعون دستور داد سنگ بسیار بزرگی بر سرش بیفکنند، به طوری که زیر سنگ خرد شود، و مامورینش همین کار را کردند. قرآن کریم می فرماید: «امْرَأَتٌ فِرْعَوْنٌ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (2)

همسر فرعون، در آن هنگام که گفت پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و عمل او نجات ده، و مرا از قوم ظالم رهایی بخش. (3)

3. نمونه سوم از استمداد خواهی؛ داستان حضرت موسی (علی نبیا وعلیه السلام) و کشته شدن یک مرد قبطی می باشد، قرآن کریم می فرماید: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ

ص: 188

1- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 673.

2- . تحریم(66): 11.

3- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 581.

الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِينَ مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ»⁽¹⁾ او در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد، ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند یکی، از پیروان او بود، و دیگری از دشمنانش، آن یک که از پیروان او بود از وی در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد، موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مرد.

منظور از هنگام غفلت مردم شهر، وقتی است که مردم دکان ها و بازارها را تعطیل می کردند، و به خانه ها می رفتند، و خیابانها و کوچه ها خلوت می شد، مانند هنگام ظهر و وسطهای شب. (فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقَاتِلَانِ) یعنی در شهر دو مرد را دید که با یکدیگر مخاصمه می کردند و یکدیگر را کتک می زدند و خلاصه کلمه اقتتال در اینجا به معنای کشتن یکدیگر نیست، بلکه به معنای زدن یکدیگر است، (هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ) این جمله حکایت حال است، که واقعه را مجسم می سازد، و بیان می کند که یکی از آن دو نفر اسرائیلی، و از پیروان دین موسی، و یکی دیگر قبطی و دشمنش بود، اما اینکه گفتیم یکی از آن دو پیرو دین موسی بوده جهتش این است که: آن روز بنی اسرائیل در دین منتسب به آباء خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب: بودند، هر چند که از دین آن بزرگواران در آن روز جز اسم چیزی نمانده بود، و بنی اسرائیل رسماً نظاهر به پرستش فرعون می کردند، و اما اینکه گفتیم دومی قبطی و دشمن موسی بود، جهتش این است که آن روز قبطیان با بنی اسرائیل دشمنی می کردند.

(فَأَسَدَ تَغَاثُهُ الَّذِينَ مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِينَ مِنْ عَدُوِّهِ) کلمه استغاثه به معنای استنصار است، چون غوث به معنای نصرت است، و معنای جمله این است که: مرد اسرائیلی از موسی خواست تا او را علیه دشمنش کمک کند. (فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ) به معنای طعن و دفع و زدن با تمامی کف دست می باشد. و کلمه قضاء به معنای حکم است، و

ص: 189

اگر با حرف علی متعدی شود، و گفته شود قضی علیه کنایه از این است که با مردنش از کارش فارغ شد و معنای جمله این است که: موسی 7 آن دشمن را با تمام کف دست و مشت زد و یا دفع کرد و او هم مرد. از همین تعبیر استفاده می شود که: قتل مزبور عمدی نبوده، زیرا اگر عمدی بود به جای وکزه می فرمود: فقتله. (1)

در ادامه این جریان حضرت موسی (علی نبیا و علیه السلام) از خداوند طلب استمداد می کند و می فرماید: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (2)

موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود، و هر لحظه در انتظار حادثه ای، عرض کرد پروردگارا! مرا از این قوم ظالم

رهایی بخش. و در این تاییدی است بر این که حضرت آن عملش را که به خطا مرد قبطنی را کشت، برای خویش جرم نمی دانست. (3)

4. نمونه چهارم از استمداد خواهی؛ در داستان حضرت نوح (علی نبیا و علیه السلام) که در دعوتش قوم مشرک حضرت ایشان و پیروانش را مسخره می کردند خطاب به خداوند می فرماید: «فَأَفْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (4)

اکنون میان من و اینها جدایی بیفکن (و داوری کن). گویا نوح و پیروانش و کفار از قومش، در یکجا جمع شده و بهم در آمیخته اند، به طوری که از یکدیگر تشخیص داده نمی شوند ناگزیر از پروردگار خود درخواست کرده که فتح و قضای وسیعی در میان آنان ایجاد کند، تا یک طایفه از طایفه دیگر دور شود، و این کنایه است از نزول عذاب که قهرا جز کفار و فاسقین را نمی گیرد و وقتی گرفت، پیروان او متمایز می شوند، چون دیگر کافر و فاسقی باقی نمی ماند. دلیل بر این استعاره جمله «و نجینی و من معی من المؤمنین» است که خودش و مؤمنین را در آمیخته و در هم با کفار فرض کرده، که اگر نجات خدایی نباشد

ص: 190

1- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 23.

2- . قصص (28): 21.

3- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 29.

4- . شعراء (26): 188.

عذاب مورد درخواستش خود ایشان را هم می گیرد و لذا درخواست نجات می کند. (1)

5. نمونه پنجم از استمداد خواهی؛ هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) کثرت کفار و کمی جمعیت مسلمین را دید به طرف قبله ایستاد و عرض کرد: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ آتِ مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلِكَ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ» (2) ار خدایا! و عده ای را که به من داده ای عملی گردان. بار خدایا! و عده ای را که به من داده ای عملی گردان. بار خدایا! اگر این گروه را از اسلام بگیری دیگر هرگز بر روی زمین پرستش نخواهی شد. قرآن کریم در این رابطه می فرماید: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ» (3)

(به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می آیند یاری می کنم. پس طبق آیات شریفه، دومین راهکار قرآن جهت هدایت مستضعفین، استمداد از خداوند در مقابل مستکبران می باشد.

3. امر به معروف و نهی از منکر مستکبران

به حکم قرآن، حضرت حق تعالی خود موسس و بنیان گذار فریضه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. قرآن در جایی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (4)

خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان میدهد، و از فحشاء و منکر و ظلم

ص: 191

1- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 15، ص 418

2- . مجلسی، بحار الأنوار، ج 19، ص 220.

3- . انفال(8): 9.

4- . نحل(16): 90.

و ستم نهی میکند، خداوند به شما اندرز میدهد شاید متذکر شوید. از این آیه استفاده می شود که موضوع امر به معروف و نهی از منکر یک موضوع ریشه ای است. یعنی از همان بدو تولد حضرت آدم و حوا(علیهم السلام)، بحث امر به معروف و نهی از منکر هم پدید آمد.

شاهد گفته ما همان گفت وگویی زیبایی است که خداوند در بخشی از آن به حضرت آدم(علیه السلام) می فرماید: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»⁽¹⁾ ای آدم تو با همسرت در بهشت سکونت کن. این فراز از آیه مصداقی از مصادیق معروف است. در ادامه می فرماید: «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»⁽²⁾ و نزدیک این درخت نشوید. این فراز از آیه عنوانی از عناوین نهی از منکر شمرده شده است.

انسان موجودی است اجتماعی که سرنوشتش با سرنوشت جامعه ای که در آن زندگی می کند ارتباط دارد. سود و زیان کارهایی که از انسان سر می زند هم به خود او باز می گردد و هم به جامعه اثر می گذارد. علاوه بر این اعمال دیگران هم در زندگی انسان خالی از تاثیر نیست. از این رو انسان همان گونه که در اعمال و رفتار خود مسولیت دارد در برابر عملکرد افراد جامعه ای نیز مسئول است. در بینش اسلامی، یک فرد مسلمان باید پا به پای نفس خود در جهت اصلاح در جهت اصلاح دیگران نیز بکوشد.

از آن جا که امر به معروف و نهی از منکر جنبه فردی ندارد و وظیفه ای اجتماعی است و در روابط انسان با دیگران معنا می یابد، به گونه ای دخالت در امور دیگران (امر و نهی شونده) به حساب می آید، از این رو عمل کردن به این دو فریضه نیاز به سلطه و ولایت دارد و خداوند که بر همه موجودات ولایت دارد برای مؤمنان نسبت به یکدیگر این ولایت و حق قانونی را قرار داده است:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ

ص: 192

1- . بقره(2): 35.

2- . همان.

بَعْضٌ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (1) مردان و زنان با ایمان ولی (ویار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن کریم از اهمیت ویژه ای برخوردار است. گاه از این دو فریضه در کنار ایمان به خدا و آخرت یاد شده، قرآن کریم می فرماید: «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (2) به خدا و روز دیگر ایمان می آورند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند. اهمیت فریضه امر به معروف و نهی از منکر تا آنجاست که قوام سایر فرایض به اقامه این مهم ممکن بوده و اعتقاد به این مسئله از ضروریات دین است. اما متأسفانه بسیاری مردم از اهمیت این مسأله غافل هستند. تا جایی که کمابیش مشاهده می شود افرادی که در عمل به واجبات دینی خود و یا حتی انجام مستحبات جدی هستند در مقام عمل به این واجب دینی در بسیاری از اوقات بی تفاوت هستند.

برای اصلاح فرد و جامعه، مؤمنان و مصلحان موظف به تلاش برای رفع موانع هدایت اند؛ یکی از راهکارهای برداشت موانع امر به معروف و نهی از منکر است. قرآن کریم می فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (3)

و باید از میان شما گروهی باشند که مردم را به نیکی فراخوانند و آنان را به کار پسندیده وادارند و از کار زشت و نکوهیده نهی کنند. اینان هستند که نیکبخت خواهند بود.

امر به معروف و نهی از منکر هم مانع شکل گیری استبداد و حکومت مستکبران است و هم روشی برای استکبار ستیزی خواهد بود. خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) در مورد امر به معروف و نهی از منکر در راستای استکبار ستیزی چنین فرمان می دهد:

ص: 193

1- . توبه(9): 71.

2- . آل عمران(3): 114.

3- . آل عمران(3): 104.

«اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» (1) به سوی فرعون بروید که او سرکشی کرده است. و با او به نرمی سخن بگویید، شاید بر اثر یادآوری شما حقیقت را دریابد و ایمان بیاورد، یا بترسد و به حق نزدیک شود.

با توجه به آیه شریفه: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» بیان چند نکته در خصوص امر به معروف و نهی از منکر لازم است:

1. آیه بر شرایط تأثیر امر به معروف و نهی از منکر دلالت می‌کند و برای اینکه امر و نهی مؤثر باشد، باید با زبان خوش و مهربانی باشد تا فرد مقابل آنرا بپذیرد و در وی تنفر بوجود نیآورد. (2)

2. داشتن شناخت و علم و آگاهی نسبت به نیازهای امر به معروف و نهی از منکر در سریعتر مورد قبول واقع شدن آن کمک می‌کند و محقق می‌یابد. 3. امر به معروف و نهی از منکر باید دلسوزانه برخورد کند. 4. هدف از امر به معروف و نهی از منکر کردن ارشاد است نه انتقام جویی و مسائل دیگر. (3)

5. در امر و نهی کردن اول سراغ رهبران و کسانی که نبض جامعه را در دست دارند باید رفت لذا فرمود اول برو سراغ فرعون نه بنی اسرائیل چرا که عامل پیشرفت یا عقب افتادگی، خوشبختی، یا بدبختی یک ملت قبل از هر چیز رهبران و سردمداران آن ملت اند. 6. فرق میان «یتذکر» و «یخشی» در اینجا این است که اگر با سخن نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب را با صراحت و قاطعیت بیان کنید، یک احتمال این است که او دلایل منطقی شما را از دل بپذیرد و ایمان آورد. احتمال دیگر این است که لااقل از ترس مجازات الهی در دنیا و آخرت و بر باد رفتن قدرتش، سر تسلیم فرود آورد و با شما مخالفت نکند. 7. در امر و نهی کردن در بعضی مواقع گفتن یک نفر کفایت نمی‌کند، لذا در آیه فرمود (فَقُولَا).

ص: 194

1- طه (20): 43-44.

2- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 213.

3- همان.

حضرت موسی (علیه السلام) نیز با حفظ مراتب و شگردهای لازم به سوی فرعون رفت و با زبانی گشاده و بیانی قابل فهم او را به سوی رستگاری دعوت نمود و سپس به اقامه برهان و دلیل منطقی پرداخت. پس از آنکه فرعون و همراهانش قانع نشدند معجزات الهی خود را آشکار ساخت. بنابراین حضرت در مبارزه با استبداد در مرحله اول طبق فرمایش الهی به واسطه امر به معروف و نهی از منکر، سعی نمود که فرعون و همراهانش را از استبداد و خودکامگی نجات دهد.

آنچه قبل از پایه گذاری تمدن ها ضروری است، پایداری و تمهیداتی برای پیش گیری از فروپاشی آن هاست. آیین رهایی بخش اسلام با توجه به این واقعیت، از آغاز، پیروانش را با عوامل نابودی تمدن های پیشین آشنا ساخته و طرحی نوین برای جلوگیری از این سرنوشت شوم ارائه داده است. مبارزه با فساد و انحراف و سپس دعوت و راهنمایی به کارهای نیک، ضرورتی انکارناپذیر است.

بی توجهی نسبت به اعمال و رفتار دیگران و سرنوشت دیگران در واقع بی اعتنایی به سرنوشت خویش است و اگر فساد و گناه و فحشا و منکر در جامعه شیوع یابد، آثار نامطلوب آن دامنگیر همه افراد خواهد شد و حتی مؤمنان و پارسیان نیز از شعله آن در امان نخواهند ماند.

در خصوص لزوم امر به معروف و نهی از منکر امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى شُعَيْبِ النَّبِيِّ إِنِّي مُعَذِّبُ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ: أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شَرِّهِمْ وَسِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خَيْرِهِمْ فَقَالَ: يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الشَّرَّاءُ فَمَا بَأْسَ الْخَيْرِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ: دَاهِنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي فَلَمْ يَغْضِبُوا لِغَضَبِي» (1) خدای تعالی به شعیب پیامبر وحی فرمود که: من صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد: چهل هزار نفر بدکار را، شصت هزار نفر از نیکانشان را. شعیب عرض کرد: پروردگارا! بدکاران

ص: 195

سزاوارند اما نیکان چرا؟ خدای عزوجل به او وحی فرمود که: آنان با گنهکاران راه آمدند و به خاطر خشم من به خشم نیامدند.

احساس مسئولیت همگانی و پرهیز از قرار دادن این وظیفه در انحصار افراد خاص، برخی از اقدامات ناصواب سبب شده است که به غلط این ذهنیت برای گروهی از افراد جامعه حاصل شود که امر به معروف و نهی از منکر تنها در انحصار افرادی خاص می باشد. این مسأله باعث شده با غیر مسئول جلوه دادن ضمنی عموم مردم، این ذهنیت ایجاد گردد که گروه خاصی متولی انجام این وظیفه اند و سایر افراد جامعه در تشخیص منکر و معروف از صلاحیت لازم برخوردار نیستند.

پس یکی دیگر از راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین لزوم امر به معروف و نهی از منکر، ابتدا آغاز کردن بهتر است از مستکبران است.

4. اتحاد و انسجام

اشاره

وحدت در لغت، به معنای یگانه شدن و انفراد است و لغویان درباره معنای اتحاد گفته اند: اتحاد یکی شدن دو چیز موجود است. (1)

بنابراین هر گاه چند چیز با حفظ خاصیت شخصی خود با هم یکی شوند، اتحاد حاصل خواهد شد و در مقابل آن تفرقه است که به معنای جدایی، نفاق و متفرق شدن می آید.

بی تردید یکی از بزرگترین دغدغه های مصلحان اجتماعی و یکی از مهمترین وظایف و بلکه آرمان ها و آرزوهای سفیران الهی، اتحاد امت و انسجام و یک پارچگی آحاد جوامع انسانی است. چنانکه قرآن کریم در اهمیت اتحاد و انسجام می فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» (2) (مردم در آغاز) یک دسته

ص: 196

1- . فراهیدی، العین، ج 1، ص 142.

2- . بقره(2): 213.

بودند، (و تضادی در میان آنها وجود

نداشت. بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت، تا مردم را بشارت و بیم دهند.

یکی از راههای سلطه مستکبران بر مردم و به استضعاف کشیدن آنان، ایجاد تفرقه میان ایشان است. پس برای مبارزه با مستکبران، باید در جهت مخالف این راه، گام برداشت و با وحدت و انسجام، ضربه های مهمی بر آنان وارد کرد.

قرآن کریم بر وحدت جوامع انسانی تأکید می کند که ثمره توجه انسان ها به این وحدت تقویت روابط انسانی و احترام متقابل میان آنها و پیشگیری از برتری طلبی و استکبار و استعمار دیگران است. از این رو قرآن جوهر خلقت آدمیان را یکسان معرفی می کند و می فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (1) او خدایی است که شما را از نفس واحدی آفرید. و اختلافات جنسیتی، قومی، نژادی و زبانی را نه به جهت فخر فروشی آدمیان بر یکدیگر بلکه به منظور شناسایی بهتر همدیگر معرفی می کند: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (2) و شما را به صورت ملتها و قبایلی قرار داد تا یکدیگر را بشناسید.

قرآن علاوه بر اتحاد جامعه جهانی، بر اتحاد و ادیان آسمانی در گوهر و جوهر آن که همان اسلام و تسلیم در برابر خداوند است، اشاره می کند و می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (3)

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و از ادیان مختلف می خواهد تا با تکیه بر مشترکات اصیل که همانا سه اصل بنیادین توحید، نبوت و معاد است، اختلافات را کنار بگذارند و در برابر دنیای کفر و الحاد موضع مشترکی اتخاذ کنند، از این رو می فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ

ص: 197

1- . أعراف(7): 189.

2- . حجرات(49): 13.

3- . آل عمران(3): 19.

إِلَّا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» (1) بگو: ای اهل کتاب، بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم.

قرآن کریم در خصوص مؤمنانی که در راه خدا با اتحاد و انسجام مقابل مستکبرین پیکار می کنند، چنین می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْضُوصٌ» (2)

خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند همچون بنایی استوار. چنین مؤمنانی در مقابل

طوفانها و مشکلات مختلف و دسیسه ها و تفرقه افکنی ها و نیات شوم مستکبران و تحریم ها و تهدیدهای استعمارگران و تطمیع های فرصت طلبان همچون کوه استوار و همچون پولاد سخت و آبدیده اند و نیت آنان نیز غیر از رضایت الهی و سر بلندی راه و مرام الهی (فی سبیل الله) چیز دیگری نیست.

4-1. آثار اتحاد و انسجام از نظر قرآن

4-1-1. پیروزی

مشارکت و اتحاد، زمینه پیروزی در صحنه های مبارزه با دشمنان و مستکبران را به همراه خواهد داشت. کمی و زیادی جمعیت اهمیت زیادی ندارد. مهم یکی بودن و همدلی و ترک اختلافات و نزاع های مخرب اتحاد است. قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَتَازَعُوا فَعُدْتُمْ وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ عَصَا فَاذْكُرُوا اللَّهَ عَظِيمًا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (3)

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با گروه دشمنان برخورد می کنید، همه با هم ثابت قدم بمانید و از خدا و رسول او اطاعت کنید و از نزاع و درگیری بپرهیزید، تا سست و بی آبرو نشوید و با همبستگی کامل پایداری کنید که خدا با صابران است.

ص: 198

1- . آل عمران(3): 64.

2- . صف(61): 4.

3- . انفال(8): 45-46.

2-1-4. نجات از درگیری مغرب:

قرآن کریم می فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (1)

همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و اهل بیت و هر وسیله ارتباطی با خدا) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، او در میان دل های شما همدمی و الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید. در حالی که بر لب حفره ای از آتش بودید. خدا شما را از آنجا برگرفت (و نجات داد). این چنین خداوند آیات خدا را برای شما آشکار می سازد، شاید هدایت شوید.

2-2.4. موانع اتحاد و انسجام

1-2-4. اطاعت ناپذیری از رهبر

رهبر به سان ناخدای کشتی است که وجود او لازم و حیاتی است. اگر ساکنان کشتی هر یک به حرف و راه خود باشند، نه تنها کشتی به مقصد نمی رسد که خطر غرق و سقوط در آب هم بسیار است. اطاعت از خداوند، پیامبر او و اهل بیت ایشان و رهبران صالحی که خدا محوری را سرلوحه کارشان قرار داده اند، در قرآن مورد تأکید است، قرآن کریم می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (2)

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید از پیامبر خدا و صاحبان امر. قرآن کریم یکی از وظایف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را به عنوان رهبر جامعه اسلامی، حل اختلافات که عامل عمده ای در عدم انسجام است، می داند و از مردم می خواهد در اختلاف به حکم خدا و پیامبر گردن نهند:

ص: 199

1- . آل عمران(3): 103.

2- . نساء(4): 59

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»(1)

و هر گاه در چیزی نزاع کردید آنرا به خدا و پیامبر ارجاع دهید.

پس یکی دیگر از راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین اتحاد و انسجام در مقابل مستکبران و دروی از تفرقه و اختلاف می باشد. چون عدم اتحاد زمینه پیروزی و رسیدن مسنکبران به اهدافشان را فراهم می سازد.

2-2-4. هوا پرستی و عدم اخلاص

در بسیاری موارد اختلافات افراد و گروهها، ظاهری علمی و فکری دارد اما در واقع امر جز هوی پرستی، خود پسندی و خودخواهی منشأ دیگری ندارد. (2) اگر پذیرش و واگذاری مسئولیت ها، حمایت ها و پست و مقام ها همه در خدمت رضایت الهی باشد، نه خوشایندی خویشاوندان، هم مسلکی ها و هم حزبی ها و فقط در راستای حل مشکلات جامعه باشد، اتحاد حاصل می شود. از همین روست که شیطان اختلاف افکن و تفرقه جو بر مخلصان راه تسلطی ندارد؛ چرا که خود اعتراف کرد که «لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (3) همگی را گمراه خواهم ساخت. مگر بندگان مخلصت.

3-2-4. تعصب کور

تعصبات شخصی، مذهبی و گروهی از جمله موانع مهم اتحاد است. انسان متعصب به صرف وابستگی مذهبی، ملی و گروهی و بدون دلیل و برهان و به صورت افراط گونه به حمایت یا نکوهش حزب، فکر و یا مذهب دیگری می پردازد و جز جناح و عقیده خویش همه آراء و دیدگاهها را باطل می شمارد. (4)

قرآن در وصف مشرکان متعصب می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا

ص: 200

1- . همان.

2- . قرضاوی، بیداری اسلامی و مواجهه صحیح با اختلافات، ص 187.

3- . حجر (15): 39-40.

4- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 2 ص 198.

بَل تَتَّبِعْ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَوْلُو كَانِ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (1) و چون به آنان گفته شود از آن چه خدا نازل کرده است پیروی کنید می گویند: بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی کرد و به راه صواب نمی رفتند. (2)

4-2-4. تکبر و خود پسندی

تکبر آفتی اخلاقی است که در نابسامانی روابط اجتماعی تأثیر بسزایی دارد. خوی استکباری تنها متعلق به بیگانگان نیست بلکه بسیاری از مسلمانان نماها نیز دارای چنین روحیه ای هستند که در صورت رسیدن به قدرت، ضررهایی بیش از مستکبران خارجی بر مسلمین وارد می کنند. قرآن کریم روایتگر افراد و اقوامی است که با روحیه استکباری خویش، خود و قوم خویش را گمراه کرده و زمینه اختلاف و چند دستگی را در مخاطبان دعوت پیامبران رقم زدند؛ چنان که قوم عاد و شعیب در قرآن به این ویژگی متصف شده اند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا» (3)

اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند: ای شعیب سوگند یاد می کنیم که تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم کرد.

4-2-5. حسادت، کینه ورزی و بدگمانی

در روابط میان مسلمانان طبیعتاً اختلافات و کدورت‌هایی پیش می آید که با بزرگ منشی، مسالمت جویی و عفو و گذشت قابل رفع است و بر عکس کینه ورزی موجب افزایش شکاف و تعمیق اختلافات و کدورت‌هاست. تاریخ جهان پر است از انتقام جویی های بی رحمانه سلاطین و امرا و قبایل و اقوام و ملت ها که ریشه در حسادتها،

ص: 201

1- . بقره(2): 170.

2- . اسعدی، موانع اتحاد و انسجام اسلامی.

3- . اعراف(7): 88.

بر غارت ها، هتک ناموس ها و تجاوزها وحدت جامعه انسانی را خدشه دار ساخته است. تعالیم پیامبران و قرآن بر اساس ایجاد صلح و آشتی میان برادران دینی است، قرآن کریم می فرماید: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» (1)

بنابراین میان دو برادر خود صلح برقرار سازید. برادری میان مسلمانان سبب می شود در هجمه ها، توطئه ها و مشکلات یار و یاور دیگر باشند.

6-2-4. تحزب گرایی

اگر دهها حزب در هر یک از کشورهای اسلامی در راستای قدرت اسلام و مسلمین و کلمه الله فعالیت کنند، مصداق حزب الله خواهند بود که هم مورد تأیید قرآن است و هم مژده پیروزی آنان بر دشمنان و رستگاری از سوی خداوند به آنان داده شده است، قرآن کریم می فرماید: «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (2) زیرا حزب و جمعیت خدا پیروز می باشد.

5. معرفی چهره واقعی مستکبران

اشاره

یکی از زشت ترین خصلت های آدمی، روحیه استکبار و خود بزرگ بینی است. این صفت در آموزه های دینی ما به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است. قرآن کریم در آیات متعدد از خطر استکبار، افکار، عقاید و عملکردهای باطل مستکبران سخن به میان آورده است. از نگاه قرآن مستکبران به دلیل داشتن صفت زشت و خطرناک احساس علو و برتری و خود بزرگ بینی از اطاعت و پرستش خداوند متعال امتناع می ورزند.

یکی از راهکارهای قرآن برای هدایت مستضعفین، معرفی چهره واقعی مستکبران است. اگر عموم مردم نسبت به عملکرد و چهره واقعی مستکبران شناخت پیدا کنند، هم مستکبران نمی توانند عوامل شوم خود را در حد مطلوب خود اجرائی نمایند و هم زمینه

ص: 202

1- . حجرات(49): 10.

2- . مائده(5): 56.

مقابله مستضعفین با مستکبرین فراهم خواهد شد. با توجه به آیات شریفه قرآن کریم برخی از نشانه های مستکبران عبارتند از:

1-5. مغرور و قدرت طلب بودن

از دیدگاه قرآن مستکبرین مغرور و قدرت طلب هستند. قرآن کریم می فرماید: «فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ

قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (1) اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند، و گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنها قویتر است، آنها (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می کردند.

یکی از ویژگی های اصلی و مشترک مستکبران این است که در خود احساس غرور و قدرت می کند و کسی را در جهان بنده نیست. روحیه خودبرتربینی در آفرینش، عقل و هوش موجب می شود که خود را چنان پندارد که بر همه موجودات و یا هم نوعان خود سرآمد است و می بایست دیگران، در مقابل او تسلیم باشند. این احساس غرور و قدرت است که وی را از پذیرش دیگری و هم ردیف بودن باز می دارد. کسی که از چنین روحیه و خویی برخوردار است هرگز خود را با دیگران در یک سطح نمی بیند و خواهان اطاعت دیگری از خود است. پس اولین مورد چهره مستکبران، مغرور و قدرت طلب بودن می باشد.

2-5. نشیندن حرف حق

قرآن کریم می فرماید مستکبران گوششان بدهکار حرف حق نیست. آنان هرگاه که دعوت به حق شدند، در مقابل دعوت الهی استکبار ورزیدند و به سخنان حق گوش فرادادند.

ص: 203

آیه شریفه می فرماید: «وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (1)

و من هر زمان آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند و تو آنها را بیامرزی انگشتان خویش را در گوشها قرار داده، و لباسهایشان را بر خود (پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند، و شدیداً استکبار کردند).

در آیه شریفه مغفرت را هدف دعوت قرار داده، با اینکه هدف دعوت نخست ایمان آوردن ایشان، و سپس مغفرت خدا است، و این برای آن بود که خواسته به خیرخواهی خود برای آنان اشاره کند، و بفهماند که اگر دعوتشان می کند منظورش تنها و تنها تامین خیر دنیا و آخرت ایشان است. (جعلوا أصابعهم في آذانهم) معنایش این نیست که حقیقتاً انگشت در گوش خود کردند، بلکه این تعبیر کنایه است از اینکه از شنیدن دعوت او استنکاف ورزیدند، و معنای جمله (و استغشوا ثيابهم) هم هر چند این است که جامه خود بسر کشیدند تا مرا نبینند، و سختم را نشنوند، ولی این تعبیر هم کنایه است از تنفر آنان و گوش ندادنشان به سخن وی. (و أصروا و استكبروا استكباراً)

یعنی در امتناع از گوش دادن اصرار ورزیدند، و از شنیدن سختم و پذیرفتن دعوت استکبار نمودند، استکباری عجیب. (2)

پس یکی دیگر از چهره های مستکبران، نشنیدن حرف حق می باشد.

33-5. پیمان شکنی

افراد مستکبر به هیچ عهد و پیمانی پای بند نیستند و به جهت خودبرتربینی، حاضر نمی شوند که با دیگران، برخوردی را که از آنان انتظار دارند داشته باشند. در قرآن به صراحت و روشنی بیان شده است که علت پیمان شکنی یهودیان با آن همه سوگند، جز خو و خصلت استکباری ایشان نبود.

ص: 204

1- . نوح(71): 7.

2- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 20، ص 45.

قرآن کریم می فرماید: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا * اسَّ تَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرُ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (1)

آنها با نهایت تاکید سوگند خوردند که اگر پیامبری انذار کننده به سراغ آنها بیاید هدایت یافته ترین امتها خواهند بود، اما هنگامی که پیامبری برای آنها آمد جز فرار و فاصله گرفتن (از حق) چیزی بر آنها نیفزود. اینها همه به خاطر آن بود که استکبار در زمین جستند و حيله گریهای سوء داشتند، اما این حيله گریهای سوء تنها دامان صاحبانشان را می گیرد، آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان (و عذابهای دردناک آنها) را انتظار دارند؟ هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی.

جمله (و اقساموا بالله جهد ايمانهم) به قریش بر می گردد که این سوگند را قبل از بعثت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خورده بودند به دلیل اینکه دنبالش می فرماید: (فلما جاءهم نذیر) و سوگندشان هم همین بود که گفتند: (لئن جاءهم نذیر...) اگر نذیری به سوی ما بیاید ما چنین و چنان می کنیم. و معنای جمله (لئن جاءهم نذیر لیکونن اهدی من احدی الامم) این است که: اگر نذیری به سوی ما بیاید ما راه یافته تر از یکی از امت ها خواهیم بود، یعنی یکی از امت هایی که نذیر برایشان آمد از قبیل یهود و نصاری.

در اینجا ممکن بود بگویند: راه یافته تر از ایشان خواهیم بود، و لیکن این طور نفرمود، برای اینکه معنای آنچه را گفتند این است که ما امتی هستیم که فعلا نذیری نداریم، و اگر برای ما هم نذیری بیاید و ما نیز امتی صاحب نذیر شویم، مانند یکی از این امتهای صاحب نذیر، آن وقت با

تصدیق نذیر خود راه یافته تر از امت مثل خود می شویم. این آن معنایی است که از تعبیر (اهدی من احدی الامم) استفاده می شود.

ص: 205

(فلما جاءهم نذير ما زادهم الا نفورا) وقتی مراد از سوگند خورندگان، قریش شد، قهرا مراد از نذیر هم رسول خدا (خواهد بود و نفور به معنای تنفر و دور شدن و فرار کردن است). (استکبارا فی الأرض) یعنی وقتی نذیر به سويشان آمد، از او اعراض و دوری کردند، برای خاطر اینکه در زمین استکبار کنند، و جمله (مکر السی ء) عطف است بر استکبار، و مثل او مفعول له است.

(ولا- یحییق المکر السی ء... و لا یحییق المکر السی ء الا باهله) یعنی مکر بد نازل نمی شود و نمی رسد مگر به صاحبش، و در غیر از خود او مستقر نمی شود، برای اینکه هر چند مکر بد، بسا می شود که به شخص مکر شده صدمه ای وارد می آورد، و لیکن چیزی نمی گذرد که از او زایل می شود و دوام نمی آورد، ولی اثر زشت آن بدان جهت که مکر سیی ء است در نفس مکر کننده باقی می ماند، و چیزی نمی گذرد که آن اثر ظاهر گشته، گریبانش را می گیرد و به خاطر آن مجازات می شود، حال یا در دنیا و یا در آخرت. (1)

پس یکی دیگر از چهره های مستکبران، پیمان شکنی می باشد.

4-5. دیگران را دروغ گو پنداشتن

از دیگر نشانه های مستکبران این است که تنها خود را راست گو و درست کار می دانند و دیگران را دروغ گو می شمارند. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: «وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بَعْدَآبِ أَلِيمٍ» (2)

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی بر می گرداند، گوئی آن را نشنیده، گویی اصلا گوشه‌هایش سنگین است. او را به عذاب دردناک بشارت ده.

از این رو، اگر از زبان دیگری مطالب حق و درستی را بشنوند و با آن که آن را حق و درست می یابند، آنان را متهم به دروغ گویی می کنند و به تکذیبشان می پردازند.

ص: 206

1- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، ص 82-83.

2- . لقمان(31): 7.

قرآن کریم می فرماید که این خصلت مستکبران موجب شد که نه تنها زمینه برای پذیرش حق در ایشان فراهم نشود، بلکه اهل حق را دروغ گو پنداشته و آنان را به همین عنوان از خود می رانند. قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (1)

هنگامی که آیات ما بر ایشان خوانده شود، با خودبرتربینی و خودپسندی روی بر می گردانند. قرآن کریم این روش ایشان را برخاسته از هوا و هوس دانسته می فرماید: هرگاه رسولی می آید که با خواسته های نفسانی ایشان همراه نیست استکبار می ورزند و در پی همین بزرگ بینی گروهی از پیامبران را تکذیب و گروهی را می کشند. پس یکی دیگر از چهره های مستکبران، این است که دیگران را دروغ گو می پندارند.

5-5. کشتن مخالفان و پیامبران

خداوند در آیات قرآن کریم نهی از قتل انبیاء کرده است، و به قاتلان آنها مجازات و عذاب دردناک بشارت داده است.. این خصلت همه مستکبران در طول تاریخ بوده که هر کسی را که مخالف هوا و هوس های ایشان بوده به شیوه های گوناگون (ترور شخصیت یا ترور فیزیکی) از صحنه اجتماع خارج کنند.

قرآن کریم می فرماید: «وَضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ وَالْمَسَدَ كَنَّهُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» (2) و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدایی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

ص: 207

1- . بقره(2): 87.

2- . بقره(2): 61.

بنی اسرائیل، پیامبرزادگانی بودند که آیات بسیاری در مورد آنها نازل شده است، اما در آیاتی خداوند آنها را مذمت کرده، در یکی از موارد که آنها مذمت شده اند، کشتن انبیاء می باشد؛ قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ» (1) ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم؛ و رسولانی به سوی آنها فرستادیم؛ (ولی) هر زمان پیامبری حکمی بر خلاف هوس ها و دلخواه آنها می آورد، عده ای را تکذیب می کردند؛ و عده ای را می کشتند. پس یکی دیگر از چهره های مستکبران، کشتن مخالفان و پیامبران می باشد.

6-5. اغواگری و گمراه کردن مردم

در آیات قرآن می خوانیم که مستکبران گمراه و اغواگرند، آنان هم بار گناهان خویش را بر دوش می کشند و هم سهمی از بار گناهان پیروانشان را. «فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِسَرِيرِنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ * فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ» (2)

آنها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) ما را پرستش می کنند (و بردگان ما هستند). (آری) آنها این دو را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک شدند.

مراد از بشر بودن آن دو (موسی و هارون) و همانند بودنشان با آنان این است که این دو فضیلتی بر ما ندارند، و چطور می توانند فضیلتی داشته باشند و حال آنکه دودمانشان بردگان ما هستند؟ پس ما همانطور که بر قوم آن دو برتری داریم، بر خود آن دو نیز برتری داریم. و چون برتری داریم، آن دو نیز باید ما را پرستند، همانطور که قومشان ما را می پرستند، نه اینکه ما به آن دو ایمان بیاوریم. (3) پس یکی دیگر از چهره های مستکبران،

ص: 208

1- . مائده(5): 70.

2- . مؤمنون(23): 47-48.

3- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 15، ص 46.

کشتن مخالفان و پیامبران می باشد. پس یکی دیگر از راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین معرفی چهره مستکبران می باشد.

6. تحقیر و درهم کوبیدن شکوه کذایی مستکبران

«تحقیر» در اصطلاح عبارت است از مسخره کردن افراد یا برخی امور با گفتار، یا کردار؛ مانند اشاره با چشم و دیگر اعضای بدن. (1) یکی از محرمات، تحقیر است که در مواردی مذموم و در مواردی ممدوح است. در مواردی نیز هدف، مجازات یا تربیت فرد یا جامعه است که در این صورت ممدوح است؛ نه مذموم. (2)

در قرآن کریم به تحقیر اصحاب سبت از سوی خداوند اشاره شده است، می فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (3)

به طور قطع حال کسانی را از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید، ما به آنها گفتیم بصورت بوزینه های طرد شده ای در آیید. کلمه «خساء» به معنای طرد همراه با اهانت و تحقیر است. (4)

منظور از اصحاب سبت قومی از یهود است که در روز شنبه از دستور الهی تجاوز می کردند، و خدای تعالی لعنتشان نموده، در نتیجه به صورت حیواناتی مسخشان کرد، و داستانشان چنین است. از یهودیان پیرس اهل آن قریه ای که لب دریا منزل داشتند و در شنبه ها از حدود الهی تجاوز می کردند (چون شنبه که صید ماهی بر آنان حرام بود

ص: 209

1- . نراقی، معراج السعاده، ج2، ص278.

2- . صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج 27، ص 244.

3- . بقره(2): 65.

4- . راغب اصفهانی، المفردات، ص 282.

ماهی ها به کنار دریا و دسترس آنان می آمدند و روزهای دیگر نمی آمدند چه کردند که هلاک شدند؟(1)

نمونه بارز تحقیر مستکبران، در داستان حضرت نوح(علی نبینا وعلیه السلام) با قوم خویش می باشد: خداوند خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: «وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَاعْلَى اللَّهُ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ»(2) بخوان بر آنها سرگذشت نوح را، آن هنگام که به قوم خود گفت ای قوم من اگر موقعیت و یادآوری من نسبت به آیات الهی بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است (هر کار از دستتان ساخته است بکنید) من بر خدا توکل کرده ام فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید و هیچ چیز بر شما مستور نماند سپس به حیات من پایان دهید (و لحظه ای) مهلت ندهید! (اما توانایی ندارید).

این آیه، سخن حضرت نوح(علی نبینا وعلیه السلام) در مقابل قوم سرکش و متکبر خویش است و لحن آن، شامل تحقیرآمیزترین گونه برخورد با آنان می باشد. آن حضرت می فرماید که همگی شما با خدایانتان متحد شوید و بر من هیچ ترحم نکنید و اگر می توانید جان مرا بگیرید و خود را راحت کنید؛ ولی بدانید که من به پشتیبان قادر و توانایم تکیه کرده ام و از شما هراسی ندارم.

نمونه دیگر از تحقیر مستکبران، برخورد ساحران فرعون نیز پس از ایمان آوردن به حضرت موسی(علی نبینا وعلیه السلام)، برخوردی کوبنده و تحقیرآمیز بود. آنان، پس از تهدیدهای فرعون، مبنی بر قطع دست و پایشان، با استواری تمام پاسخ دادند: «قَالُوا لَنْ

ص: 210

1- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 584.

2- . یونس(10): 71.

تُوْرِكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (1) گفتند: ما هرگز تو را بر معجزاتی که به ما رسیده و بر خدایی که ما را آفریده است، ترجیح نمی دهیم. هر کار که می خواهی و می توانی بکن که قدرت تو تنها در پایان دادن به حیات دنیایی ما کارآیی دارد.

این پاسخ، بسیار تحقیرکننده و شکننده بود و آنان به طاغوتی جبار، چون فرعون اعلام کردند که ما هرگز تو را بر خدا ترجیح نمی دهیم و پاداش تو برای ما ارزشی ندارد. این گونه پاسخها و برخوردها، شکوه و شوکت مستکبران را خرد و سبب تحقیر آنها می باشد.

نمونه ای دیگر از تحقیر و درهم کوبیدن شکوه کذایی مستکبران، داستان قارون و قومش می باشد. قارون در میان قوم خود روزگار را به عیاشی و خوشگذرانی سپری می کرد و لباس های فاخر می پوشید و با تجمل و آرایش از خانه بیرون می آمد و مظهر ثروت آمیخته با کبر و غرور و طغیان بود.

طبق آیات شریفه مؤمنین زمان قارون به او چهار نصیحت از باب تذکر و درهم کوبیدن شکوه کذایی او دادند؛ قرآن کریم می فرماید: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (2)

و در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را جستجو کن، بهره ات را از دنیا منما، و همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است نیکی کن و هرگز فساد در زمین منما که خدا مفسدان را دوست ندارد.

ص: 211

1- . طه (20): 72.

2- . قصص (28): 77.

نصیحت نخست می گویند: «وَأْتِغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ» در آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را جستجو کن. یعنی در آنچه خدا به تو عطا کرده از مال دنیا، خانه آخرت را بطلب، و با آن آخرت خود را تعمیر کن، به اینکه آن مال را در راه خدا انفاق نموده، و در راه رضای او صرف کنی. اشاره به اینکه مال و ثروت بر خلاف پندار بعضی از کج اندیشان، چیز بدی نیست، مهم آن است که ببینیم در چه مسیری به کار می افتد، و اگر به وسیله آن «ابتغاء دار آخرت» شود، چه چیزی از آن بهتر است؟ اگر وسیله ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوسبازی گردد، چه چیز از آن بدتر؟ (1)

نصیحت دوم افزودند: «وَلَا تَسَّ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» سهم و بهره ات را از دنیا فراموش مکن. این یک واقعیت است که هر انسان سهم و نصیب محدودی از دنیا دارد، یعنی اموالی که جذب بدن او، یا صرف لباس و مسکن او می شود مقدار معینی است، و ما زاد بر آن به هیچ وجه قابل جذب نیست و انسان نباید این حقیقت را فراموش کند. مگر یک نفر چقدر می تواند غذا بخورد؟ چه اندازه لباس

بپوشد؟ چند مسکن و چند مرکب می تواند داشته باشد؟ و به هنگام مردن چند کفن با خود می تواند ببرد؟ پس بقیه خواه و ناخواه سهم دیگران است و انسان امانت دار آنها. (2)

سومین نصیحت اینکه: «وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است تو هم نیکی کن. این نیز یک واقعیت است که انسان همیشه، چشم بر احسان خدا دوخته و از پیشگاه او هر گونه خیر و نیکی را تقاضا می کند، و همه گونه انتظار از او دارد، در چنین حالی چگونه می تواند تقاضای صریح یا تقاضای حال دیگران را نادیده بگیرد و بی تفاوت از کنار همه اینها بگذرد؟ و به تعبیر دیگر همانگونه که خدا به تو بخشیده است به دیگران بخش. (3)

ص: 212

1- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 16، ص 155.

2- . همان.

3- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 16، ص 157.

نصیحت چهارمین اینک: «وَلَا تَتَّبِعِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» نکند که این امکانات مادی تو را بفریبد و آن را در راه فساد و افساد به کارگیری: هرگز فساد در زمین مکن که خدا مفسدان را دوست ندارد. این نیز یک واقعیت است که بسیاری از ثروتمندان بی ایمان گاه بر اثر جنون افزون طلبی و گاه برای برتری جویی دست به فساد می زنند جامعه را به محرومیت و فقر می کشانند همه چیز را در انحصار خود می گیرند، مردم را برده و بنده خود می خواهند، و هر کسی زبان به اعتراض بگشاید او را نابود می کنند، و اگر نتوانند از طریق تهمت به وسیله عوامل مرموز خود او را منزوی می سازند، و خلاصه جامعه را به فساد و تباهی می کشند. (1)

پس یکی دیگر از راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین، تحقیر و درهم کوبیدن شکوه کذایی مستکبران در مقابل مستکبران است.

7. صبر و پایداری

اشاره

یکی از فضایل اخلاقی صبر است. صبر که از آن به بردباری و شکیبایی در فارسی تعبیر می شود. واژه «صبر» در لغت به حبس، امساک و در محدودیت قرار دادن اطلاق می گردد؛ (2)

و در اصطلاح در فرهنگ اخلاقی، صبر عبارت است از وادار نمودن نفس به انجام آنچه که عقل و شرع اقتضا می کنند و باز داشتن از آنچه عقل و شرع نهی می کنند. (3) هم چنین حفظ نفس از اضطراب، اعتراض و شکایت و همچنین به آرامش و طمأنینه گفته می شود. (4)

یکی از آموزه ها و دستورات خداوند سبحان خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور به

ص: 213

1- . همان.

2- . راغب اصفهانی، المفردات، ص 474.

3- . همان.

4- . مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج 6، ص 182.

صبر برای پیروزی در رسالت و در تمام مراحل زندگی از قبیل پیروزی بر دشمنان می باشد، در قرآن کریم می فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (1)

ای پیامبر صبر کن آن گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند.

یکی از اصول اساسی برای مبارزه با مستکبران زورگو، صبر و پایداری در برابر تهاجمات گسترده آنها و تحمل مشکلات و گرفتاریهاست و هر چه دشمن زورگو، قوی تر باشد، استقامت بیش تری را طلب می کند. در قرآن کریم، پیروزی بنی اسرائیل بر فرعونیان را محصول شکیبایی آنان در مبارزه معرفی کرده است و می فرماید: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» (2)

و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم)، واگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به سبب صبر و استقامتشان تحقق یافت و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخهای مجلل) می ساختند، و آنچه از باغهای داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم.

در آیه شریفه، شرط پیروزی بر استثمارگران، صبر و مقاومت معرفی شده است. مستضعفان و ملتی که صابر و مقاوم باشند، وارث زمین می شوند. نکته قابل اشاره آنکه «يُسْتَضَعَّفُونَ» از ماده استضعاف و معادل کلمه استعمار است که در دوران ما به کار می رود. مفهوم استضعاف، این است که قومی ستم پیشه، جمعیتی را تضعیف کنند تا بتوانند از آنها در مسیر مقاصدشان بهره کشی کنند؛ منتها این تفاوت را با کلمه استعمار دارد که استعمار، در ظاهر به معنای آباد ساختن است و باطنش به معنای ویرانگری است؛ ولی استضعاف، دارای ظاهر و باطن یکسان است.

ص: 214

1- . أحقاف(46): 35.

2- . أعراف(7): 139.

در آیه دیگر از قرآن کریم، بیان شده که مصلحان به هنگام ایستادگی در مقابل دشمنان از خداوند طلب صبر می نمایند، قرآن کریم می فرماید: «وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (1) و هنگامی که در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: پروردگارا، پیمانۀ شکیبایی و استقامت را بر ما بریز و قدمهای ما را ثابت بدار و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان.

آیه شریفه بیانگر این است که، هنگامی که طالوت و سپاه او، به جایی رسیدند که لشکر نیرومند جالوت، نمایان و ظاهر شد، و در برابر آن قدرت عظیم صف کشیدند، دست به دعا برداشتند و از خداوند سه چیز طلب کردند، نخست صبر و شکیبایی و استقامت، در آخرین حد آن، لذا تعبیر به «أفرغ علينا صبراً» کردند که از ماده افراغ به معنی ریختن آب یا ماده سیال دیگر از ظرف، به طوری که ظرف کاملاً خالی شود، نکره بودن صبر نیز تأکیدی به این مطلب است. تکیه بر ربوبیت پروردگار ربنا و تعبیر به افراغ که به معنی خالی کردن پیمانۀ است، و تعبیر به «علی» که بیانگر نزول از طرف بالا- است و تعبیر به «صبراً» که در این گونه موارد دلالت بر عظمت دارد، هر کدام نکته ای در بر دارد که مفهوم این دعا را کاملاً عمیق و پر مایه می کند. دومین تقاضای آنها از خدا این بود که گامهای ما را استوار بدار تا از جا کنده نشود و فرار نکنیم، در حقیقت دعای اول جنبه باطنی و درونی داشت و این دعا جنبه ظاهری و برونی دارد و مسلماً ثبات قدم از نتایج روح استقامت و صبر است. سومین تقاضای آنها این بود که ما را بر این قوم کافر یاری فرما و پیروز کن که در واقع هدف اصلی را تشکیل می دهد و نتیجه نهایی صبر و استقامت و ثبات قدم است. (2)

ص: 215

1- . بقره(2): 250.

2- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 2، ص 246.

از آیه شریفه چند نکته برداشت می شود: 1. صبر و پیروزی، ملازم یکدیگرند. (رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَبِتُّ أَقْدَامَنَا وَأَنْصَرْنَا). 2. در شدايد، انسان به صبر بسيار محتاج است. «افرغ» به معنای نزول فراوان است. کلمه «صبرا» نیز در قالب نکره آمده است که نشانه صبر بزرگ است. (1)

در آیه دیگر حضرت موسی برای پیروزی بر مستکبران دستور به مجهز شدن به سلاح صبر و استقامت می نماید، قرآن کریم می فرماید: «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (2) موسی به قوم خود گفت از خدا یاری جوئید و استقامت پیشه کنید که زمین از آن خدا است و آنرا به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) واگذار می کند و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است.

آیه شریفه در حقیقت، بیانگر نقشه و برنامه هایی است که حضرت موسی (علیه نبینا وعلیه السلام) برای مقابله بنی اسرائیل با تهدیدهای فرعون، پیشنهاد می کند، و می فرماید که اگر سه برنامه را عملی کنند، قطعاً بر دشمن پیروز خواهند شد.

نقشه اول: از خدا یاری جوئید: «اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ» بیانگر این مطلب است که تمام امور به دست و در ید خداست پس از او طلب یاری نمایید. نقشه دوم: شرط رسیدن به حاکمیت، صبر و مقاومت است،

«وَاصْبِرُوا» و از تهدیدها و حملات دشمن نهراسید و از میدان بیرون نروید. و برای تأکید مطلب و ذکر دلیل، به آنها گوشزد می کند که: سراسر زمین از آن خداست و به هر کس از بندگان بخواهد آن را منتقل می سازد. «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ». نقشه سوم: این که تقوا را پیشه کنید، زیرا عاقبت نیک و پیروزمندان برای پرهیزکاران است، «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». این سه شرط تنها شرط

ص: 216

1- . قرائتی، تفسیر نور، ج 1، ص 391.

2- . أعراف(7): 128.

پیروزی قوم بنی اسرائیل بر دشمن نبود، بلکه هر قوم و ملتی بخواهند بر دشمنانشان پیروز شوند، بدون داشتن این برنامه سه ماده ای امکان ندارد. (1)

صبر در برابر دسیسه های دشمنان از دیگر مصادیق صبر است که قرآن کریم از آن یاد نموده و مؤمنان را به آن سفارش کرده است: «إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا» (2)

اگر نیکی به شما رسد، ناراحت می شوند و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد، خوشحال می گردند؛ اما اگر (در برابر آنها) استقامت و پرهیزکاری پیشه کنید، نقشه های (خائنانه) آنها به شما زیانی نمی رساند.

خداوند در این آیه به مؤمنان آموزش می دهد که با مسلح شدن به صبر و تقوا هیچگونه آسیبی از ناحیه دشمنان به آنها کارساز نخواهد شد؛ چراکه با این سلاح از تصمیم های عجولانه پرهیز نموده و به درستی تدبیر می نمایند و این چیزی جز محفوظ ماندن از کید دشمنان نیست. (3)

1-7. آثار و پیامدهای صبر و پایداری

اشاره

صبر و پایداری آثار و پیامدهای فراوانی در زندگی دنیوی و اخروی انسان برجای می گذارد که شایسته است انسان مؤمن این فضیلت را به منظور دست یابی به آن آثار در خود پیاده کند و برخی از آن آثار عبارتند از:

1-1-7. رستگاری و پیروزی

قرآن کریم رستگاری را در سایه صبر و مقاومت می داند و به عنوان دستور می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (4)

ص: 217

1- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 2، ص 83.

2- . آل عمران(3): 120.

3- . طالقانی، پرتوی از قرآن، ج 5، ص 307.

4- . آل عمران(3): 200.

ای کسانی که ایمان آورده اید (در برابر مشکلات و هوسها)، استقامت کنید، و در برابر دشمنان، پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از (مخالفت فرمان) خدایپرهیزید، شاید رستگار شوید. در این آیه

یکی از عوامل رستگاری را صبر فردی و اجتماعی دانسته یعنی افراد با ایمان هم باید در جهاد با نفس و مشکلات زندگی شکیبایی به خرج دهند و هم در برابر دشمن استقامت و پایداری کنند و با مرابطه و مراقبت دائم از مرزها و رعایت پروای الهی زمینه موفقیت را فراهم کنند.

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «كَمْ مِنْ صَبْرٍ سَاعَهُ قَدْ أُورِثَتْ فَرِحًا طَوِيلًا وَ كَمْ مِنْ لَذَّةٍ سَاعَهُ قَدْ أُورِثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا» (1) بسیار اتفاق افتاده است که یک ساعت صبر و شکیبایی سبب شادی طولانی شده است و چه بسیار لذت کوتاهی در یک ساعت غم و اندوه طولانی را در پی داشته است.

2-1-7. امداد خداوند

خداوند از آثار صبر را امدادهای قطعی خود بر می شمارد و بیان می کند که اگر صبر پیشه گرفته شود، خداوند عنایت خاص خواهد داشت و از طرق و راه هایی که انسان گمان نمی کند به او کمک می کند تا به هدف و مقصود خویش برسد. این وعده حق الهی است که در صورت شکیبایی می تواند مورد کمک و امدادهای خاص قرار گیرد.

3-1-7. ایمنی از جزع

یکی دیگر از نتایج صبر، این است که انسان صبور از ارتکاب گناهی همچون جزع بر قضای خداوند ایمن است و بر صبوری خود پاداش می گیرد؛ چنانچه امام علی (علیه السلام) می فرمایند: «إِنْ صَبَرْتَ جَزَىٰ عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَا جُورُ وَإِنْ جَزَعْتَ جَزَىٰ عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَا زُورٌ» (2) اگر شکیبایی کنی حکم خدا بر تو جاری می شود و پاداش داده می شوی و اگر بی تابی کنی (باز هم) تقدیر خدا بر تو جاری است (ولی گناه کرده ای). جزع و بی تابی فایده ای ندارد.

ص: 218

1- . مجلسی، بحار الأنوار، ج 68، ص 19.

2- . کلینی، کافی، ج 3، ص 261.

صبر، حوادث ناگوار را برای انسان آسان کرده و مشکلات را سهل می نماید و عزم و اراده را قوت می دهد. ولی جزع و بی تابی علاوه بر زشتی خودش و اینکه نشان دهنده ضعف نفس است، انسان را بی ثبات و اراده را ضعیف و عقل را سست می کند. پس یکی دیگر از راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین، صبر در برابر مستکبران است.

8. کسب توانایی های لازم

اشاره

یکی از روش های مقابله با مستکبران، کسب توانایی های لازم است، که اسلام نیز این شیوه را تأیید و بلکه در چند مورد، توصیه نموده است:

8-1. آمادگی علمی و فکری

یکی دیگر از ابعاد آمادگی در برابر دشمن، برخورداری از توان علمی و فکری بالا و به اصطلاح آمادگی نرم افزاری است. قطعاً تسلط بر دشمنان و ابرقدرت های سیاسی و نظامی امروز، بدون داشتن بزرگ ترین مراکز تحقیقاتی و علمی امکان پذیر نیست. امروز پیشرفته ترین علوم جهان در مسیر حرکت های نظامی، تجزیه و تحلیل و کشف و بررسی می شود. (1)

قرآن کریم در خصوص آمادگی برای مقابله با دشمنان و مستکبران می فرماید: «خُذُوا حِذْرَكُمْ»؛ (2)

آن چه از وسایل آماده باش شماست، به دست آورید. «حِذْر»، علم نظامی و دانش پیشرفته رزمی را نیز شامل می شود. (3)

ص: 219

1- . گنجور، مقاله ابعاد آمادگی در برابر دشمن.

2- . نساء(4): 71.

3- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 4، ص 3.

2-8. آمادگی جسمی

از دیگر ابعاد آمادگی، ورزشی و توانایی جسمی است. مقابله کنندگان با دشمن، باید علاوه بر آموزش های دینی و علوم و فنون، از آموزش های مختلف جسمی که در پیشبرد عملیات جنگی امروز لازم است برخوردار باشند. این دستور کلی قرآن «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»⁽¹⁾

در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانائی دارید از نیرو آماده سازید. خداوند در قرآن کریم، «طالوت» فرمانده لشکر حضرت اشموئیل را به افزونی علم و قدرت بدنی می ستاید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً»⁽²⁾ خداوند، او (طالوت) را بر شما برگزید و علم و قدرت جسم او را افزون نمود.

و جالب این که حضرت اشموئیل، طالوت را مردی بلند قامت و تنومند و خوش اندام و دارای اعصابی محکم و نیرومند بود به اذن و امر خدا به فرماندهی لشکر خود انتصاب کرد و در مقابل تعصب و اعتراض بنی اسرائیل به انتصاب وی، به آنها گفت: خداوند او را بر شما امیر قرار داده و

شایستگی فرمانده و رهبر، به نیروی جسمی و قدرت روحی است که هر دو به اندازه کافی در طالوت هست و از این نظر بر شما برتری دارد.⁽³⁾

3-8. آمادگی اقتصادی

از دیگر ابعاد مهم آمادگی در مقابل دشمن، برخورداری از آمادگی اقتصادی است. یکی از قواعد کلی نظامی و سیاسی اسلام، این است که مسلمانان باید برای ایجاد آمادگی و زمینه سازی و هم چنین کسب قدرت سیاسی و نظامی و علمی، انفاق کنند و انفاق، یک عامل مؤثر پشتیبانی مردمی است که بدون آن، نظام پا نمی گیرد و هرگز

ص: 220

1- . أنفال(8): 60.

2- . بقره(2): 247.

3- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج2، ص 168.

امکان آمادگی و بسیج عمومی در مقابل دشمن فراهم نمی شود. لذا در قرآن کریم، به دنبال امر به آمادگی جسمانی و مقابله با دشمنان می فرماید: «مَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» (1) و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید. به شما باز گردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد.

با توجه به آیه شریفه: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (2)

زکات مخصوص فقراء و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن کار می کنند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می شود، و برای (آزادی) بردگان، و بدهکاران، و در راه (تقویت آئین خدا، و واماندگان در راه، این یک فریضه (مهم) الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

برای «سبیل الله» سهمی از زکات قرار داده که جهاد اسلامی از بهترین مصادیق راه خداست. قرآن کریم صریحاً می فرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (3)

در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود (در مورد افراط و تفریط در انفاق) به هلاکت نیفکنید. در تفسیر نمونه ذیل این آیه آمده است: و جهاد به همان اندازه که به مردان با اخلاص و زورمند و کارآزموده نیازمند است، به اموال و ثروت نیز احتیاج دارد. زیرا در جهاد هم آمادگی روحی و بدنی لازم است و هم اسلحه مناسب و تجهیزات جنگی افراد. درست است که عامل تعیین کننده سرنوشت جنگ، در درجه اول سر بازاند ولی سرباز، احتیاج به وسایل و ساز و برگ جنگی و دفاعی دارد این

جاست که آیه، تأکید می کند انفاق نکردن در این راه، به هلاکت افکندن خود و مسلمانان است. (4)

ص: 221

1- . انفال(8): 60.

2- . توبه(9): 60.

3- . بقره(2): 195.

4- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج2، ص21.

آمادگی روحی و حفظ روحیه بالا و قوی در جنگ، یکی دیگر از ابعاد مقابله و آمادگی است. بدون تردید آنچه در جنگ و مبارزه، نقش اصلی را ایفا می کند، روحیه سرباز و جنگ جو است. که اگر ایستادگی کرد، جنگ به پیش می رود و اگر گریخت و روحیه اش را باخت، به شکست می انجامد، در واقع سطح فکری، روحی و ایمانی اوست که سرنوشت جنگ را رقم می زند. آمادگی روحی، ارتباط مستقیمی با ایمان و معرفت مبارزان دارد. به همین جهت، یکی از شیوه های تقویت روحیه و بالا بردن سطح روحی و فرهنگی جنگ جویان، تبیین اهداف عالی جهاد و تحریک انگیزه های معنوی آنهاست. چرا که غفلت و عدم آگاهی از افراد مقدس جهاد و مقابله با دشمن، با توجه به سختی ها و فشارهای جنگ، سر انجام موجب سستی نیروها و از دست رفتن روحیه آنها خواهد شد. (1)

قرآن کریم در معرفی نمونه بارز کسب توانایی لازم جهت مقابله با مستکبران می فرماید: پس از آنکه حضرت موسی (علی نبینا و علیہ السلام) به مقام نبوت رسید خداوند به او فرمود: «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (2) به سوی فرعون برو که طغیان کرده است. حضرت از چنین مأموریت سنگینی شانه خالی نکرد، و توانایی ها و وسائل لازم برای پیروزی در این مأموریت را از خداوند تعال چنین درخواست نمود: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي * يَقْفَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» (3)

عرض کرد پروردگارا سینه مرا گشاده دار. کار مرا بر من آسان گردان و گره از زبانم بگشا که سخنان مرا بفهمند و

ص: 222

1- . همان، ج 13، ص 449.

2- . طه (20): 24.

3- . طه (20): 25-35.

وزیری از خاندانم برای من قرار بده؛ برادرم هارون را به وسیله او پشتم را محکم کن و او را در کار من شریک گردان. تا تو را بسیار تسبیح گوئیم؛ و تو را بسیار یاد کنیم؛ چراکه تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای. از این درخواست روشن می شود برای مقابله با استبداد به امکانات و وسایل ویژه ای نیاز

است که بدون آن ها نمی توان اقدام نمود. پس یکی دیگر از راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین، کسب توانای های لازم جهت مقابله با مستکبران است.

9. خودباوری و اتکا به نفس

اشاره

خودباوری یا اعتماد به نفس یکی از شرایط روحی است که شخص در آن بخاطر تجربه های قبلی، به توانایی ها و استعداد های خود در موفقیت انجام کارها بطور موفقیت آمیز اعتماد و باور دارد. خصوصیت دارا بودن اعتماد به خویشتن نقش حیاتی در توسعه و پیشرفت و موفقیت های یک فرد ایفا می کند.

خداوند تبارک و تعالی در جای جای قرآن بر اصل خود باوری و اعتماد به نفس آیاتی را بیان فرموده اند، در قرآن کریم می فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»⁽¹⁾

ما بنی آدم را گرامی داشتیم. انسان از جهت اینکه اولاد آدم است، عزت ذاتی دارد؛ ولی در جریان زندگی، عوامل خارجی و محیطی است که این عزت را از او می گیرد و او را به موجودی پست و ذلیل تبدیل می کند.

برای نیل به موفقیت هیچ مقدمه ای مقدم تر از خودباوری و اعتماد به نفس نیست. یکی از عوامل مؤثر غلبه مستکبران بر توده مردم و به استضعاف کشیدن آنان، تلقین این مطلب است که توده مردم بدون تکیه بر ثروتمندان، صاحب منصبان و قدرتمندان قادر به ادامه حیات نیستند. مستکبران خواسته و یا ناخواسته این مطلب را در اذهان مستضعفین،

ص: 223

عدم اعتماد به نفس و خود اکتفائی را پرورش دادند. این نکته اساسی در سیره همه مستکبران مشاهده می شود. فراعنه مصر خود را (ارباب) و مردم را (بندگان) می دانستند و به قدری آن را تبلیغ کرده بودند که مردم مصر آنان را (ربّ) خود تصور می کردند؛ یعنی گمان می کردند که آنان، تاءمین کننده سعادت مرد هستند. از این رو، ظهور حضرت موسی (علی نبینا وعلیه السلام) را فسادى در ارکان جامعه می دانستند.

از آن جا که رمز تداوم حاکمیت مستکبران بر مردم، بر پایه نادان نگاه داشتن مستضعفان با ایجاد وحشت و اضطراب است، پیامبران الهی نیز همواره در پی زدودن جهل و نادانی از مستضعفان و القای اعتماد به نفس و توکل بوده اند. قرآن، کلام الهی، برای آفریدن چنین روحیه ای به مسلمانان می فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (1) اگر مؤمن هستید، سستی نکنید و غمگین مشوید که شما برترید.

خداوند برای افزایش اعتماد به نفس حضرت موسی (علی نبینا وعلیه السلام) برای مقابله و مبارزه با فرعونیان به ایشان خطاب می کند و می فرماید: «فُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (2)

گفتیم: ترس تو مسلما (پیروز و) برتری. این خطاب خداوند باعث افزایش اطمینان آن حضرت شد.

یعنی با دیدن سحر ساحران موسی در نفس خود احساس یک خوف خفیف رانمود، یعنی ترس خفی که چندان قابل اعتنا نبود، ترسی آنی و زودگذر که در اثر مشاهده سحر آنان گمان کرد، سحر ایشان نیز دست کمی از معجزه او ندارد اما این احساس خوف مستقر نگشت و خداوند به او اطمینان بخشید و به منظور تأیید و تقویت او، وی را از ترسیدن نهی کرد و فرمود: ترس چون تراز هر جهت مافوق آنهايي و حق با توست و آنچه ایشان می آورند سحر و باطل است، تو عقیده حقی داری اما آنها به خرافه

ص: 224

1- . آل عمران(3): 139.

2- . طه(20): 68.

معتقدند و تو با خدائی، اما پشتگرمی ایشان به فرعون است و بدان که همواره حق غالب است و جائی برای ترس وجود ندارد.

شیوه های ایجاد و تقویت اعتماد به نفس

اشاره

شیوه های ایجاد و تقویت اعتماد به نفس عبارتند از:

1. خودارزش مندی

اعتماد به نفس در گرو احترام به خود و نگرش مثبت به خویش است. احساس ارزش مندی یا عزت نفس نیاز فطری انسان است. اعتماد به نفس، ارتباطی مستقیم با ارضای این نیاز درونی دارد. براین اساس، اسلام در تمام برنامه های عبادی و اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی خود، عزت و کرامت نفس را لحاظ کرده است. اگر انسان خود واقعی را پیدا کند، دیگر احساس حقارت نمی کند و گوهر وجودی خود را با هیچ چیز، عوض نمی کند. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من با نفس خود هیچ موجودی را برابر نمی کنم، جز پروردگارم. تمام دنیا و غیر خدا را با این گوهر نفیس برابر نمی کنم. (1)

2. خودشناسی

اعتماد به نفس تا حد زیادی متوقف بر شناخت جنبه های مثبت و توانایی های نسبی و آگاهی از استعدادها و قابلیت ها و کشف آن ها است. شخص دارای ضعف اراده، می پندارد که دیگران توانایی ها و استعدادهایی دارند که او ندارد. دیگران کارهای را انجام می دهند که او نمی تواند، در

حالی که این مسئله اصلاً صحیح نمی باشد؛ چون که اگر تأمل و دقت کند، می بیند که او نیز همان توانایی ها را دارد، یا استعدادهایی دارد که دیگران ندارند. او می تواند با آگاهی از این استعدادها و توانایی ها آنها را شکوفا نموده و با تکیه بر آنها به توانایی های برتر دست یابد.

عدم اعتماد به نفس غالباً، بر اثر فقدان امکانات و توانایی ها نیست، بلکه به دلیل عدم شناسایی خویش است. در این راستا، اطرافیان نقش بسیار مهمی می توانند ایفا نمایند، به این صورت که با بیان قابلیت ها، به

ص: 225

فرد مورد نظر اطمینان دهند تا به مرور زمان، وی بتواند با کفایت های شخصی اش رابطه منطقی برقرار نماید. رسیدن به مقاصد و اهداف، دور از دسترس نیست، فقط باید حوزه شناخت و آگاهی را توسعه داد.

3. خودتکایی

یکی از راه های رسیدن به اعتماد به نفس، بی نیازی از دیگران و اتکای به خود است. انسان نباید به امید معجزه دیگران باشد، بلکه باید خود معجزه گر شود. این امر جز با قطع امید از دیگران حاصل نمی گردد. امام سجاد(علیه السلام) می فرماید: تمامی خیر و سعادت را در این دیدم که انسان به آن چه در دست مردم است، چشم طمع نداشته باشد. (1)

4. رویارویی با مشکلات

قرار گرفتن در موقعیت های جدی و نسبتاً دشوار، به مراتب فرد را بیش از گریز از موقعیت، به مرزهای اعتماد به نفس نزدیک می کند. هیچ تمرینی مفیدتر از تلاش برای غلبه بر مشکلات نیست. (2)

انسان باید در میدان عمل با تجربه اندوزی از شکست ها، راه رسیدن به موفقیت را بیازماید. امام علی(علیه السلام) می فرماید: هرگاه سختی چیزی باعث بیم و هراست شد، در مقابل آن سخت و مقاوم شو که با تن دادن به سختی ها مشکل بر تو آسان خواهد شد. (3)

5. به دست آوردن تکیه گاه معنوی

رسیدن به اعتماد به نفس در حد عالی که توان ایستادگی در برابر امواج سهمگین مشکلات را در انسان افزایش دهد، در گرو تکیه بر عنصر ایمان و توکل به خداوند است. در سایه توکل و ایمان عمیق مذهبی، انسان احساس می کند که دیگر تنها نیست، بلکه همیشه خدا را در کنار خود

می بیند، براین اساس امام علی(علیه السلام) درباره مؤمن

ص: 226

1- . کلینی، کافی، ج 3، ص 219.

2- . موسوی لاری، رسالت اخلاق در تکامل انسان، ص 345.

3- . آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج 3، ص 164.

می فرمایند: روح شخص با ایمان از سنگ خارا شکست ناپذیرتر است. (1)

پس یکی از شیوه‌ها و راهکارهای قرآن جهت هدایت مسضعفین خودباوری و اتکای به نفس در مقابل مستکبران است. خودباوری نه تنها پایه و اساس مبارزه در صحنه‌های سیاسی و نظامی است، بلکه رسیدن به استقلال فرهنگی و اقتصادی نیز در گرو همین باور است و تا این باور نسبت به توانایی خود در رسیدن به استقلال در زمینه‌های مختلف به وجود نیاید، قطع وابستگی‌ها و رسیدن به استقلال ممکن نخواهد شد.

10. برانگیختن عواطف

یکی از راهکارهای قرآن جهت مبارزه با مستکبران، برانگیختن عواطف انسانی است. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (2)

چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که به دست ستمگران به استضعاف کشیده شده‌اند، نمی‌ستیزید؟ همان افراد ستم دیده‌ای که می‌گویند: خدایا، ما را از این شهر که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما از سوی خود سرپرست قرار ده و برای ما از طرف خود یار و یاور تعیین فرما.

این آیه، فراخوانی به جهاد را براساس برانگیختن عواطف انسانی و لزوم پاسخ‌گویی به ندای مظلومیّت مستضعفان، گوشزد می‌کند. بنابراین، هیچ مسلمانی حق ندارد چنین صحنه‌های رقت‌بار و چندش‌آوری را بنگرد و سکوت کند. فریاد مظلومیّت ستم

ص: 227

1- . دشتی، نهج البلاغه، قصار 325.

2- . نساء(4): 75.

دیدگان، ویژه دوران مشخصی نیست. از این رو، فرمان الهی مبنی بر زدودن چهره استضعاف نیز به جامعه یا برهه ویژه ای اختصاص ندارد. روح آیه یاد شده بیانگر لزوم پیش گیری از ستمگری های مستکبران در ابعاد گوناگون و گسترش عدالت اجتماعی و رهاندن مستضعفان از هرگونه استثمار و بهره کشی است تا حقوق پای مال شده آنان برگردانده شود. ایجاد تعادل اجتماعی و زدودن نابرابری ها در تمام سطح های آن و نیز زدودن فساد و تبعیض و حق کشی ها، از اساسی ترین برنامه های حکومتی اسلام است.

اما نکته این است که برانگیختن عواطف مقصد نیست؛ بلکه ابزاری است برای دستیابی به چیز دیگر و ان این است که برانگیختن عقل و هموار کردن حرکت عقلی و قدرت خرد و استدلال که

کار انبیاء است می باشد. یعنی مقدمه خرد ورزی برانگیختن عواطف است و این برانگیختن عواطف کار رهبران جامعه است.

پس یکی دیگر از راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین، برانگیختن عواطف مردم جهت ایستادن در برابر مستکبران است.

11. حمایت از مستضعفان

مهمترین پایه دعوت، (توحید) به معنای نفی معبودهای دروغین و طاغوت ها و اطاعت و پرستش خدای سبحان است. از این رو، عمده ترین جهتگیری ادیان، (مبارزه با استکبار و حمایت از محرومان و مستضعفان) است. این نکته در سیره انبیاء، چنان روشن است که جای هیچ گونه تردیدی در آن نیست. مردم را از تحت اطاعت و عبودیت طاغوت ها خارج کردن و دست رد به سینه آنان زدن و خدای یگانه را به عنوان معبود و حاکم بر جهان و سرنوشت انسان شناختن، به طور طبیعی واکنش صاحب منصبان و مستکبران را - که قدرت و حاکمیت خود را در معرض زوال می بینند - بر می انگیزد. هیچ پیامبری را نمی توان یافت که در راه نجات مظلومان و مستضعفان از تحت سلطه ظالمان و مستکبران، با آنان در نیفتاده باشد؛ چنان که در افتادن با شرک و بت پرستی، جهالت، خرافه و ظلم

و ستم را یکی از نشانه های صداقت پیامبران دانسته اند. (1)

مستکبران، زورمداران و دنیا داران نیز پیامبران را مخالف منافع خویش یافته و در طول تاریخ جبهه مخالف را تشکیل داده اند.

قرآن کریم این حقیقت را چنین بیان می کند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (2)

ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذار کننده نفرستادیم مگر اینکه مترفین آنها (همانها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافر هستیم. پیامبران در این حرکت الهی، برای منزوی ساختن مستکبران و تحقق وعده الهی مبنی بر حاکمیت بخشیدن به مستضعفان، در مواقع لزوم عملاً وارد صحنه کارزار شده و با آنان می جنگیده اند.

مطالعه تاریخ پیامبران و پیروان واقعی مکتب توحید نشان می دهد که پایگاه طبقاتی بیشتر آنان، فقیران و محرومان بوده اند و هیچ یک از پیامبران با ثروتمندان و زورمداران همفکر و در برابر محرومان و مستضعفان نبوده اند. قوم حضرت نوح (علی نبینا و علیه السلام) فضیلت و ارزشمندی را در

مال، ثروت و موقعیت و اشرافیت می دانستند و پیروان حضرت را مردمی محروم، بی نام و نشان و پابرهنه می پنداشتند و از این رو، خوی مستکبرانه شان اجازه همراهی با این مردم را نمی داد.

لذا قرآن کریم می فرماید: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرَاكَ إِلَّا الَّذِي نَحْمِلُ مِنْ ظُرْمِهِ هُمْ ارَادُوا لَنَا بِالرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ» (3)

اشراف کافر قوم (حضرت نوح در پاسخ) گفتند ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم، و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی

ص: 229

1- . مطهری، وحی و نبوت، ص 15.

2- . سبأ(34): 34.

3- . هود(11): 27.

اراذل ساده لوح نمی یابیم، و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی کنیم بلکه شما را دروغگو تصور می کنیم.

از آنجاکه بیشتر شورش ها و انقلاب ها در نظام های استکباری به دست ضعیفان و پابرهنگان صورت می گیرد، از نگاه اعیان و اشراف، پابرهنگان انسان های شورو، طاعی و بد سابقه اند. اشراف قوم نوح (علی نبینا وعلیه السلام) از او می خواستند تا این مردم پابرهنگ و به گمان آنان بی سر و پا را از خود براند تا اعیان و اشراف به او ایمان آورند، ولی حضرت قاطعانه خواهش نابجای آنان را رد می کرد، قرآن کریم می فرماید: «قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْآذِلُونَ * قَالُوا وَمَا عَلَّمِي مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * أَنْ حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشَاءُ عُرُونٌ * وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ» (1)

گفتند: آیا به تو ایمان آوریم و حال آن که پابرهنگان بی نام و نشان از تو پیروی کرده اند. نوح فرمود: من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند! حسابشان جز با خدا نیست، اگر می فهمید؛ و من طرد کننده مؤمنان نیستم. (2)

حضرت علی (علیه السلام) درباره سیره حضرت سلیمان (علی نبینا وعلیه السلام) که دارای ملک و سلطنت بوده است، می فرماید: «كَانَ سُلَيْمَانُ إِذَا اصْبَحَ تَصَفَّحَ وَجُوهَ الْأَغْنِيَاءِ وَالْأَشْرَافِ حَتَّى يَجِيءَ إِلَى الْمَسَاكِينِ وَيَقْعُدُ مَعَهُمْ وَيَقُولُ مَسْكِينٌ مَعَ الْمَسَاكِينِ» (3)

حضرت سلیمان، بامدادان، با ثروتمندان و اشراف احوالپرسی می کرد تا نزد تنگدستان می آمد و با آنان می نشست، اظهار می داشت که مسکینی هستم با مسکینان.

لقمان حکیم در سفارشی به فرزندش می فرماید: «يَا بُنَيَّ جَاوِرِ الْمَسَاكِينِ وَاخْضَعْ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ مِنَ الْمُسْتَلِمِينَ» (4) فرزندم! با تنگدستان همراه باش و خود را وقف فقیران و محرومان مسلمان کن.

ص: 230

1- . شعراء(26): 111-114.

2- . سروش، استکبار و استضعاف در قرآن، ص 106.

3- . مجلسی، بحار الأنوار، ج 14، ص 83.

4- . مجلسی، بحار الأنوار، ج 13، ص 428.

این محبت، محبت الهی به مستضعفان و فقیران و مسکینان است که در شب معراج به پیامبر ختمی مرتبت فرمود: «یا أَحْمَدُ؛ إِنَّ الْمَحَبَّةَ لِلَّهِ هِيَ الْمَحَبَّةُ لِلْفُقَرَاءِ وَالتَّقَرُّبُ إِلَيْهِمْ. قَالَ وَ مِنَ الْفُقَرَاءِ؟ قَالَ الَّذِينَ رَضُوا بِالْقَلِيلِ وَ صَبَرُوا عَلَى الْجُوعِ وَ شَكَرُوا عَلَى الرِّخَاءِ وَ لَمْ يَشْكُوا جُوعَهُمْ وَ لَا ظَمَانَهُمْ وَ لَمْ يَكْذِبُوا بِالسِّيِّئَاتِ وَ لَمْ يَغْضِبُوا عَلَى رَبِّهِمْ وَ لَمْ يَغْتَمُوا عَلَى مَا فَاتَهُمْ وَ لَمْ يَفْرَحُوا بِمَا آتَاهُمْ. يَا أَحْمَدُ؛ مَحَبَّتِي مَحَبَّةُ الْفُقَرَاءِ فَأَذِنِ الْفُقَرَاءَ وَ قَرَّبْ مَجْلِسَهُمْ مِنْكَ وَ أَبْعِدِ الْأَغْنِيَاءَ وَ أَبْعِدْ مَجْلِسَهُمْ عَنْكَ فَإِنَّ الْفُقَرَاءَ أَحِبَّائِي» (1)

ای احمد! دوست داشتن خدا، دوست داشتن فقیران و نزدیک شدن به ایشان است. گفت: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که به اندک خشنودند و بر گرسنگی شکیبایند و بر زندگی گوارا سپاسگزارند و از گرسنگی و تشنگی شکایت نمی کنند و با زبانشان دروغ نمی گویند و بر پروردگارشان خشمناک نباشند و بر آنچه از دست داده اند افسرده خاطر نمی شوند و به آنچه به دست آرند شادمان نمی باشند ای احمد! دوست داشتن من، دوست داشتن فقیران است. به فقیران و مجلسشان نزدیک شو (و آنان را نزدیک خود آر) تا تو را به خود نزدیک کنم و از ثروتمندان و مجلسشان دور شو که فقیران دوستان من اند.

خداوند تبارک و تعالی بر لزوم حمایت مؤمنان از مردان، زنان و کودکان ناتوان و مستضعف خداپرست و مؤمن تاکید دارد و در قرآن کریم می فرماید: «وَمَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (2)

چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ همان افراد (ستم‌دیده ای) که می گویند خدایا

ص: 231

1- . دیلمی، إرشاد القلوب، ج 1، ص 200-201.

2- . نساء(4): 75.

ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما از طرف خود سرپرست قرار بده. و از برای ما از طرف خود یار و یآوری تعیین فرما.

در آیه شریفه تحریک و تهییجی است برای تمامی مؤمنین، چه آنهایی که ایمانشان خالص است و چه آنهایی که ایمانشان ضعیف و ناخالص است، اما آنهایی که ایمانشان خالص و دلہایشان پاک است، برای به حرکت در آمدنشان به سوی قتال همان یاد خدای عزوجل کافی است، تا برای اقامه حق، و لیبک گفتن به ندای پروردگارشان، و اجابت دعوت داعی او، به پا خیزند، و اما آنهایی که ایمانشان ناخالص است، اگر یاد خدا تکانشان داد که هیچ، و اگر یاد خدا کافی نبود این معنا تکانشان می دهد که اولاً این قتالشان قتال در راه خدا است، و ثانیاً قتال در راه نجات مشتی مردم ناتوان است، که به دست کفار استضعاف شده اند، و این که آیه شریفه به این دسته از مردم می

فرماید اگر ایمان به خدایتان ضعیف است، حداقل غیرت و تعصب دارید، و همین غیرت و تعصب اقتضا می کند از جای برخیزید و شر دشمن را از سر یک مشت زن و بچه و مردان ضعیف کوتاه کنید. (1)

برای نجات مستضعفان باید آماده پذیرش سختیها و گوناگون از جانب مستکبران دنیاپرست بود زیرا آنان هر کس را که در جهت منافع نامشروع خود نبینند برای از میان بردن و خرد کردنش از هیچ گونه تهمت و ناسزا و حتی قتل و اعدام فروگذار نمی کنند. زمانی که حضرت موسی (علی نبینا و علیہ السلام) برای هدایت، به سوی قوم خود رفت و آنها را به خداوند دعوت نمود و او را به سنگسار متهم می کنند، حضرت در جواب می فرماید: «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» (2)

و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم یا سنگسار کنید. این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من از تهدیدهای شما باک ندارم و تا آخرین نفس ایستاده ام و خدا

ص: 232

1- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 672.

2- . دخان(44): 20.

حافظ و نگهبان من است. این گونه تعبیرات قاطعیت بیشتری به دعوت نجات بخش رهبران الهی می داده است و اراده دشمنان را تضعیف می کرده و بر استقامت مستضعفان می افزوده است زیرا آنها می دانستند رهبرشان در کنار آنهاست و تا آخرین مرحله مقاومت می کند.

رسالت اولیای خدا نجات محرومان، هدایت آنان و برپاداشتن قسط است و فریاد نجات بخش آنان مایه دلگرمی مستضعفان بوده است. پیام آنان این است که محرومان را رها کنید تا با ما به وادی رستگاری آیند، همان طور که حضرت موسی (علی نبینا و علیه السلام) از قول خداوند به فرعونیان فرمود: «أَنْ أُرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (1)

بنی اسرائیل را همراه ما روانه ساز. (2)

در درگیری های سخت، انبیای الهی در کنار مستضعفان می ایستادند و آنها را به پایداری و مبارزه می خواندند. در داستان حضرت موسی (علی نبینا و علیه السلام) استقامت حضرت در کنار مستضعفان به وضوح مشخص است، قرآن کریم می فرماید: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرِكَ آلَهُتَكَ قَالَ سَنُنْقِطُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» (3)

اشراف قوم فرعون (به او) گفتند: آیا موسی و قومش را رها می کنی که در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها سازند؟ گفت: به زودی پسرانشان را می کشیم و دخترانشان را زنده نگه می داریم (تا خدمت ما کنند) و ما بر آنها کاملاً مسلط هستیم.

در ادامه می فرماید: «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (4)

موسی به قوم خود گفت: از خدای یاری

ص: 233

1- شعراء(26): 17.

2- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 21، ص 169 - 170.

3- أعراف(7): 127.

4- أعراف(7): 128.

جویند واستقامت پیشه کنید که زمین از آن خداست و آن را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) واگذار می کند و سرانجام (نیک) برای متقیان است.

پس طبق آیات شریفه یکی دیگر از راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین، حمایت از مستضعفان در برابر مستکبران است.

12. اجرای قانون

بشر هیچ گاه بدون قانون و آیین زندگی و مقررات اجتماعی به سر نبرده است و از ابتدا به ضرورت مقررات، چه به صورت آداب و رسوم، چه قانون مدون اذعان داشته است. اجرای قانون، به صورت کلی به مجموعه ای گفته می شود که در آن، برخی از اعضای جامعه به شکل سازمان دهی شده، اقداماتی را در راستای اجرای قانون، با کشف، بازداشت، توانبخشی یا تنبیه افرادی که قوانین و هنجارهای حاکم بر آن جامعه را نقض می کنند، انجام می دهند.

قانون در اصل از کانون اخذ شده است، و برای ابزار و وسایلی که جهت تنظیم سطور و خطوط به کار می رفته، وضع شده بود. اما بعداً توسعه مفهومی یافته و برای کلیه قواعد و قوانین مورد نیاز و ضرورت جامعه به کار رفت. تا جای که در شرایط کنونی مقصود از آن فقط مجموعه دستور العمل های است که برای اداره جامعه احتیاج و ضروری می باشد.

کارکرد اصلی قانون، تنظیم رفتارهای اعضای یک جامعه است، که به طور طبیعی دچار تعارضند. قانون در حکم خط کشی مهندسی اجتماعی است که ساختارهای جامعه را در سطوح متفاوت طراحی می کند. قانون، عقل اجتماع است. عقل، زیاده طلبی و خشونت ورزی را در روح آدمی تعدیل و کنترل می کند، قانون نیز زیاده طلبی در قدرت و ثروت را (که به تنازع و خشونت می انجامد)، کنترل می کند. نقش قانون صحیح و مبتنی بر اصول انسانی، تعیین حد و مرزها، از بین بردن زمینه اختلافها، دفع

تجاوز متجاوزان، داوری میان انسان ها، نشان دادن راه تعالی و کمال، ایجاد نظم، برقراری عدالت و فراهم نمودن زمینه های تکامل انسان است. (1)

برای تنظیم روابط اجتماعی انسان ها و پیش گیری از هرج و مرج و از هم پاشیدگی جامعه، به اهرمی به نام قانون نیاز است. اگر قانون به درستی وضع و اجرا گردد، جامعه به کمال و سعادت خواهد رسید. قانون، ضامن بقا و سلامت جامعه است. برقراری نظم، ایجاد اصلاحات در ساختار اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و احقاق حق، ردّ مظالم و دفع مفسد در صورت حاکم بودن قانون امکان پذیر خواهد بود. قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» (2)

به راستی، ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید آوردیم. در آغاز آیه شریفه، مفهوم آمدن دین؛ یعنی قانون الهی را با فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتاب و میزان می داند و هدف از همه این امور را برپا داشتن عدالت معرفی می کند. واژه «میزان» به معنای دین و قانون است. (3)

به هر حال، تمام کوشش های پیامبران الهی و مصلحان آسمانی در راستای تحقق حاکمیت قوانین و اجرای آنها در سطح جامعه بوده است. در این زمینه، امام علی 7 می فرماید: «بارخدا! تو خودت خوب می دانی که جنگ و درگیری ما را کشمکش قدرت و فزون خواهی ثروت و مقوله هایی از این دست انگیزه نبود، که هر آنچه بوده است جز برای بازگرداندن نشانه هایی از دین تو و اصلاح سرزمین تو نبوده است تا

ص: 235

1- . حق پناه، مقاله جایگاه قانون و قانون گرایی در قرآن.

2- . حدید(57): 25.

3- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 171.

بندگان مظلومت، امنیت یابند و حدود به تعطیل کشیده ات به اجرا درآیند.»(1)

پس یکی از راهکارهای قرآنی که از وظایف مهم مستضعفان هم شمرده شده، اجرای قانون است تا بدین وسیله هم حقی از کسی ضایع نگردد و هم رعایت عدالت شده باشد.

13. جهاد

اشاره

جهاد یکی از فروع دین و از واجبات اسلامی است. کلمه جهاد حدود 108 بار در قرآن آمده است. جهاد، جنگ مشروع در راه خدا و عنوان یکی از ابواب فقه اسلامی. جهاد واژه ای عربی است از ریشه (ج ه د) به معنای مشقت، تلاش، مبالغه در کار، به نهایت چیزی رسیدن و توانایی. (2)

مهم ترین مفهوم اصطلاحی این واژه در متون دینی، همانند کاربرد عام آن، گونه ای خاص از تلاش است یعنی مبارزه کردن در راه خدا با جان، مال و دارایی های دیگر خود در نبرد با کافران و باغیان، با هدف گسترش و اعتلای اسلام و برپا داشتن شعائر یا دفاع از آن. (3)

در متون دینی، علاوه بر این معنای خاص و اصطلاحی، جهاد به مفهوم لغوی و عام خود نیز بسیار به کار رفته است، مانند کاربرد تعبیر «جهاد اکبر» در باره مجاهدت و تلاش نفس در برابر شیطان و هوای نفس. (4)

جهاد از برترین اعمال و دری از درهای بهشت و از ارکان مهم اسلام است و در قرآن و احادیث برای جهاد و مجاهدان فضایل بسیاری ذکر شده است. (5)

چون حکم

ص: 236

- 1- . معادی خواه، فرهنگ آفتاب، ص 407.
- 2- . ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ماده جهاد.
- 3- . نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج 21، ص 3.
- 4- . حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 15، ص 161.
- 5- . موسوی سبزواری، مهذب الاحکام فی بیان حلال و الحرام، ج 15، ص 77-78.

جهاد در مدینه تشریح شده، واژه جهاد و مشتقات آن در آیات مکی در معنای عام و لغوی (یعنی جنگ مشروع در راه خدا) به کار رفته است. نخستین آیه در مورد تشریح جهاد، به جهاد دفاعی اختصاص دارد که در سال اول هجری نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در برابر هجوم مشرکان به دفاع از خود بپردازند. قرآن کریم می فرماید: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (1)

به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا قادر بر نصرت آنها است.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم امر به جهاد کرده و می فرماید: «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ» (2) (همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید، چه سبکبار باشید چه سنگین بار، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد نمائید، این بنفع شماست اگر بدانید.

در آیه شریفه کنایه از وجود موانعی است که نگذارد انسان برای جهاد در راه خدا بیرون رود، نظیر کثرت مشاغل مربوط به امور مالی و بازاری، یا علاقه فراوان نسبت به زن و فرزند و خویشان و دوستان، به حدی که دوری و جدائی از آنان در دل انسان مکروه و ناپسند آید، و همچنین نداشتن زاد و راحله و اسلحه و هر مانع دیگری که آدمی را از شرکت در جهاد باز بدارد، و در مقابل منظور از خفت سبکباری این است که هیچ یک از اینها مانع او نشود. پس اینکه امر فرمود چه خففا و چه ثقالا به جهاد روید با اینکه این دو حال معنای متقابل یکدیگر را دارند معنایش این است که علیٰ حال به جهاد بروید، و هیچ بهانه ای را عذر نیاورید، همچنانکه معنای اینکه فرمود: به اموال و انفستان

این است که بهر وسیله که برایتان ممکن است جهاد کنید. از اینجا معلوم می شود که امر به جهاد در آیه شریفه مطلق است، و منافات ندارد که در دلیل

ص: 237

1- . حج(22): 39.

2- . توبه(9): 41.

دیگری با بودن پاره ای از اعداز و موانع از قبیل مرض، کوری، شلی و امثال آن، مقید بشود و در نتیجه با بودن آن عذرها، وجوب جهاد ساقط گردد. پس کسی خیال نکند که معنای خفافا و ثقالا این است که حتی با بودن آن اعداز هم باید بیرون روید. (1)

اصل مقابله با مستکبران به معنای درگیری ذاتی با هرگونه تکبر و برتری جویی است که در سیره انبیاء الهی درخشش خاصی دارد. استکبار چهره های گوناگون دارد و در هر لباسی که ظهور کند باید با آن مقابله کرد. این اصل به معنای درگیری پیوسته حق و باطل است مقابله آنان که ولایت الهی را پذیرفته اند با آنان که تحت ولایت شیطان هستند که اگر انسان های الهی با چهره های گوناگون استکبار مقابله نکنند و تباهگری و ستم پیشگی آنها را دفع نمایند، زمین را تباهی و ستم پر خواهد ساخت. قرآن کریم در این رابطه می فرماید: «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» (2)

و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند زمین را فساد می گیرد.

اگر این رویارویی نباشد و مستضعفان بر علیه مستکبران جهاد نکنند و از سلطه مستکبران جلوگیری نشود و انسان های الهی با آنان مقابله نکنند، آنها همه شرافتها و ارزشها را دفن کرده، تلاش می کنند که یاد خدا را محو سازند. قرآن کریم در این مورد می فرماید: «لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (3)

و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آیینش دفاع کنند) یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

ص: 238

1- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص 380.

2- . بقره(2): 251.

3- . حج(22): 40.

اگر اهل ایمان و انسان های آزاده تماشاگر تباهگری و طغیان مستکبران باشند و از منافع حیاتی خود دفاع نکنند و آنها در مقابل خود مانعی نبینند، دیگر روح عبادت الهی را در زمین باقی نخواهند گذاشت زیرا لازمه خداپرستی مقابله و مبارزه با جبارانی است که منافعشان در اسارت انسان هاست و خواهان آنند که مردمان چون بت، ایشان را بپرستند. سنت دفاع و مقابله سنتی است فطری که خداوند انسان را بر اساس آن آفریده است و او را بدین راه، رهنمون گشته. زیرا می بینیم که انسان

را مانند سایر موجودات مجهز به جهاز و ادوات دفاع کرده تا به آسانی بتواند دشمن مزاحم حقتش را دفع کند و نیز او را مجهز به فکر ساخته است تا به وسیله آن بتواند وسایل دفع و مقابله را تدارک کند تا از خود و هر شأنی از شئون زندگی که حیاتش با آن تکمیل می شود و سعادتش بسته به آن است، دفاع کند. (1) همیشه گروههای حق طلبی هستند که در مقابل گروههای دیگری که در جهت استثمار و استعمار انسان ها عمل می کنند، به پا خیزند و همه پیام آوران الهی رسالت آگاه کردن مردم و به پا شدن آنها علیه ستم و برپاداشتن عدالت را داشته اند.

رسالت پیامبران الهی به گونه ای است که لازمه پیاده کردن و تحقق آن درگیری و جدال خستگی ناپذیر با مستکبران است. رسالت آنان خارج ساختن مردمان از ظلمات اقسام شرکها به سوی نور، از بندگی انسان ها به بندگی خدا، از اسارتها به آزادی، از اختلافها به وحدت، از تبعیضها به مساوات، از ستمها به عدالت، از محرومیتها به آسایش است.

لازمه تحقق این رسالت درگیری با مستکبران است. در طول تاریخ همیشه از یک سو تلاش مردان حق برای نجات و رستگاری انسان ها و از دیگر سو مقابله مستکبران برای حفظ موقعیت و منافع خویش می باشد.

1-13. فواید و آثار جهاد

اشاره

با توجه به اوامر اسلام هدف از جهاد، دست یابی به محیط مناسب و ایجاد فرصت های

ص: 239

1- . طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 385.

برابر و مناسب برای همگان، چه مستضعفان و غیره می باشد، تا بتوانند در مسیر کمالی قرار گیرند و دست کم از آزادی انتخاب برخوردار شوند؛ زیرا برخلاف جوامع کفر که گفتمان غالب فجوری و هنجارشکن آن اجازه هیچ گونه فرصت به اندیشه ها و رفتارهای هنجاری نمی دهد، جهاد و آزادسازی سرزمین ها و انسان ها از زنجیرهای استکبار که بر عقل و گردن و جان و تن مستضعفین گذاشته شده در حقیقت فراهم آوری فرصت های برابر انتخاب احسن و رفتن در مسیر کمالی است. جهاد برای مجاهدان، که غالباً مستضعفان می باشند؛ فواید و آثاری دارد، چنان که برای جوامع نیز آثار و کارکردهای خاص به دنبال دارد که با توجه به آیات شریفه قرآن به برخی از آن ها اشاره می شود:

1-1-13. خشنودی خداوند

یکی از آثاری که جهاد برای مجاهدان به دنبال دارد رضایت خداوند سبحان می باشد، قرآن کریم می فرماید: «وَكَايُنُ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا صَدَّ عَنْهُمْ وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ * وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابُ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (1)

چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگ کردند، آنها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها می رسید سست نشدند، و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد. سخنشان تنها این بود که: (پروردگارا گناهان ما را ببخش! و از تندروییهای ما در کارها صرفنظر کن، قدمهای ما را ثابت بدار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز بگردان. از این رو خداوند پاداش این جهان و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد، و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

2-1-13. هدایت الهی و قرار گرفتن در مقام محسان

خداوند در قرآن کریم به مجاهدان وعده داده است که هر کس در راه خداوند و

ص: 240

برای رضای الهی جهاد کند، خداوند او را هدایت خواهد کرد، لذا قرآن کریم می فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (1)

و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند قطعاً هدایتشان خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است.

3-1-13. دستیابی به بصیرت

خداوند در قرآن کریم جهاد را راه جایگزینی برای راه های دیگر بر می شمارد که شخص می خواهد با پیمودن آن راه ها به مقام بصیرت دست یابد. به سخن دیگر، دست یابی به مقام بصیرت و چشم باطنی و دیدن ملکوت چیزها اگر به راه های سخت دیگری شدن است، راه کوتاه تر، حضور در جبهات نبرد با کافران و دشمنان و متجاوزان و دفاع از دین خداست. از این رو بسیاری از مجاهدان به سرعت به مقام شهود می رسند در حالی که عالمان و پارسایان به سال ها مجاهدت و ریاضت و تهجد های شبانه بدان دست یافته اند. «وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا» (2) (ما تکلیف

مشکلی بر دوش آنها ننهادیم) اگر (همانند بعضی از امم پیشین) به آنها دستور می دادیم یکدیگر را به قتل برسانید و یا: «از وطن و خانه خود بیرون روید»، تنها عده کمی از آنها عمل می کردند! و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می شد، انجام می دادند، به سود آنها بود و موجب تقویت ایمان آنها می گردید.

4-1-13. دست یابی به آرامش

طبق آیات شریفه قرآن کریم یکی دیگر از آثار و فواید جهاد علیه مستکبران دستیابی به آرامش اجتماعی است، قرآن کریم می فرماید: «قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ

ص: 241

1- . عنكبوت(29): 69.

2- . نساء(4): 66.

صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ * وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (1)

با آنها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند و آنها را رسوا می سازد و سینه گروهی از مؤمنان را شفا می بخشد (و بر قلب آنها مرهم می نهد). و خشم دل‌های آنها را از میان می برد و خدا توبه هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می پذیرد و خداوند عالم و حکیم است.

پس طبق آیات شریفه یکی دیگر از راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین، جهاد و مبارزه با مستکبران است.

14. هجرت

اشاره

«هجرت» از ماده «هجر» به معنای ترک و جدایی است، مهاجرت در اصل به معنای بریدن از دیگری و ترک وی است. (2)

مسئله هجرت یکی از مهمترین مسائلی است که در آغاز اسلام، اساسی ترین نقش را در پیروزی حکومت اسلامی ایفا کرد و در همه زمانها از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است که از یک سو مؤمنان را از تسلیم در برابر فشار و خفقان محیط باز می دارد و از سوی دیگر عامل صدور اسلام به نقاط مختلف جهان می شود. (3)

خداوند در قرآن کریم در بیش از 14 آیه دستور به هجرت داده است. گاهی با زبان ملامت، می فرماید: «فَالْوَالِمُ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» (4)

مگر سرزمین

ص: 242

1- . توبه(9):14-15.

2- . راغب اصفهانی، المفردات، ص 833.

3- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 19، ص 402.

4- . نساء(4): 97.

خدا گسترده نبود، چرا دست به هجرت نزدیدی؟ گاهی پادشاه عظیم آن را گوشزد می نماید و می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا

وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (1) آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند درجه بزرگتری نزد خدا دارند و آنها رستگارانند.

اما آیه شریفه که شاهد بحث ما در مورد هجرت مستضعفین برای رهایی از دست مستکبران می باشد، این است که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می فرماید: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوِّنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» (2) آنها که مورد ستم واقع شدند، و به دنبال آن در راه خدا مهاجرت اختیار کردند، جایگاه پاکیزه ای در دنیا به آنها خواهیم داد. خداوند در قرآن نمونه هایی از هجرت انبیاء به عنوان راه حل رهایی از مستکبرین را مثال زده که عبارتند از:

1-14. هجرت حضرت موسی (علی نبیا وعلیه السلام)

حضرت موسی (علی نبیا وعلیه السلام) یکی از فرعونیان را کشت. این قتل یک قتل ساده نبود؛ بلکه جرعه ای برای یک انقلاب و هجرت بود. دستگاه فرعون نمی توانست به سادگی از کنار آن بگذرد که بردگان بنی اسرائیل، قصد جان اربابان خود کنند. زیرا تکرار آن تهدیدی علیه حکومت وقت بود. لذا جلسه مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل موسی (علی نبیا وعلیه السلام) را صادر کردند.

در این هنگام یک حادثه غیر منتظره موسی (علی نبیا وعلیه السلام) را از مرگ حتمی رهایی بخشید. «مردی از نقطه دور دست شهر از مرکز فرعونیان با سرعت آمد و به حضرت گفت: این جمعیت برای کشتن به مشورت نشسته اند، فوراً از شهر خارج شو

ص: 243

1- . توبه (9): 20.

2- . نحل (16): 41.

که من از خیرخواهان توام. (1) موسی از شهر خارج شد، در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای. عرض کرد پروردگارا، مرا از این قوم ظالم رهائی بخش. هنگامی که متوجه جانب مدین شد، گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند. (2)

آری حضرت موسی (علی نبیا وعلیه السلام) بعد از این که محیط را آلوده و نا امن تشخیص داد، تصمیم گرفت به سوی سرزمین «مدین» که شهری در جنوب شام و شمال حجاز و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان خارج بود هجرت کند. حضرت، جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده، باید دوران هجرت و سختی را پشت سر بگذارد و از تارهایی که قصر فرعون بر گرد شخصیت او تنیده بود، بیرون آید؛ در کنار مستضعفان قرار گیرد؛ درد آنها را با تمام وجودش احساس کند و آماده یک قیام الهی بر ضد مستکبران گردد.

2-14. هجرت بنی اسرائیل

قرآن جریان هجرت بنی اسرائیل از مصر به دستور حضرت موسی (علی نبیا وعلیه السلام) و کیفیت آن را در آیاتی چند بیان داشته که اشاره خواهیم کرد. آیاتی از قرآن گواه آن است که حضرت موسی (علی نبیا وعلیه السلام) به فرمان خداوند، شبانه بنی اسرائیل را از مصر کوچ داد و از دریا گذراند.

بعد از اینکه خداوند پیامبرش را برای هدایت فرعون؛ «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (3)

به سوی او فرستاد، و به دستور الهی حضرت موسی (علی نبیا وعلیه السلام) در دعوتش با گشاده رویی برخورد کرد، اما فرعون نه اینکه هدایت نشد بلکه ظلم و ستمش را بر علیه موحدان تشدید کرد و هیچ کس در آن زمان توان مقابله و مبارزه با او را نداشت، در اینجا بود که حضرت موسی (علی نبیا وعلیه السلام) به مهاجرت برای

ص: 244

1- . قصص (28): 14-17.

2- . قصص (28): 20-22.

3- . نازعات (79): 17.

راهائی از ظلم مستکبر زمان که فرعون بود امر نمود و از فرعون، خواست تا بنی اسرائیل را در مهاجرت با آن حضرت آزاد بگذارد. قرآن کریم می فرماید: «حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتَكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (1)

سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آورده ام پس بنی اسرائیل را با من بفرست.

فراز آیه شریفه «فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، این در حقیقت قسمتی از رسالت حضرت موسی (علی نبیا و علیه السلام) بود که بنی اسرائیل را از چنگال استعمار فرعونیان رهایی بخشد و زنجیر اسارت و بردگی را از دست و پای آنها بردارد، زیرا بنی اسرائیل در آن زمان به صورت بردگانی ذلیل در دست «قبطیان» (مردم مصر) گرفتار بودند، و از وجود آنها برای انجام کارهای پست و سخت و سنگین استفاده می شد. (2)

3-14. هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

بعد از آن که سران قریش طبق پیشنهاد «ابوجهل» تصمیم گرفتند تا از تمام قبائل افرادی انتخاب شوند، و شبانه به طور گروهی به خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حمله برند و او را قطعه قطعه

کنند، پیک وحی نازل شد و حضرت را از نقشه های مشرکان آگاه ساخت، آیه شریفه می فرماید: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُبَتِّتُوا أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (3)» هنگامی که کافران ضد تو حيله کنند (و نقشه بکشند) تا تو را زندانی کنند یا بکشند یا تبعید نمایند، آنان با خدا از در حيله وارد می شوند و خداوند حيله می کند و خداوند بهترین حيله کنندگان است.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امر الهی از مکه به مدینه هجرت کرد و به سبب تصمیم سران قریش بر قتل آن حضرت، از امام علی (علیه السلام) خواست تا به جای او در بسترش بخوابد و مشرکان

ص: 245

1- . أعراف(7): 105.

2- . مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج6، ص282.

3- . انفال(8): 30.

متوجه عدم حضور پیامبر نشوند. خداوند در عظمت این جانفشانی امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) آیه شریفه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»⁽¹⁾ و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد، و خدا نسبت به این بندگان مهربان است را نازل فرمود.

و در نهایت اگر برای افراد جامعه، نافرمانی و قیام علیه طاغوت میسر نشد، طبق آیه شریفه: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»⁽²⁾ آنها که مورد ستم واقع شدند، و به دنبال آن در راه خدا مهاجرت اختیار کردند، جایگاه پاکیزه ای در دنیا به آنها خواهیم داد. مأمور به هجرت و ترک دیار کفر هستند و نباید به دلیل اینکه طاغوت حاکم است تن به ذلت دهند؛ بلکه باید با هجرت خویش نوعی مبارزه سلبی داشته باشد که مسیر زندگی و سرنوشت آنها تحت حکومت باطل به سقوط کشیده نشود.

پس طبق آیات شریفه یکی دیگر از راهکارهای قرآن جهت هدایت مستضعفین، هجرت و مهاجرت از پیش مستکبران است.

نتیجه گیری فصل

با توجه به مطالب عنوان شده در این فصل مشخص شد که خداوند تبارک و تعالی برای رهایی مستضعفین از استکبار مستکبران در قرآن راهکارهایی را بیان نموده و برای هر کدام از راهکارها، مثالهایی از مستضعفین عالم از زمان خلقت بشر تا حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله وسلم) در

قرآن کریم بیان نموده که بطور تفصیل در این فصل راهکارهای برون رفتن از استضعاف بیان شد.

ص: 246

1- . بقره(2): 207.

2- . نحل(16): 41.

آن گونه که در مجموع این نوشتار بیان شد، در آیات قرآن کلمه «استضعاف» و مشتقات آن بکار رفته است، اکثر آنها به معنای ضعیف شمرده شده است. از ابتدای خلقت مستضعفین و مستکبران وجود داشته بوده است، و همیشه مستکبران به دلیل رسیدن به منافع دنیای خود به دنبال تضعیف جبهه مستضعفین بوده اند. انبیاء و پیروانشان به دلیل مخالفت با مستکبران و مبارزه با آنان در جهت آزادی مستضعفان همواره از سوی ستمگران و مستکبران تاریخ، مورد آزار و شکنجه بودند. با بهانه های واهی آنان را به تمسخر و استهزاء می گرفتند، آنان را ساحر و جادوگر خطاب می کردند، دروغ گویشان می خواندند و حقوق ایشان را پایمال می کردند.

همانطور که عنوان شد در بحث استضعاف و استثمار مستضعفین در طول تاریخ بشریت عواملی سهیم بوده است که در قرآن عوامل استضعاف از قبیل: 1. اختلاف 2. استکبار 3. فساد 4. ظلم 5. نبود عدالت 6. استهزاء 7. کفر 8. تکذیب و موارد دیگر پرداخته شد، که سعی در رفع این عوامل سبب خواهد شد که فرد یا جامعه مورد تضعیف واقع نشوند.

بعثت انبیاء(علیهم السلام) برای هدایت مستضعفین است، ولی این مطلب در مورد معاندین و هدایت آن ها معنا ندارد. هدایت برای کسی که حق را شناخت و با آن دشمنی کرد بی معنی است، اتمام حجت برای معاندین و هدایت برای مستضعفین است.

اصل مقابله با مستکبران به معنای درگیری ذاتی و همیشگی اسلام با هرگونه تکبر و برتری جویی است که در سیره رسول خدا و ائمه هدی(علیهم السلام) درخشش خاصی دارد.

استکبار چهره های گوناگون دارد و در هر لباسی که ظهور کند باید با آن مقابله کرد. این اصل به معنای درگیری پیوسته حق و باطل است. مقابله آنان که ولایت الهی را پذیرفته اند با آنان که تحت ولایت شیطان هستند که اگر انسان های الهی با چهره های گوناگون استکبار مقابله نکنند و تباهگری و ستم پیشگی آنها را دفع نمایند، زمین را تباهی و ستم پر خواهد ساخت.

قرآن کریم برای برون رفتن مستضعفین از استضعاف راهکارهایی از قبیل؛ 1. وجود رهبری صالح

2. استمداد از خدا 3. امر به معروف و نهی از منکر مستکبران 4. اتحاد و انسجام 5. معرفی چهره واقعی مستکبران و موارد دیگر را بیان نموده که هر کدام از راهکارها را به تفصیل بیان و توضیح نموده ایم.

ص: 248

1. مكارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن کریم، قم، انتشارات دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، 1373.
2. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، محمد، قم، انتشارات مشهور، 1379.
3. آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم، انتشارات کتاب الاسلامی، 1375.
4. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، قم، انتشارات اسماعیلیان، 1367.
5. ابن فارس، ابی حسن زکریا، معجم مقاییس اللغه، قم، انتشارات مکتبه الاعلام الاسلامی، 1404ق.
6. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، نسیم کوثر، 1382.
7. ابن بابویه، محمد، معانی الأخبار، تهران، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، 1377.
8. امینی، عبدالحسین، الغدیر، تهران، انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی، 1368.
9. ابن طاووس، علی بن موسی، الإقبال بالأعمال الحسنه فیما یعمل مره فی السنه، تهران، انتشارات التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، 1376.
10. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، 1408 ق.
11. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، تهران، انتشارات بی تا، 1375.

12. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغه، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، 1415ق.
13. انصاری محلاتی، محمدرضا، ترجمه ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، انتشارات نسیم کوثر، 1382.
14. باقری، ولی الله، مستضعفان از دیدگاه اسلام، قم، انتشارات مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، 1384.
15. بیضاوی، عبدالله بن عمرا، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، 1401ق.
16. بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیرالقرآن، قم، انتشارات الاسلامیه، 1369.
17. سبحانی تبریزی، جعفر، فروغ ابدیت، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1374.
18. سروش، محمد، استکبار و استضعاف در قرآن، قم، انتشارات پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، 1375.
19. سیاح، احمد، فرهنگ جامع، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلام، 133.
20. جعفری، محمد تقی، شرح نهج البلاغه، تهران، انتشارات نشر فرهنگ اسلامی، 1387.
21. جادالمولی، محمد احمد، قصه های قرآنی، قم، انتشارات پژوهشکده اندیشه، 1380.
22. جوهری، اسماعیل بن حماد، تاج اللغه و صحاح العربیه، بیروت، انتشارات دار العلم، 1376.
23. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، قم، انتشارات هجرت، 1387.
24. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، 1389.
25. جوادی، خرمشاهی، دائره المعارف تشیع، تهران، انتشارات حجتی، 1382.

26. حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البيت، 1409ق.
27. حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، 1415ق.
28. حسینی تهرانی، سید محمد، معادشناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبائی، 1386.
29. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، ترجمه صادق حسن زاده، قم، انتشارات آل علی، 1382.
30. حسینی دشتی، مصطفی، معارف و معاریف، قم، انتشارات دارالفکر، 1393.
31. حسینی نسب، رضا، مبانی اقتصاد اسلامی، قم، انتشارات اسلامی، 1393.
32. خوانساری، بارع جمال الدین محمد، شرح غرر الحکم و درر الکلم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1366.
33. خرشاهی، بهاءالدین، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران، انتشارات دوستان ناهید، 1377.
34. خوئی، سید حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، قم، انتشارات بنیاد فرهنگی امام مهدی، 1406ق.
35. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، انتشارات دارالعلم، 1384.
36. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب، قم، الشریف الرضی، 1371.
37. رضاخواه مهدی، ترجمه کتاب الفروق اللغویه، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1390.
38. رامپوری، غیاث الدین، غیاث اللغات، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1363.

39. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، انتشارات دار الشامیه، 1412ق.
40. زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، انتشارات دار الفکر، 1397ق.
41. شرباصی، احمد، دایره المعارف اخلاق قرآنی، کردستان، انتشارات تافگه، 1384.
42. شعرانی، ابوالحسن، دائره المعارف لغات قرآن مجید، تهران، اسلامیه، 1394.
43. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، فرهنگ اسلامی، تهران، 1406ق.
44. صوفی، سید محمد، قصه های قرآن، قم، نشر اهل بیت (علیهم السلام)، 1386.
45. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1374.
46. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تهران، انتشارات المرتضویه، 1375.
47. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، انتشارات خانه کتاب، 1389.
48. طیب، سید عبدالحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، 1378.
49. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، 1382.
50. طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، تهران، انتشارات سهامی انتشار، 1362.
51. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1372.

52. عیاشی، ابن النضر، تفسیر عیاشی، تهران، انتشارات المکتبه العلمیه الاسلامیه، 1382ق.
53. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، انتشارات موسسه دارالهجره، 1414ق.
54. فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب العین، تهران، اسلامی انتشارات نشر اسلامی، 1414ق.
55. فضل الله، سید محمد حسین، تفسیر من وحی القرآن، بیروت، انتشارات دارالملاک، 1419ق.
56. فخر رازی، محمد بن عمر اعداد، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، 1398ق.
57. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، انتشارات مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، 1388.
58. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، تهران، انتشارات جمهوری، 1382.
59. قرضاوی، یوسف، بیداری اسلامی و مواجهه صحیح با اختلافات، تهران، انتشاران نور، 1381.
60. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، نشر دار الکتب الاسلامیه، 1371.
61. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، تهران، انتشارات اسلامی، 1407ق.
62. لويس معلوف، المنجد فی اللغه و الادب و العلوم، تهران، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، 1387.
63. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، 1382.

64. مكارم شيرازى، ناصر، اخلاق در قرآن، چاپ دوم، قم، انتشارات مدرسه الإمام على بن أبى طالب (عليه السلام)، 1385.
65. مصطفوى، حسن، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، بيروت، دارالكتب العلميه، 1430ق.
66. موسوى گرمارودى، سيدعلى، داستان پیامبران، تهران، انتشارات قديانى، 1374.
67. مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار، ترجمه على دوانى، قم، انتشارات حكمت، 1339.
68. مجلسى، محمدباقر بن محمد، مرآه العقول فى شرح أخبار آل الرسول، تهران، انتشارات دارالكتب الاسلاميه، 1379.
69. محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمه، قم، انتشارات علمى فرهنگى دار الحديث، 1386.
70. ميبلى، احمد بن محمد، كشف الاسرار وعده الابراز، تهران، انتشارات اميركبير، 1371.
71. محسن الحسينى، طارق بن عوض الله، المعجم الأوسط للطبرانى، قم، انتشارات دار الحرمين، بى تا.
72. متقى هندی، علاءالدين على بن حسام، كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال، قم، انتشارات الرساله، 1387.
73. مدرسى، محمد تقى، من هدى القرآن، تهران، انتشارات دار محبى الحسين، 1419ق.
74. معادى خواه، عبدالمجيد، فرهنگ آفتاب، تهران، انتشارات نشر ذره، 1372.
75. موسوى سبزوارى، عبد الاعلى، مهذب الاحكام فى بيان حلال والحرام، قم، انتشارات دار التفسير، 1388.

76. موسوی لاری، مجتبی، رسالت اخلاق در تکامل انسان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، 1376.
77. مطهری، مرتضی، بیست گفتار، هشتم، تهران، صدرا، 1377.
78. مطهری، مرتضی، ده گفتار، هشتم، تهران، صدرا، 1377.
79. مطهری، مرتضی، وحی و نبوت، هشتم، تهران، صدرا، 1377.
80. نجفی، محمدحسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، 1362.
81. نراقی، مهدی بن ابی ذر، جامع السعادات، بیروت، انتشارات الاعلمی للمطبوعات، 1402ق.
82. نراقی، ملا احمد، جامع السعادات، ترجمه کریم فیض، قم، انتشارات قائم آل محمد، 1376.
83. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، قم، انتشارات هجرت، 1378.
84. نفری، محمد بن عبد الجبار، المواقف، لبنان، دار الکتب العلمیه، 1417ق.
85. ورام فراس حلی، مسعود بن عیسی، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، 1369.

مقالات

86. احمد جاوید صالحی (1391) گرسنگی و فقر فکری.
87. حق پناه، رضا (پاییز 1377) جایگاه قانون و قانون گرایی در قرآن، مجله فلسفه، کلام و عرفان، شماره 14.
88. اسکندری، محمد حسین (1368) مجله نور علم؛ دوره سوم؛ شمارگان 2 و 3 و 4 و 6.

89. میثمی تهرانی، علی (اردیبهشت 92) ولایت فقیه مانع اصلی دیکتاتوری در حکومت ولایی.

90. عسگری، حسین (فروردین 1388) انواع عدالت.

91. اسعدی، علی (دی 1385) موانع اتحاد و انسجام اسلامی.

92. رمضانیان، محمدمین (مهر 1390) رهبری از دیدگاه قرآن.

93. حسینی، فرزانه (خرداد 1392) اتحاد ملی و انسجام اسلامی از دیدگاه قرآن.

94. گنجور، مهدی (تیر 1387) ابعاد آمادگی در برابر دشمن.

ص: 256

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

